میقات حج

۱۴

زمستان ۱۳۷۴

فصلنامه
فرهنگی
اجتماعی
سیاسی
تاریخی

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۱۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

حج در کلام امام راحل-قدس سره-

ص: ۵

حجّ

در کلام و پیام رهبر و بنیانگذار جمهوری

اسلامی حضرت آیهٔ اللَّه العظمی امام خمینی

- قدس سره الشریف-

ما در مکّه باشیم یا نباشیم دل و روحمان با ابراهیم و در مکّه است. دروازه‌های مدینهٔالرسول را به روی ما ببندند یا بگشایند، رشته محبّتمان با پیامبر هرگز پاره و سست نمی‌شود، به سوی کعبه نماز می‌گزاریم و به سوی کعبه می‌میریم. و خدا را سپاس می‌گزاریم که در میثاقمان با خدای کعبه پایدار مانده‌ایم و پایه‌های برائت از مشرکین را با خون هزاران هزار شهید از عزیزانمان بنیان نهاده‌ایم و منتظر هم نمانده‌ایم که حاکمان بی‌شخصیت بعض کشورهای اسلامی و غیر اسلامی از حرکت ما پشتیبانی کنند. ما مظلومین همیشه تاریخ، محرومان و پابرهنگانیم، ما غیر از خدا کسی را نداریم و اگر هزار بار قطعه قطعه شویم، دست از مبارزه با ظالم برنمی‌داریم.

*** به زائران بیت‌اللَّه الحرام ایدهم اللَّه تعالی عرض می‌کنم که اعمال و مناسک را به طور دقیق از روحانیون محترم که در کاروان‌ها هستند فرا گیرید و به هیچ عملی بدون راهنمایی آنان دست نزنید، چه بسا باشد که خدای نخواسته با سهل‌انگاری، عملتان باطل شود و جبران را تا آخر نتوانید بکنید و یا به احرام باقی بمانید و در برگشت موجبات زحمت خود و نزدیکان

ص: ۶

خویش شوید و این یک تکلیف شرعی است که از آن غفلت نباید کرد.

و به روحانیون محترم عرض می‌کنم که علاوه بر آن که مسائل را به طور وضوح که همه کس بفهمد در جلسات متعدّد به گروه خود یاد دهید، در وقت اعمالِ آنان نیز مواظب آنها باشید و آنها را هدایت فرمایید.

*** روحانیون و مدیران و مسؤولین محترم کاروان‌ها و حج با توجه به مسؤولیت خطیری که در اداره و توجیه زائران محترم پذیرفته‌اند و با در نظر گرفتن شرایط استثنایی کشور جمهوری اسلامی ایران باید تمام همت و تلاش خود را در برگزاری صحیح و منظم حج به کار گیرند و با سعه صدر به دور از هر گونه توقع و منّتی زائران محترم بیت‌اللَّه را در آموزش و تعلیم مناسک و مسائل حج همراهی نمایند و متناسب با حضور قشرهای مختلف اعم از بی‌سواد و باسواد برای آنان برنامه‌ریزی کنند و از نقش سازنده خود و تأثیر بزرگی که حج برای همیشه در سرنوشت انسان می‌گذارد غافل نشوند، چرا که در آن فضا و شرایط معنوی همه دل‌ها برای تحول و پذیرفتن حق آماده است، لذا از اعمال نظرهای شخصی در امور حج و خصوصاً در مسائل و مناسک جداً خودداری شود و مسائل حج را با علم و یقین و در موارد ضرورت با مراجعه به اشخاص مطلع و یا منابع فقهی آن بیان فرمایند، چرا که در اعمال و مناسک حج مسائل جدید و مورد ابتلاء فراوان است و خدای ناکرده بیان ناقص و غلط مسائل موجب بطلان عمل و گرفتاری حجاج محترم و عسر و حرج می‌گردد.

روحانیون عزیز در عین حالی که مسائل را به طور واضح و دقیق بیان می‌کنند ولی از مشکل‌تراشی و حالت‌های وسواس گونه‌ای که زائران را در شک و تردید و احتیاطهای بی‌مورد قرار می‌دهد خودداری کنند، چرا که وسواس در برنامه و مراسم و عبادت‌ها و ادعیه موجب کسالت و بی‌توجهی در واجبات می‌شود.

ص: ۷

حج در کلام رهبر معظم انقلاب-مد ظله العالی-

حجّ

در کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی

حضرت آیهٔ اللّه خامنه‌ای

- مد ظله العالی-

حج در جوهر و ذات خود دارای دو عنصر اصلی است: تقرب به خدا در اندیشه و عمل، و اجتناب از طاغوت و شیطان با جسم و جان .. همه اعمال و تروک حج، برای ایندو و در جهت آن و تأمین ابزارها و مقدمات آن است، و این در حقیقت خلاصه‌ای از اسلام و همه دعوتهای الهی نیز هست که: «ولقد بعثنا فی کلّ أُمّهٔ رسولًا أن اعبدوا اللّه واجتنبوا الطاغوت» (۱)

در آیات حج تعبیرات: «حنفاء للّه‌غیر مشرکین به»، (۲)

یا «فإلهکم إله واحد فله أسلموا»، (۳)

یا «فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا اللّه کذکرکم آباءکم أو أشدّ ذکرا» (۴)

و امثال آن ناظر به همین دو عنصر اصلی است، تقرب به خدا، ذکر و نماز و تسلیم و احرام و به خود و خدا اندیشیدن و سعی و صفا را می‌طلبد و در نهایت زاد و توشه تقوا را در کوله‌بار حاجی می‌گذارد: «وتزوّدوا فإنّ خیر الزاد التقوی واتّقون یا أُولی الألباب.» (۵)

و اجتناب از شیطان و طاغوت، دل کندن از شهوات و هوسهای خوارکننده و کمک گرفتن از نیروی صبر و اراده خود و نیز نیروی عظیم امت اسلامی را لازم دارد که همانا در حرکت دستجمعی و همراهی و همدلی و همگامی و همزبانی همگان در طواف و سعی، و وقوف در عرفات و مشعر و منا، و هدف گرفتن دستجمعی جمرات شیطان و رمی از همه جا و

۱- نحل: ۳۶

۲- حج: ۳۱

۳- حج: ۳۴

۴- بقره: ۲۰۰

۵- بقره: ۱۹۷

ص: ۸

همه سو به آن و ابراز و برائت عمومی از آن حاصل می‌شود، و در نهایت، گره خوردن دستها و دلها و عزم‌های مسلمین از همه جای امت اسلامی به یکدیگر و احساس قدرت و امنیت در سایه وحدت را پدید می‌آورد که: «واذ جعلنا البیت مثابهٔ للناس وأمنا.» (۱)

اگر حج، چنانکه قرآن خواسته و پیامبر- ص- فرموده و عمل کرده به جای آورده شود و چنانکه فرموده: «خذوا عنّی مناسککم» مناسک آن از عمل او گرفته شود، تأمین کننده کمال فرد و عزت امت است.

هر کس با چنین حجّی مخالفت کند و حج را جدا از این خطوط و نشانهای اصلی آن بخواهد، با کمال جویی فرد مسلم و عزت امت اسلامی مخالفت کرده است.

پی نوشتها:

۱- بقره: ۱۲۵

ص: ۹

فقه حج

ص: ۱۰

موضوع شناسی فقهی حج

استطاعت

محمد رحمانی

ضرورت موضوع شناسی فقهی

فقه اسلام بویژه فقه شیعه، ریشه در وحی دارد و از این سرچشمه زلال سیراب گشته، و رشد نموده و با زحمات طاقت فرسای دلباختگان وحی؛ یعنی فقها، به ما رسیده است.

بی‌شک عمق و گستردگی فقه، از مهمترین افتخارات اسلام به شمار می‌آید؛ زیرا که پاسخگوی نیازهای آدمی از گهواره تا گور است.

به تعبیر امام خمینی- قدّس سرّه-: «فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.» (۱) فقها که متولّیان فقه هستند، وظیفه دارند جهت تحقق این رسالت بزرگ از یک سو عوامل کارآمد سازی فقه را مورد توجه قرار دهند و از سوی دیگر موانع تحقق این رسالت را بازشناسی و برطرف سازند.

در این باره مطالب فراوان وگوناگونی شایان بحث و دقت است؛ از جمله آنها، که از اهمیت بسیار برخوردار می‌باشد، عبارت است از: «موضوع شناسی فقهی.»

۱- امام خمینی- قدس سرّه-، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸

ص: ۱۱

از آنجا که موضوع علم فقه، «افعال و رفتار فردی و اجتماعی مکلّفان» است و این موضوع همواره؛ بویژه در دو قرن اخیر، با راه پیدا کردن صنعت و تکنیک در زندگی انسانها، دچار تغییرات بنیادین و همه جانبه شده و سیره و سیمای جوامع انسانی را دگرگون کرده است، این شبهه پیش آمده که: «فقه نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای جوامع پیشرفته باشد!»

از این رو تشخیص موضوع، که در استنباط حکم سهم بسزایی دارد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و دقت و ژرفنگری بیشتری را می‌طلبد.

امام‌خمینی– قدّس سرّه‌الشریف– در «اهمیت موضوع شناسی فقه» می‌فرمایند:

«زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند. مسأله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، ظاهر همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد و یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند؛ بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده‌است واقعاًموضوع جدیدی‌شده‌است که‌قهراًحکم جدیدی می‌طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته‌باشد ... حکومت درنظر مجتهدِ واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است.» (۱) مقام معظم رهبری حضرت آیهٔ اللّه خامنه‌ای در همین زمینه می‌فرمایند:

«... دیگر آن که مجموعه‌ای از علوم انسانی و غیره، که دارای تأثیر در استنباط و تنقیح موضوعات فقهی‌اند، باید مورد عنایت قرار گیرند ... بدیهی است که شناخت درست موضوع در تصحیح شناخت حکم الهی دارای تأثیر تامّ است.» (۲) آری جای شک نیست که ثابت انگاشتن موضوعات فقه، از عوامل مهمّ رکود و ایستایی فقه است و سبب: ناهماهنگی فقه با نیازهای موجود بشری می‌گردد؛ برای نمونه، گر چه خون دادن، موسیقی، مجسمه و شطرنج موضوع حرمت قرار گرفته‌اند لیکن از آن رو که کارکردِ اجتماعی آنها، دچار تحوّل و دگرگونی شده بی‌شک موجب تغییر حکم نیز می‌گردد.

و از سویی، تبیین و روشن نشدن موضوعی از موضوعات فقهی، موجب می‌شود که اختلاف در فتوا پیش آید؛ مانند آن که برخی از فقها فتوا داده‌اند: چنانچه کسی پول و هزینه رفت و برگشت به مکه را داشته باشد و بتواند زندگی را، بدون سختی و مشقت غیر قابل

۱– صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸

۲– مجله نور علم، شماره ۴۷، ص ۱۲

ص: ۱۲

تحمل، ادامه دهـد حـج بر او واجب است. (۱) گروهی دیگر می‌فرماینـد: چنین شخصـی اگر فریضه حـج بجا آورد، باطل است. (۲) عـده‌ای دیگر اینگونه فرموده‌اند که: چنانچه شـخص پولی دارد و آن پول مخارج حجش را تأمین می کند، در این صورت حج بر او واجب است، گرچه نیـاز به ازدواج داشته باشـد و ترک ازدواج سبب ارتکـاب حرام شـود. (۳) برخی دیگر در مقابـل ایـن گروه می‌فرماینـد: بر چنین فردی حج واجب نیست. (۴) عـدّه‌ای از فقها چنین نظر داده‌انـد که: چنانچه شخصـی زاد (مخارج حج) و راحله (وسیله رفت و برگشت) نداشته باشد ولی رفتن به مکه با پای پیاده بی‌مشقت و زحمت برایش ممکن گردد، حج بر او واجب نیست. (۵) در مقابـل اینها بعضـی می‌فرماینـد: اگر شـخص بـدون زاد و راحله و بی‌مشـقت بتوانـد به مکه برود، حـج بر او واجب است. (۶) بی‌شک اینهمه اختلاف فتوا ریشه در تشخیص و تبیین موضوع شرط وجوب حج؛ یعنی استطاعت دارد.

این مطالب و عوامل بسیار دیگر سبب شد تا سلسله مقالاتی را پیرامون موضوع شناسی فقهی حج آغاز کنیم.

موضوعات فقهی از جهات گوناگونی تقسیم پذیرند؛ از جمله می‌توان آنها را به «شـرعی»، «عرفی» و «طبیعی» تقسیم کرد. پر واضح است، منظور از موضوع در این بحث؛ اعم از آن چیزی است که در اصطلاح علم اصول به متعلق حکم یاد می‌شود.

ما در این نوشته، به بحث و بررسی از «استطاعت» که یکی از موضوعات پر فرع و کلیدیِ حجّ است می‌پردازیم.

در خاتمه، راقم این سطور که به بضاعت مزجاهٔ خود اعتراف دارد، از خواندگان اندیشه‌مند، درخواست‌می کند باپیشنهاد وانتقادهای سودمند یاریش‌رسانند وبهره‌مندش سازند.

پیشینه بحث

در کتابهای استدلالی فقه، تا زمان شیخ مفید بحث استطاعت عنوان نشده است.

۱- آیهٔاللّه شاهرودی- ره-، کتاب حج، ج ۱، ص ۱۱۱

۲- حضرت امام خمینی- قدس سره-، مناسک حج، ص ۱۲، مسأله ۳، چاپ پنجم.

۳- آیهٔاللّه شاهرودی، کتاب حج، ج ۱، ص ۱۱۳

۴- حضرت امام خمینی- قدس سره-، مناسک حج، ص ۱۲، مسأله ۴

۵- آیهٔ اللّه خوئی- ره-، المعتمد فی شرح المناسک، ج ۳، ص ۴۳، مسأله ۱۸

۶- علامه حلّی، منتهی المطالب، ص ۶۵۲

ص: ۱۳

اوّلین فقیهی که «استطاعت» را بعنوان «شرط وجوب حج» مطرح کرد، شیخ مفید بود. از آنجا که بررسی تاریخ مسأله، در روشن شدن آن، نقش بسزایی دارد جهت روشن شدن سیر تکاملی این بحث، نظر برخی از فقهای صدر اول را نقل می کنیم:

۱- شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳) در کتاب المقنعه می‌نویسد:

«والاستطاعة عندآل‌محمد- صلّی اللَّه علیه وآله- للحج بعد کمال العقل وسلامة الجسم، ممّا یمنعه من الحرکة التی یبلغ بها المکان والتخلیة من الموانع وجود الراحلة بعد ذلک والزاد.» (۱)

«استطاعت از دیدگاه شیعه، پس از کامل شدن عقل و سالم بودن جسم و تن از ناراحتی و مرضی که مانع از رسیدن انسان به مکه می‌شود و نیز خالی بودن راه از موانع سفر، عبارت است از داشتن ... راحله (وسیله راه) و سپس زاد (و توشه).»

۲- سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶) در کتاب المسائل الناصریات آورده است:

«عندنا الاستطاعة التی یجب معها الحج، صحّة البدن وارتفاع الموانع والزاد والراحلة.» (۲)

«در نظر ما (شیعه) استطاعتی که با آن، حج‌واجب‌می‌گردد؛ عبارت است از سلامتی بدن و نبودن مانع و داشتن امکانات تغذیه و وسیله راه.»

۳- ابی الصلاح حلبی (۳۴۷- ۴۴۷) در کافی می‌نویسد:

«وفرض ادائه یختصّ بکلّ حرٍّ بالغٍ کامل العقل مستطیع له بالصحّة والتخلیة والأمن ووجود الزاد والراحلة والکفایة له ولمن یعول والعود الی کفایة من صناعة أو تجارة أو غیر ذلک.» (۳)

«حج بر کسی واجب است که آزاد، بالغ و عاقل باشد و استطاعت زمانی حاصل است که آدمی دارای تن سالم باشد، راه خالی از موانع بوده و امن گردد، و زاد و راحله موجود باشد و چیزی که زندگی‌اش را تأمین نماید و برگشت به شغل و تجارت و ... او را در امورات زندگی کفایت کند.

۴- شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰) در النهایه می‌نویسد:

«الاستطاعة هی الزاد والراحلة والرجوع الی کفایة وتخلیة السرب من جمیع الموانع، فإن ملك الزاد والراحلة ولم یکن معه غیره، لم یجب علیه الحج، اللّهمّ إلّاأن یکون صاحب حرفة وصناعة یرجع الیها ویمکنه أن یتعیّش بها.»

«استطاعت همانا داشتن زاد و راحله است و برگشت به کفایت، و خالی بودن راه از

۱- علی اصغر مروارید، الینابیع الفقهیه، الحج، ج ۷، ص ۱۳، الطبعه الاولی، طهران ۱۴۰۶

۲- همان، ص ۱۳۳

۳- همان، ص ۱۴۴

ص: ۱۴

موانع. بنابر این اگر زاد و راحله داشته باشد و شرایط دیگر را دارا نباشد، حج بر او واجب نیست مگر آن که صاحب شغل و صنعتی باشد که به هنگام بازگشت از سفر زندگی‌اش را تأمین کند.»

۵- سلار (۴۶۳ م.) در المراسم العلویه چنین نگاشته است:

«والحجّ واجب علی کلّ حرٍّ بالغٍ مستطیع الیه السبیل.» (۱)

«حج واجب است بر هر انسان آزاد بالغ که استطاعت بر آن دارد.»

۶- قاضی ابن براج (۴۰۰- ۴۸۱) متعرض بحث استطاعت نشده است. (۲) ۷- ابن زهره (۵۱۱- ۵۸۵) در غنیهٔ النزوع آورده است:

«والاستطاعهٔ یکون بالصحّهٔ والتخلیهٔ وأمن الطریق ووجود الزاد والراحلهٔ وکفایهٔ له ولمن یعول والعود الی کفایهٔ من صناعهٔ أو غیرها.» (۳)

«استطاعت عبارت است از سلامتی بدن و خالی بودن راه از موانع و وجود امنیت.

و داشتن زاد و راحله که خود و نانخورهایش را کفایت کند و داشتن شغل و هنر که بعد از بازگشت از سفر بتواند امورات خود را بگذراند.»

۸- نظر ابن حمزه طوسی (م ۵۸۰) در الوسیله چنین آمده:

«فالمطلق حجهٔ الاسلام وعمرته ویجبان فی العمر مرّهٔ باجتماع تسعهٔ شروط ...

ووجود الزاد والراحلهٔ وتخلیهٔ السّرب فمن الموانع وامکان السیر والرجوع الی الکفایهٔ من مال أو الصنعهٔ أو الحرفهٔ.» (۴)

«حج مطلق همان حَجهٔ الاسلام و عمره آن است. این دو در طول عمر یک مرتبه بر هر انسانی واجب می‌شود البته با دارا بودن هفت شرط: ... و داشتن زاد و راحله و خالی بودن راه از موانع و امکان رفتن و داشتن مال یا حرفه و شغلی که پس از بازگشت بتواند زندگی را ادامه دهد.»

۹- ابن ادریس (۵۵۸- ۵۹۸) در سرائر گفته است:

«وشرائط وجوبهما ثمانیهٔ ... ووجود الزاد والراحلهٔ والرجوع الی کفایهٔ امّا من المال أو الصناعهٔ أو الحرفهٔ.» (۵)

«شرط وجوب حج و عمره هشت تا است: ... و داشتن زاد و راحله و مال و یا صنعت و شغلی که بعد از بازگشت به زندگی ادامه دهد.»

۱۰- محقق حلّی (۶۰۲- ۶۷۶) در شرایع الاسلام چنین گفته:

«وشرائط وجوبها خمسهٌ؛ الثالث الزاد والراحلهٔ وهمان یعتبران فی من یفتقر الی

۱- همان، ص ۲۳۷

۲- همان، ص ۲۵۵

۳- همان، ص ۳۸۸، ج ۸

۴- همان، ص ۴۱۳

۵- همان، ص ۴۵۲

ص: ۱۵

قطع المسافة ... والمراد بالزاد قدر الکفایة من القوت والمشروب ذهاباً وعوداً.» (۱)

«شرایط وجوب حج پنج تا است: ... سوّم زاد و راحله، و آن دو، شرط می‌باشند در مورد کسی که نیاز به پیمودن راه دارد و مقصود از داشتن زاد و راحله، تأمین خوردنیها و آشامیدنی‌ها در رفت و برگشت است.»

۱۱- صاحب الجامع للشرائع (۶۰۱- ۶۸۹) آورده است:

«فالمطلق حجة الاسلام وعمرته ووجوبهما علی الفور وفی العمر مرّة واحدة علی کلّ انسان حرّ بالغٍ کامل العقل صحیح واجد للزاد والراحلة والنفقة لذهابه ورجوعه ...

راجع الی کفایة من مال أو صنعة أو حرفة.» (۲)

«حج مطلق عبارت است از حجة الاسلام و عمره آن و وجوب آن دو فوری است و در تمام عمر یکبار واجب است بر هر انسان آزاد بالغ عاقل سالم و دارای زاد و راحله و توشه رفت و برگشت و داشتن مال و یا هنر و یا شغلی که در برگشت زندگی او را تأمین کند.»

۱۲- علامه حلی (۶۴۷- ۷۲۶) در قواعد الاحکام نگاشته:

«البحث الثالث الاستطاعة والمراد بها الزاد والراحلة ...» (۳)

«بحث سوم در استطاعت و مقصود از آن داشتن زاد و راحله است.»

۱۳- نظر شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶) در اللمعة الدمشقیه چنین آمده:

«وشرط وجوبه البلوغ والعقل والحرّیة والزاد والراحلة.» (۴)

«شرط وجوب حج عبارت است از بلوغ و عقل و آزادی و داشتن زاد و راحله.»

آنچه از مجموع این تعریفها به دست می‌آید، عبارت است از:

۱- تمامی فقها افزون بر عقل، آزادی، بلوغ و باز بودن راه، داشتن آذوقه و هزینه رفت و برگشت سفر را به نحوی شرط کرده‌اند.

۲- برخی از فقیهان، علاوه بر زاد و راحله، «رجوع به کفایت» را نیز شرط کرده‌اند.

۳- آنچه در اختلاف فتوا، نقش اساسی دارد عبارت از این مطلب است که «آیا استطاعت شرط عقلی است یا شرط عرفی؟ و این مطلب در کلمات فقها مورد بی‌توجهی قرار گرفته است که درصدد برآمده‌ایم در این مقاله به آن بپردازیم.

۴- گروهی از فقها، آذوقه و هزینه رفت و برگشت را در صورتی شرط قرار داده‌اند که به آن نیاز باشد و برخی دیگر، نیاز را قید نکرده‌اند و معتقدند نیاز باشد یا نباشد، زاد و راحله شرط

۱- همان، ص ۶۱۶

۲- همان، ص ۶۹۴

۳- همان، ص ۷۳۷

۴- همان، ص ۷۷۹

ص: ۱۶

استطاعت است.

این مطلب نیز اهمیت بسیار دارد، گر چه در کلمات فقهای پیشین اشاره‌ای بدان شده است و ما می‌کوشیم در این نوشته با تفصیل بیشتری، به نقد و بررسی آن بپردازیم.

نظرات و فتاوای فقیهان اهل سنت

۱- مذهب حنفی؛ استطاعت عبارت است از وجود زاد و راحله؛ یعنی امکانات مورد نیاز در سفر؛ از قبیل نوشیدنیها، خوردنیها، پوشیدنیها، مسکن و وسیله رفت و برگشت. (۱)میان عالمان فقهی و اصولی مذهب حنفیه اختلاف است که: استطاعت شرط «ادا» است و یا شرط «وجوب.» فقهایشان بر این باورند که استطاعت شرط وجوب است و اصولی‌ها معتقدند: استطاعت شرط «ادا» است. در حاشیه ابن عابدین آمده: سالم بودن بدن و امنیت راه، از شرایط ادا است. (۲) ۲- مذهب مالکی؛ استطاعت، امکان رسیدن به مکه و محل انجام اعمال حج، بدون زحمت و مشقت است. (۳) فقهای مذهب مالکی در این که «استطاعت سبب حج است و یا شرط حج» و اگر شرط حج باشد، شرط وجوب است و یا شرط صحت، هر یک به راهی رفته‌اند.

در کتاب مواهب الجلیل می‌نویسد: استطاعت سبب وجوب حج است ولی اهل مذهب؛ از جمله ابن بشیر و ابن شاس و ابن حاجب و ابن عرضه استطاعت را شرط وجوب حج دانسته‌اند در پایان نتیجه‌گیری می‌کند که در این مسأله چند قول است:

الف- استطاعت سبب حج است. ب- استطاعت شرط وجوب حج است. این دو نظر به هم نزدیکند. ج- استطاعت شرط صحّت حج است، که این نظر ضعیفی است. (۴) ۳- مذهب شافعی؛ بعد از آن که استطاعت را تقسیم می‌کند به: «استطاعت به غیر» و «استطاعت به نفس» می‌گوید: استطاعت به غیر آن است که شخص دیگری از جانب فردی که حج بر او واجب و مستقر شده لیکن توان انجام آن را ندارد، حج بجا آورد. (۵) و امّا استطاعت به نفس و مباشرتی هفت شرط دارد: ۱- داشتن زاد ۲- وجود راحله (هزینه رفت و برگشت سفر) ۳- امنیّت راه ۴- داشتن آب و علف مرکب در مسیر ۵- همراهی

۱- بحر الرائق شرح کنز الدقائق، ج ۲، ص ۳۳۵، بنقل از موسوعه جمال عبدالناصر.

۲- رد المختار علی الدر المختار شرح تنویر الأمصار، ج ۲، ص ۱۹۳، بنقل از موسوعه جمال عبدالناصر.

۳- عبدالرحمن الجزیری، کتاب الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۶۳۴، دار احیاء التراث العربی.

۴- مواهب الجلیل شرح مختصر ابی الضیاء خلیل للحطاب، ج ۲، ص ۴۹۱، چاپ السعاده در مصر.

۵- المهذب، ج ۱، ص ۱۹۸

ص: ۱۷

با محرم و یا زنان مورد اطمینان (اگر حاجی زن است) ۶- در تهیّه زاد، به مشقت و سختی زیاد نیفتد ۷- باقی بودن زمان جهت انجام اعمال حج، بعد از حصول قدرت. (۱) ۴- مذهب حنبلی؛ استطاعت را چنین تعریف می‌کنند که: قدرت بر تهیه زاد و راحله‌ای که برای چنین سفری لازم است؛ داشته باشد، و این زاد و راحله باید اضافه بر آن توشه‌ای باشد که برای زندگی همیشگی لازم است. (۲) از عبارات مذکور، استفاده می‌شود که در مورد «استطاعت» میان فقهای اهل سنت، از چند جهت اختلاف است:

الف- استطاعت شرط است یا سبب.

ب- شرط ادا است یا وجوب و یا صحّت.

ج- شرط شرعی است یا عقلی.

د- چه چیزی در تحقق استطاعت لازم است؟

استطاعت در لغت

اختلاف لغت‌شناسان در معنای واژه «استطاعت»، اختلاف درخور توجهی نیست ولی جهت روشن‌تر شدن مطلب، نظر برخی از آنها را می‌آوریم:

۱- خلیل فراهیدی (۱۰۰- ۱۷۵) در العین می‌نویسد: «تطوّع؛ تکلف استطاعته، والعرب تحذف‌التاء فی استطاع فیقول: اسطاع، یَسطیع، بفتح الیاء. ومنهم من یضم الیاء فیقول یُسطیعُ.» (۳)

فراهیدی‌استطاعت را معنانکرده، امّاتطوع را به‌معنای استطاعتِ با زحمت گرفته است.

۲- ابن اثیر (۵۴۳- ۶۰۶) گوید: «الاستطاعهٔ؛ القدرهٔ علی الشیء. وقیل هی استفعال من الطاعهٔ.» (۴)

استطاعت عبارت است از توانایی بر انجام چیزی و گفته شده استطاعت از باب استفعال از ماده طاعت است.

۳- راغب اصفهانی (اواخر قرن پنجم) می‌نویسد: «الاستطاعهٔ استفعالهٌ من الطوع وذلک وجود ما یصیر به الفعل متأنیاً والاستطاعهٔ أخصُّ من القدرهٔ.» (۵)

استطاعت مصدر باب استفعال از ماده طوع است و آن عبارتست از بودن چیزی که با

۱- کتاب الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۶۳۶

۲- همان، ص ۶۳۶

۳- خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ج ۲، ص ۲۱۰، منشورات دارالهجره.

۴- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث والاثر، ج ۳، ص ۱۴۲، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

۵- راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۱۳، مکتبهٔ البوذرجمهری.

ص: ۱۸

آن انجام کاری ممکن می‌شود. بعد می گوید استطاعت اخصّ از قدرت است.

۴- فیومی (۷۷۰) می‌نویسد: «والاستطاعهٔ الطاقهٔ والقدرهٔ، یقال استطاع وقد تحذف التاء فیقال اسطاع یسطیع بالفتح ویجوز الضم.» (۱)
استطاعت عبارتست از طاقت و توانایی، گفته می‌شود استطاع و گاهی تاء حذف می‌شود و اسطاع یَسطیع و یا یُسطیع خوانده می‌شود.

۵- سعید خوری در اقرب الموارد می‌نویسد:

«استطاعهٔ استطاعهً اطاقه ویقال اسطاع یسطیع ویحذفون التاء استثقالًا لها مع الطا.» (۲)

استطاعت به معنای طاقت و توانایی است.

۶- در الوسیط نگاشته است: «استطاع الشیء أطاقه وقدر علیه وأمکنه.» (۳)

استطاعت به معنای طاقت و قدرت و ممکن ساختن چیزی است.

از مجموع گفته‌های لغت‌دانان چند مطلب استفاده می‌شود:

۱- استطاعت از ماده طوع به معنای «فرمانبرداری» است.

۲- گر چه عبارات لغت‌شناسان مختلف است لیکن بازگشت همه به «قدرت و توانایی» است.

۳- راغب اصفهانی استطاعت را به معنای «مطلق قدرت و توانایی» معنا نکرده بلکه در نظر وی مراد از استطاعت، قدرت و توانایی خاصی است.

اقسام استطاعت

استطاعت بلحاظ شرایط، مختلف است؛ زیرا ممکن است آنچه را که عقل استطاعت می‌داند، در عرف استطاعت محسوب نشود و نیز ممکن است شارع شرایطی را در استطاعت لحاظ کند که از نظر عقل و عرف معتبر نباشد؛ اینجاست که باید استطاعت را به «شرعی»، «عرفی» و «عقلی» تقسیم کنیم.

۱- استطاعت شرعی؛ چنانچه شارع مقدّس در انجام کاری، افزون بر قدرت عقلی، چیز دیگری را شرط کند، این توانایی بنام قدرت شرعی نامیده می‌شود.

۲- استطاعت عرفی؛ استطاعت عرفی با استطاعت لغوی هماهنگ است زیرا ارباب

۱- فیومی، کتاب المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ص ۵۲۰، دار الکتب العلمیه.

۲- سعید الخوزی، اقرب الموارد فی فصح العربیهٔ والشوارد، ج ۱، ص ۷۲۲، منشورات مکتبهٔ مرعشی نجفی.

۳- المعجم الوسیط، ص ۵۷۰، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

ص: ۱۹

لغت برای بیان معانی الفاظ، سراغ معانی متداول میان عرف می‌روند. این دو، بگونه‌ای به هم نزدیکند که‌می‌توان گفت استطاعت‌عرفی همان‌استطاعت لغوی‌است. جزدربرخی موارد خاص.

۳- استطاعت عقلی؛ این نوع از استطاعت عبارت است از امکان وجود خارجی. گر چه با زحمت و مشقّت غیر قابل تحمّل همراه باشد. بنابر این استطاعت عقلی با استطاعت عرفی و لغوی در این جهت اختلاف دارند زیرا استطاعت عرفی، توانایی بدور از مشقت غیر قابل تحمل می‌باشد، بر خلاف استطاعت عقلی که توانایی با مشقت و زحمت می‌باشد.

استطاعت در قرآن

بعد از روشن شدن معنای استطاعت در لغت همچنین بیان اقسام و تعریف اجمالی آن، ضروری است به این مطلب بپردازیم که مراد از استطاعت و قدرت در آیه «ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلًا ...» (۱)

چیست و از کدام یک از اقسام قدرت و توان است.

در اینجا دو نظر عمده و اساسی وجود دارد:

الف- معنای استطاعت در آیه، گر چه به معنای قدرت و توان عقلی است و در نتیجه ارشاد به حکم عقل است، لیکن شارع افزون بر قدرت عقلی، زاد و راحله را نیز بر آن افزوده است.

صاحب جواهر، (۲) علامه در منتهی، (۳) آیة اللَّه شاهرودی (۴) و آیة اللَّه خویی را می‌توان از طرفداران این نظر شمرد. ایشان می‌فرمایند: آیه ارشاد است به حکم عقل و حج بر اساس آیه و حکم عقل با قدرت و تمکن بر آن، واجب است، گر چه در صورت مشقّت، از باب قاعده «نفی حرج» از آن رفع ید می‌شود. لیکن مطابق روایات وارده در این باب، استطاعت معتبر در وجوب حج اخصّ است از قدرت عقلی و قدرت در آیه؛ زیرا قدرت در روایات عبارت است از داشتن زاد و راحله. (۵) ب- شارع در معنای استطاعت دخالت نکرده و همان معنای عرفی را شرطِ وجوبِ حج قرار داده و روایات تنها پاره‌ای از مصادیق استطاعت عرفی را بیان کرده است.

صاحب مدارک، (۶) علامه در تذکره، (۷) صاحب ذخیره، (۸) محدّث کاشانی در مفاتیح الشرایع، (۹) صاحب‌حدائق، (۱۰) شهیداول، شهید دوم (۱۱) وصاحب تفصیل‌الشریعه پیرو این نظرند.

۱- «بر مردمان واجب است زیارت خانه خدا، هر کس بتواند به آن راه یابد ...» آل عمران: ۹۷

۲- محمد حسین نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۴۸، داراحیاء التراث العربی.

۳- علامه حلّی، منتهی المطالب، ج ۲، ص ۶۵۲

۴- آیة اللَّه سید محمود حسینی شاهرودی، کتاب حج، ص ۹۵، مطبعة القضاء فی النجف.

۵- آیة اللَّه خویی، مستند العروة الوثقی، ج ۱، ص ۷۸

۶- وبالجمله فالمسأله قویة الإشکال اذ المستفاد من الآیة الشریفة تعلّق الوجوب بالمستطیع وهو القادر علی الحج سواء کانت استطاعته بالقدرة علی تحصیل الزاد والراحلة أو بالقدرة علی المشی. سید محمد بن علی الموسوی العاملی، ج ۷، ص ۳۷، چاپ مؤسسه آل البیت.

۷- علامه حلّی، التذکره، ج ۱، ص ۳۰۱

۸- ملا محمد باقر سبزواری، ذخیرة المعاد فی شرح الارشاد، ص ۵۵۷، مؤسسه آل البیت.

۹- محمد محسن فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع، ج ۱، ص ۳۹۷، مجمع الذخائر الاسلامیه.

۱۰- شیخ یوسف بحرانی، الحدائق الناضره، ج ۱۴، ص ۸۲، انتشارات جامعه مدرّسین.

۱۱- شهید اول، لمعه دمشقیه، ج ۲، ص ۱۶۲، انتشارات و چاپخانه علمیه.

ص: ۲۰

ایشان می‌فرمایند: صرف نظر از روایات، آیا معنای استطاعت در آیه قدرت عقلی است یا استطاعت عرفی، که اخص از قدرت عقلی است، به‌نظر می‌رسد توان وقدرت عرفی باشد. (۱) البته در اینجا افزون بر این دو نظر، اقوال دیگری نیز ابراز شده، ولی آنچه مسلم است نقش اساسی را در اختلاف فتاوی همین دو نظریه بازی می کنند.

نتیجه و ثمره اختلاف اقوال

جهت بیان اهمیت این بحث و نتایج آن از نظر فقهی، مناسب است به پاره‌ای از نتایج آن اشاره شود. بی‌شک نتیجه میان قول اول و دوم در موارد زیادی خود را نشان می‌دهد؛ از جمله:

۱- بر اساس نظریه اوّل اگر شخصی زاد و راحله داشته باشد، حج بر او واجب است گر چه نیاز ضروری به ازدواج داشته باشد.

محقق یزدی در عروه چنین فرموده: «چنانچه شخص مخارج حج را دارد لیکن می‌خواهد ازدواج کند، بطوری که اگر به حج برود نمی‌تواند نیاز به ازدواج را برآورده کند، گروهی فرموده‌اند حج واجب است بلکه برخی گفته‌اند: حج واجب است گر چه ترک ازدواج سبب مشقت باشد. ولی به نظر ما اقوا عبارت است از واجب نبودن حج در صورتی که ترک ازدواج سبب حرج و یا مرض و یا ارتکاب زنا و مانند اینها باشد.» (۲) آیهٔ اللَّه شاهرودی در این باره می‌فرماید: اقوا به نظر ما قول اول است؛ یعنی حج واجب است گر چه نیاز شدید به ازدواج باشد و ترک آن موجب ارتکاب به حرام شود. (۳) بر اساس نظریه دوم، در صورتی که نیاز به ازدواج باشد، اگر چه ترک آن حرجی به دنبال نیاورد، استطاعت در نظر عرف صدق نمی کند و حج واجب نیست.

حضرت امام می‌فرماید: کسی که نیاز به ازدواج دارد و برای آن پول لازم دارد، در صورتی مستطیع می‌شود که علاوه بر مخارج حج، مصارف ازدواج را هم داشته باشد. (۴) ۲- بر اساس نظریه اوّل چنانچه مخارج حج را قرض کند و بعد از انجام حج پرداخت آن برایش ممکن باشد، حج واجب است.

آیهٔ اللَّه خویی می‌فرماید: هر گاه کسی مقداری پول قرض کند که آن پول به مقدار

۱- آیهٔ اللَّه فاضل، تفصیل الشریعه، ج ۱، ص ۸۰

۲- آیهٔ اللَّه سید محمد کاظم یزدی، العروهٔ الوثقی، ج ۲، ص ۴۳۴، المکتبهٔ العلمیهٔ الاسلامیه.

۳- آیهٔ اللَّه سید محمود الحسینی الشاهرودی، کتاب الحج، ج ۱، ص ۱۱۳

۴- امام خمینی، مناسک حج، ص ۱۳، مسأله ۴، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ پنجم.

ص: ۲۱

مخارج حج باشد و قدرت پرداخت آن را بعد از آن داشته باشد حج بر او واجب خواهد شد. (۱) و اما بر اساس نظریه دوّم که ملاک استطاعت صدق عرفی است، با پول قرضی، حج واجب نمی‌شود، گر چه بعد از انجام حج پرداخت آن به راحتی ممکن باشد.

حضرت امام می‌فرماید: اگر غیر مستطیع مصارف حج را قرض کند، مستطیع نمی‌شود هر چه بعداً به سهولت قرض را ادا کند و اگر با این وجه حج بجا آورد از حَجّهٔالاسلام کفایت نمی‌کند. (۲) ۳- مطابق نظریه اوّل، اگر در انجام حج نیازی به وجود زاد و راحله نباشد، چون استطاعت شرعی با نبود آنها صدق نمی‌کند حج واجب نیست. مرحوم آیهٔ اللّه خویی فرموده:

وجود زاد و راحله در تحقق استطاعت شرط است، گر چه به آنها نیازی نباشد؛ مانند این که بتواند پیاده به مکه برود بدون مشقت و بی آن که به موقعیت او لطمه وارد گردد. (۳) بنابر این بر کسانی که نزدیک مکه هستند و توان پیاده‌روی به مکه را دارند ولی زاد و راحله ندارند، نباید حج واجب باشد.

امّا بر اساس نظریه دوّم، چنانچه پیاده‌روی مشقت غیر قابل تحمل نداشته باشد و منافی با موقعیت اجتماعی شخص نباشد، حج واجب است.

علامه در منتهی می‌فرماید: وجود «زاد و راحله»، نسبت به کسانی که نیازمند و محتاج به آنند شرط استطاعت است. (۴) ۴- بر اساس نظریه اوّل اگر شخصی زاد و راحله داشته باشد و شک در حصول استطاعت کند، به اطلاق ادله: «من کان له زاد و راحلهٔ» تمسک می‌کنند و می‌فرمایند حج واجب می‌باشد.

ولی مطابق نظریه دوم، اگر شک در استطاعت داشته باشیم، گر چه زاد و راحله موجود باشد، حج واجب نیست، زیرا از نظر عرف، استطاعت با شک در حصول آن، محقق نیست.

۵- بر اساس نظریه اوّل، تمامی شرایطی را که فقها از قبیل رجوع به کفایت و مانند آن بیان کرده‌اند نیاز به دلیل دارد.

ولی بر اساس نظر دوم چون استطاعت معنای عرفی و عقلایی دارد، نیازی به بیان از جانب شارع نیست بلکه فهم عرف و عقلا کافی است.

۱- آیهٔ اللّه خویی، مناسک حج، ص ۲۲، مسأله ۳۳

۲- حضرت امام خمینی، مناسک حج، ص ۱۳، مسأله ۶، چاپ پنجم.

۳- آیهٔ اللّه خویی، المعتمد فی شرح المناسک، ج ۳، ص ۴۳، مسأله ۱۸

۴- علامه حلی، منتهی المطالب، ص ۶۵۲

ص: ۲۲

۶- بر اساس نظریه اول، اگر کسی زاد و راحله داشته باشد و شرایط دیگر نیز حاصل شود، حج بر او واجب است، گر چه ضروریات زندگی را نداشته باشد ولی از باب تقدیم قاعده «نفی عسر و حرج» بر «ادله وجوب حج» انجام این حج لازم نیست.

آیـهٔ اللّٰه شاهرودی می‌فرمایـد: دلیل بر استثنا، ضروریات زنـدگیِ قاعـده نفی عسر و حرج می‌باشد. در این جهت فرقی نیست میان وجـود «پولی» که می‌توان بـا آن ضـروریات زنـدگی را تـأمین‌نمود ووجود «مـالی که بتوان ضـروریات زنـدگی را بـا آن اداره کرد» بنابراین چنانچه بـدون وجود ضـروریات، ادامه زنـدگی بی‌مشـقت ممکن باشـد فروش آنها برای تهیه مخارج حـج واجب است. (۱) لیکن مطابق نظریه دوم، به کسـی که ضـروریات زندگی را ندارد، از نظر عرف، مسـتطیع نمی‌گویند. گر چه مخارج رفت و برگشت آن موجود باشـد. امام خمینی- قـدس سـره الشـریف- می‌فرمایند: شـرط است در وجوب حج علاوه بر مصارف رفت و آمد این که ضروریات زندگی و آنچه را در معیشت به آن نیاز دارد داشته باشد.

و می‌فرمایند: اگر ضـروریات زندگی یا پول آنها را در حج صـرف کند از حجهٔالاسـلام کفایت نمی‌کند ملاحظه می‌فرمایید ثمرات بحث، چقـدر گونـاگون و دقیق است! (۲) ۷- جمعی از مـدافعان نظریه اوّل، در وجوب حـج رجوع به کفایت را شـرط نمی‌داننـد و می‌فرمایند با امکان رفت و برگشت، حج واجب است گر چه بعد از آن سـرمایه و یا شغلی که زندگی او را تأمین کند وجود نداشته باشد. محقق ثانی بعد از این سخن علامه در قواعد که:

«رجوع به کفایت؛ یعنی داشـتن شـغل و یا تخصّص بنابر قولی شرط نیست»، می‌فرماید: سخن و نظر صحیح‌تر این است که: رجوع به کفایت شرط نیست؛ زیرا استطاعت بدون آن صدق می‌کند. (۳) محقق حلی نیز می‌فرماید: «وفی اشتراط الرجوع الی صنعهٔ أو بضاعهٔ قولان أشبههما أنه لا یشترط»؛ (۴)

«در این که شـرط است بعد از مراجعت از سفر حج، شغل یا توان مالی داشته باشد، دو نظر وجود دارد؛ صحیحتر شرط نبودن آن دو است.»

بر خلاف نظریه دوّم که «استطاعت عرفی، با نبود رجوع به کفایت صدق نمی‌کند»، در عروه چنین آورده: «قول قوی عبارت است از اعتبار رجوع به کفایت و این قول موافق نظر بیشتر فقهای پیشین است.» (۵)

۱- آیهٔاللّٰه شاهرودی، کتاب الحج، ج ۱، ص ۱۱۱

۲- حضرت امام خمینی- قدس سرّه-، مناسک حج، ص ۱۲، مسأله ۲ و ۳، چاپ پنجم.

۳- محقق ثانی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۳، ص ۱۳۰، مؤسسه آل البیت- ع-.

۴- سلسهٔ ینابیع الفقهیه، ج ۸، ص ۶۶۴

۵- آیهٔ اللّٰه سید محمد کاظم یزدی، عروهٔ الوثقی، ج ۲، ص ۴۵، کتاب الحج، مسأله ۵۸

ص: ۲۳

از آنچه گفته شد، پاره‌ای از نتایج این دو نظریه در باب «استطاعت» می‌باشد معلوم و آشکار گردید. که شناخت موضوع از نظر حکم و فتوا اثر مهم و بسزایی دارد.

نقد و بررسی نظریه اول

صاحبان نظریه اول معتقد بودند که «آیه، با نادیده گرفتن روایات، رهنمون به حکم عقل است» لیکن دلیلی بر این ادّعای خود اقامه نکردند همچنین در بخش دوم این نظریه که «روایات، استطاعت عقلی را به زاد و راحله تفسیر کرده‌اند» نیز برهانی اقامه نشده و به ظاهرِ اخبار تمسّک جسته‌اند.

جهت توضیح بیشتر مراجعه شود به مستند العروة الوثقی، (۱) کتاب الحج (۲) و منتهی المطالب. (۳) باید گفت این مدّعا- به حسب ظاهر- به چندین جهت صحیح نیست؛ از جمله:

۱- خطابات شارع، بویژه آیات و روایاتی که در بردارنده احکام مکلّفین است، متوجه عرف می‌باشد و بی‌شک نظر عرف در تشخیص و تعیین مفاهیم از دید شارع حجّت است مگر در مواردی که از جانب شارع مطلبی بر ما برسد که مخالف عرف است. بنابر این مفهوم استطاعت عبارت است از توان عرفی نه عقلی.

۲- چنانچه استطاعت در آیه، ارشاد به حکم عقل باشد، لازم می‌آید که استطاعت در حج عبارت باشد از قدرت عقلی که از شرایط عامه تکالیف است در این صورت این پرسش پیش می‌آید که چرا در دیگر تکالیف به عنوان شرط نیامده و در حج آمده است؟

۳- اصل در عناوینی که در بیانات شارع آمده، بیان احکام و تکالیف است نه ارشاد به مدرکات عقل.

۴- ارباب لغت استطاعت را به معنای توان و قدرت عرفی معنا کرده‌اند و برخی از آنها؛ مانند راغب اصفهانی تصریح کرد که استطاعت اخصّ از قدرت می‌باشد. (۴) بنابر این ارشادی بودن آیه با حمل بر معنای لغوی نیز ناسازگار است و این خلاف روش شارع می‌باشد مگر در موارد خاص و در صورت شک، «اصل عدم نقل از معنای لغوی» جاری است.

۵- اگر آیه ظهور در ارشاد به حکم عقل دارد، سؤال از معنای استطاعت بی وجه است

۱- مستند العروة الوثقی، ج ۱، ص ۷۸

۲- کتاب الحج، تقریرات درس آیة اللّه شاهرودی، ج ۱، ص ۹۵

۳- منتهی المطالب، ج ۲، ص ۶۵۲

۴- المفردات فی غریب الحدیث والاثر، ج ۳، ص ۱۴۲

ص: ۲۴

و حال این که محدثین شیعه و سنی نقل کرده‌اند بعد از نزول آیه پرسشهای زیادی از رسول خدا- ص- در معنای استطاعت شده است.

۶- گذشته از تمام این مطالب، در صورتی که به شخصی گفته شود: «اگر استطاعت داری لازم است به مشهد بروی» مفهوم از این جمله این نیست که اگر می‌توانی، گر چه با مشقت و زحمت و فروش ضروریات زندگی باشد، تا ناچار شویم در صورت حرج زیاد، وجوب را با نفی حرج برداریم بلکه مفهوم استطاعت در این جمله این می‌شود که: اگر رفتن به مشهد، به زندگی عادی تو ضرر نمی‌رساند و این رفتن مانع از زندگی عادی و معمولی نمی‌گردد و سبب زحمت و مشقت نمی‌شود، لازم است بروی مشهد در غیر این صورت رفتن لازم نیست نه این که لازم است ولی با نفی حرج برداشته می‌شود.

گر چه برخی از این مطالب به تنهایی نمی‌تواند دلیل مستقلی بر مدعا باشد اما روی هم ثابت می‌کند که آیه، بدون در نظر گرفتن روایات، ارشاد به حکم عقل نیست و از اینجا ضعف آنچه که در مستند عروۀالوثقی (۱) و غیر آن آمده، روشن می‌گردد.

و اما بخش دوم این نظریه که «مراد از استطاعت در روایات، زاد و راحله است»:

با مراجعه به کلام مدافعان این نظریه، روشن می‌شود که آنان دلیلی بر این که روایات در مقام تفسیر و بیان معنای خاصی از استطاعت است، غیر از معنایی که در آیه منظور شده، اقامه نکرده‌اند.

به نظر ما این بخش از مدعا نیز صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا:

الف- با دقت در روایاتی که در ذیل آیات قرآنی رسیده این مطلب به دست می‌آید که بیشتر روایات مفسره در مقام بیان مصداق می‌باشند شاهد بر این مطلب عبارتست از این که پیش از این در بحث انظار فقیهان اهل سنت به طور تفصیل بیان شد مکاتب فقهی اهل سنت در ارتباط با معنای استطاعت که در آیه آمده است، از چند جهت اختلاف داشتند؛ از جمله معنا و حد و مرز استطاعت. (۲) این اختلاف سبب شده که شیعیان از حد و مرز استطاعت در آیه پرسش کنند و ائمه- علیهم‌السلام- جهت روشن شدن معنای آیه مصادیقی از آن را بیان کرده‌اند؛ از جمله آن مصادیق، کسی است که زاد و راحله داشته باشد.

۱- مستند، العروۀ الوثقی، ج ۱، ص ۷۸

۲- کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۳۴

ص: ۲۵

ب- اگر روایات برای استطاعت، غیر از معنای عرفی آیه، چیزی را بیان کرده باشند تأخیر بیان از وقت حاجت لازم می‌آید.

توضیح: تمامی روایاتی که آیه استطاعت را به داشتن زاد و راحله تفسیر کرده‌اند، از موسی بن جعفر- علیه‌السلام- به بعد می‌باشد. (۱) بنابر این، اگر بگوییم استطاعت شرط وجوب حج است و این غیر از معنای عرفی و لغوی آیه است، لازم می‌آید این مطلب تا زمان موسی بن جعفر- ع- بیان نشده باشد و این تأخیر بیان از وقت حاجت است.

ج- در برخی از روایات تفسیر کننده؛ از جمله صحیحه احمد بن مسلم (۲) وصحیحه حلبی (۳) و حدیث ابابصیر (۴) و صحیحه معاویهٔ بن عمار (۵) استطاعت به زاد و راحله تفسیر نشده است.

این روایات دلالت دارند در صورتی که زاد و راحله موجود نباشد و امکان رفتن باشد حج واجب می‌شود. برخی از این روایات؛ از جمله روایت ابابصیر در ذیل آیه و در تفسیر آیه وارد شده است.

در رابطه با مدلول این روایات و جمع میان این دو دسته از روایات، بحث خواهد شد.

علاج تعارض روایات

اختلاف فقها در معنای «استطاعت» از اینجا برمی‌خیزد که آیا روایاتی که استطاعت را به «داشتن زاد و راحله» تفسیر کرده، در مقام بیان مصادیق عرفی استطاعت در آیه است یا این که روایات معنای دیگری غیر از معنای آیه را بیان می‌کند؟ گفتنی است پیش از این ثابت کردیم که باور اول صحیح است.

و به فرض که نظر دوم را بپذیریم، بحث از مفاد روایات و جمع میان آنها، در صورت تعارض، ضروری است.

روایات در این باره که «زاد و راحله در تحقق استطاعت موضوعیت دارد یا نه» اختلاف دارند و ثمره این بحث این می‌شود که تا زاد و راحله نباشد استطاعت وجود ندارد و اگر بدون آن دو، حج انجام پذیرد، کفایت از حج واجب نمی‌کند. پس در این صورت کسی که زاد و راحله

۱- شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۲۱، باب ۸، وباب ۱۰، المکتبهٔ الاسلامیه.

۲- وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۲۶، باب ۱۰، ح ۱

۳- همان، ج ۵، ص ۲۷

۴- همان، باب ۱۱، ج ۲، ص ۲۹

۵- همان، باب ۱۱، ج ۱، ص ۲۹

ص: ۲۶

نـدارد، بـدون مشـقت بتوانـد حـج انجام دهـد حَجهٔالاسـلام از او ساقط نمی‌شود. و از طرفی هر کس زاد و راحله برای انجام حـج را داشـته باشد، حج بر او واجب می گردد، گر چه انجام آن برایش مشـقت و زحمت داشته باشد! باتوجه به این که با قاعده نفی عسر و حرج وجوب برداشته می‌شود.

و از آنجا که این بحث نیز به تحدید و تعیین موضوع استطاعت، ارتباط پیدا می کند، مورد بحث و دقت نظر قرار می گیرد.

روایات نسـبت به زاد و راحله دو طایفه‌انـد؛ طایفه‌ای دلالت دارد که تا زاد و راحله نباشد اسـتطاعت نیست. بیشتر روایاتِ باب را این قسم از روایات تشکیل می‌دهد که طرح تمامی آنها از حوصله این نوشته خارج است.

از باب نمونه

فی صـحیحهٔ محمد بن یحیی الخثعمی، قال: «سأل حفص الکناسـی أبا عبداللَّه- ع- و أناعنده، عن قول‌اللَّه- عزوجل- «وللَّه علی‌الناس حجّ‌البیت من‌استطاع‌الیه سبیلًا» مایعنی بذلک؟

قال: من کان صـحیحاً فی بدنه مخلّی فی سـربه، له زاد و راحلهٔ فهو ممّن یستطیع الحج ...» (۱) «امام صادق- ع- در پرسش حفص از معنای آیه «واللَّه علی الناس ...» می‌فرماید: هر کس بدنش سالم، راهش باز و دارای زاد و راحله باشد، مستطیع است.»

فی صـحیحهٔ هشـام بن الحکم عن أبی عبـداللَّه- ع- فی قوله- عزوجـل-: «وللَّه علی النـاس حـجّ البیت من اسـتطاع الیه سبیلًـا» ما یعنی بذلک؟ قال: من کان صحیحاً فی بدنه، مخلّی سربه، له زاد و راحلهٔ.» (۲) «امام صادق- ع- در پاسخ پرسش هشام بن حکم از معنای استطاعت در آیه فرمود:

هر کس بدنش سالم، راهش باز و دارای زاد و راحله باشد حج بر او واجب است.»

این دو روایت که از نظر سـند بی‌اشـکالند، دلالت دارنـد که اسـتطاعت دایر مـدار وجود زاد و راحله است و این جمله اطلاـق دارد نسبت به جایی که نیاز به زاد و راحله باشد یا نباشد. پس اگر بدون زاد و راحله انجام حج امکان پذیر باشد حج واجب نیست.

در مقابل این گروه از روایات، روایات دیگری دلالت دارند که تحقق استطاعت دایر

۱- وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۲۲، باب ۸، ابواب وجوب الحج وشرائطه، ح ۴

۲- همان، ح ۷، جهت اطلاع بیشتر مراجعه شود به باب ۸، ح ۵ و ۶ و ۷

ص: ۲۷

مدار وجود زاد و راحله نیست. به نقل یکی از روایات این گروه بسنده می کنیم:

صحیحهٔ معاویهٔ بن عمار قال: «سألت أبا عبداللَّه- علیه‌السلام- عن رجل علیه دین أعلیه أن یحجّ؟ قال: نعم انّ حجّهٔالاسلام واجبهٌ علی من أطاق المشی من المسلمین ولقد کان (أکثر) من حجّ مع النبی- صلی اللَّه علیه و آله- مشاهٔ ...» (۱) معاویهٔ بن عمار می گوید: «از امام-ع- در مورد شخصی که بدهکار است پرسیدم که آیا انجام حج بر او واجب است؟ فرمود: بله؛ زیرا حجهٔالاسلام بر هر کس که توان پیاده روی دارد واجب است. از این رو بیشتر کسانیکه با پیامبر- ص- حج می گزاردند، این کار را پیاده انجام می‌دادند.»

این روایت از یک سو اشکال سندی دارد و از سوی دیگر، بدون در نظر گرفتن صدر آن، که آیا دین و قرض مانع از وجوب حج می‌شود یا نه، دلالت دارد که اگر شرایط دیگر حج بجز زاد و راحله وجود داشته باشد؛ حج واجب است!

لازم به یادآوری است که طاقت در روایت به معنای توان و قدرت بی‌مشقت است نه توان و قدرت با زحمت و مشقت زیاد. شاهد بر این مدعا فهم مرحوم صاحب جواهر است. (۲) بنابر این، میان این دو دسته از روایات تعارض پیش می‌آید که باید آن را حل کرد.

جمع میان این دو دسته از روایات، از راههایی ممکن است:

۱- دسته دوّم حمل بر حجّ مستحبی می‌شود و دسته اول بر حج واجب، این جمع را به مرحوم شیخ نسبت داده‌اند. (۳) اشکال: این جمع صحیح نیست؛ زیرا به دو دلیل، دسته دوم قابل حمل بر استحباب نیست: الف- «علی» دلالت دارد بر وجوب ب- در روایت معاویهٔ بن عمار تصریح شده بود که حجهٔالاسلام بر کسی که توان پیاده‌روی دارد واجب است و بی‌شک حجهٔالاسلام عبارت است از حج واجب و نیز در روایات دیگر شواهد و قرائنی وجود دارد که این جمع را غیر قابل قبول می کند.

۲- دسته دوم حمل بر موردی می‌شود که وجوب حج مستقر شده و دسته اول بر موردی که حج مستقر نگردیده است.

فاضل هندی در کشف اللثام می‌نویسد: اگر وجوب حج بر شخصی مستقر شود باید آن

۱- همان، باب ۱۱، ص ۲۹، ح ۱، جهت اطلاع بیشتر مراجعه شود به باب ۱۱، ح ۱، ۵، ۷ و باب ۱۱، ح ۲

۲- جواهرالکلام، ج ۱۷، ص ۲۵۰

۳- آیهٔ اللَّه حکیم، مستمسک العروهٔ الوثقی، ج ۱۰، ص ۷۰، دارالکتب العلمیه.

ص: ۲۸

را فوری انجام دهـد گر چه با پیاده رفتن باشـد. (۱) اشـکال: اولًا این جمع تبرعی و غیر عرفی است ثانیاً با ذیل روایت که می گویـد: بیشتر حاجیان همراه پیامبر- ص- پیاده به حج می‌رفتند نمی‌سازد؛ زیرا بسیار بعید است حج بر همه آنها مستقر شده باشد.

۳- روایات دسته اول حمل بر تقیه می‌شود؛ زیرا بیشتر اهل سنت در تحقق استطاعت وجود زاد و راحله را شرط می‌دانند.

صاحب جواهر می‌فرمایـد: «عامه وجود زاد و راحله را شـرط کرده‌اند، حتی برای کسانیکه بدان نیاز ندارند.» (۲) اشکال: اولًا مشهور فقهای شیعه وجود زاد و راحله را، در تحقّق استطاعت، شرط کرده‌اند، پس حمل فتوای مشهور بر تقیه بی‌وجه است.

ثانیاً حمل بر تقیه جایی درست است که جمع عرفی ممکن نباشد و در اینجا جمع عرفی ممکن است.

۴- روایـات دسـته اول در دلالت بر «لزوم زاد و راحله برای تحقق اسـتطاعت» صـریح‌تر و روشن‌تر از روایات دسـته دوم در دلالت بر «عدم لزوم زاد و راحله در تحقق استطاعت» می‌باشد. پس با اظهریت دسته اول از ظهور دسته دوم دست می کشیم.

این حل تعارض را در مستندالعروهٔ پذیرفته‌اند. (۳) اشکال: اولًا ایشان دلیلی برای اظهریت طایفه اول بر طایفه دوم اقامه نکرده‌اند ثانیاً اظهریتِ دسته اول مـوجب نمی‌شود که رفع یـد از دسـته دوم شود؛ زیرا دسـته اول اطلاـق دارنـد در دلاـلت بر لزوم زاد و راحله در تحقق اسـتطاعت چه امکان پیاده‌روی باشـد و چه نباشد، روایات دسـته دوم این اطلاق را قید می‌زند که اگر امکان پیاده‌روی به مکه باشد وجود زاد و راحله ضرورت ندارد. بعد از این تقیید، نتیجه این می‌شود که در صورت بی‌نیازی از زاد و راحله انجام حج واجب است.

۵- دسـته اول حمـل می‌شود بر جـایی که به زاد و راحله نیـاز باشـد و دسـته دوم حمـل می‌شود بر مواردی که نیـازی به زاد و راحله نباشد.

اشکال: این جمع نیز صحیح نیست؛ زیرا لازم می‌آید حمل روایات دسته اول، که

۱- فاضل هندی، کشف اللثام، ج ۱، ص ۲۹۲، ناشر عبد الحسینی سمسار اصفهان.

۲- جواهرالکلام، ج ۱۷، ص ۲۵۲

۳- مستند العروهٔالوثقی، ج ۱، ص ۸۳

ص: ۲۹

اطلاق دارند، بر لزوم زاد و راحله در تحقق معنای استطاعت بر فرد نادر.

۶- منطوق دسته اول با منطوق دسته دوم تعارض ندارد؛ زیرا مفاد دسته اول عبارت است از «وجوب حج با حصول زاد و راحله» و مفاد دسته دوم عبارت است از «وجوب حج با امکان مشی» و این دو مطلب جنبه اثباتی دارد. امّا از نظر مفهوم، با همدیگر متعارض‌اند. زیرا مفهوم دسته اول عبارت است از «واجب نبودن حج در صورتی که زاد و راحله نباشد، گر چه پیاده‌روی ممکن باشد.» ومفهوم دسته دوم این است که: «حج واجب است در صورتی که پیاده‌روی ممکن باشد گر چه زاد و راحله نباشد.» و روشن است که این دو مفهوم همدیگر را نفی می‌کنند پس تعارض وجود دارد و حل تعارض به این است که مفهوم هر یک به منطوق دیگری مقید شود و بعد از تقیید مفهوم دسته اول نتیجه این می‌شود که: «کسی که زاد و راحله ندارد، حج بر او واجب نیست مگر این که پیاده‌روی برایش ممکن باشد» و از آن طرف و بعد از تقیید مفهوم دسته دوم نتیجه چنین می‌شود: «حج بر کسی که توان پیاده‌روی ندارد واجب نیست مگر این که زاد و راحله داشته باشد.»

پس حج واجب است بر کسی که زاد و راحله دارد و یا دارای قدرت بر پیاده‌روی است.

به نظر ما این جمع نسبت به جمعهای دیگر بهتر و به صواب نزدیکتر است.

لازم به یادآوری است که برای حل تعارض نظرات دیگری نیز وجود دارد؛ از جمله این که «روایات دسته دوم مورد اعراض فقها واقع شده است» ولی جهت طولانی نشدن، از نقد و بررسی آنها خودداری می‌شود. علاقه‌مندان می‌توانند به کتابهای تفصیلی مراجعه کنند.

چکیده مطالب

۱- از جمله مطالبی که سبب تحرک و همسویی فقه با نیازهای جامعه بشری می‌شود بحث و تحقیق پیرامون موضوعات فقهی است.

۲- در تاریخ تطور استطاعت ثابت شده است، فقها در این که رجوع به کفایت، از شرایط استطاعت هست، یا نه، اختلاف کرده‌اند و نیز از موارد اختلاف فقها این است که استطاعت، که شرط وجوب حج است، امری است عقلی و یا عرفی.

۳- فقهای اهل سنت در جهاتی با همدیگر اختلاف دارند؛ از جمله این که آیا

ص: ۳۰

استطاعت شرط است یا سبب و آیا استطاعت شرط ادا است یا شرط وجوب و یا شرط صحت و آیا استطاعت شرط شرعی است یا عقلی.

۴- ارباب لغت در معنای استطاعت اختلاف درخور توجهی ندارند، جز راغب اصفهانی که استطاعت را اخصّ از قدرت می‌داند.

۵- استطاعت در یک تقسیم، به شرعی، عقلی و عرفی منقسم می گردد.

۶- در این که معنای استطاعت در آیه عقلی است و یا عرفی، میان فقها اختلاف وجود دارد. ثابت کردیم که دوّمی صحیح است.

۷- ثمرات این اختلاف نظر، در فقه فراوان است که به مواردی از آن اشاره شد.

۸- این نظر ثابت شد که استطاعت عرفی است و روایات مفسره، در مقام بیان مصادیق معنای عرفی آیه می‌باشند.

۹- زاد و راحله هنگامی شرط استطاعت است که به آنها نیاز باشد.

۱۰- برای حل تعارض میان روایاتی که دلالت دارد بدون زاد و راحله حج واجب نیست و روایاتی که دلالت دارد اگر بی‌زاد و راحله رفتن، بدون عسر و حرج ممکن باشد کفایت از حجهٔالاسلام نمی کند، راههای مختلفی بیان شده و صحیح حل تعارض به تقیید مفهوم هر یک به منطوق دیگری است.

در خاتمه لازم به یادآوری است در شماره ۱۳ فصلنامه میقات در مقاله «طواف و محدوده آن» در ص ۶۵ ستون دوم اشتباه چاپی رخ داده و در دو مورد به جای «حریز»، «ضریر» آمده است که ضمن تصحیح از خوانندگان گرامی پوزش می‌طلبیم.

پی نوشتها:

ص: ۳۱

ص: ۳۲

ص: ۳۳

تاریخ و رجال

ص: ۳۴

پیامبر – ص – در مدینه

«نقطه عطفی در بالندگی دعوت اسلامی»

ترجمه و اقتباس: علی حُجّتی کرمانی

پیامبر اکرم- ص- در مدینه

هجرت پیغمبر اسلام- ص- از مکه به مدینه، سرفصل بزرگی در بالندگی دعوت اسلامی و نقطه عطف برجسته‌ای در تاریخ اسلام محسوب می‌شود. اگر اسلام طی گذشت سیزده سال در مکه (که سه سال از این مدت هم به صورت مخفیانه سپری شده)، بیشتر درصدد جذب پیروان و منازعات فکری با سران مشرکان بود، اینک با ورود پیامبر- ص- و اصحابش به مدینه پایه حکومتی گذارده می‌شود که سایه پهناور آن قرار بود بر سر تمام جهانیان افکنده شود و چونان درختی بارآور، همگان از میوه‌های طیّبه و خوشاب آن بهره‌مند شوند.

در این حرکت چند نکته می‌تواند نظر ما را به خود معطوف سازد:

۱- هجرت پیامبر- ص-، انگیزه‌ها و کیفیت هجرت.

۲- واکنش مشرکان.

۳- اقدامات اولیه پیامبر- ص- در مدینه به منظور پی‌ریزی دولت کریمه اسلامی.

ص: ۳۵

۴- موضعگیریهای اصحاب ادیان در مدینه.

۵- تغییر قبله.

۶- فراخوانی سران و امیران بلاد مجاور به اسلام.

۷- ابلاغ سوره برائت در مراسم حج.

۸- پذیرش آیین اسلام از طرف قبایل و طوایف.

*** فشارها و ناملایمتی‌های طاقت‌فرسا و روزافزون مشرکان بر شخص پیامبر- ص- و پیروان آن حضرت اقتضا می‌کرد تا رهبر اسلام در پی یافتن فضایی آزاد برای طرح دعوت خود و تحقق بخشیدن به آرمانهای والای آن باشد؛ فضایی که به دور از سمپاشیهای مخالفانش باشد و خود و یارانش بتوانند آزادانه به فرمانهای خدا و پیامبر خویش عمل کنند و آرمانهای قرآنی را که به هدف ارتقای انسانیت بر آنها نازل شده بود، جامه تحقق بپوشانند.

پیامبر- ص- پیش از هجرت به مدینه، گروهی از یارانش را به سوی حبشه روانه کرده بود و آنها علی‌رغم تلاشهای قریش توانسته بودند دل نجاشی را به دین خود متمایل سازند و در پناه حمایت او در آن دیار و در میان ترسا کیشان اقامت گزینند و به آداب مسلمانی عمل کنند.

و اینک پیامبر- ص- در انتظار فرمان وحی بود تا خود نیز دست به هجرت بزند. از دیگر سو مشرکان نیز که خود متوجه گسترش آیین اسلام در شبه جزیره و بالا گرفتن ستاره بخت این آیین بودند، درصدد یافتن راهی برآمدند تا با از میان بردن مرد شماره یک این دین؛ یعنی پیامبر- ص- برای همیشه کار اسلام و پیروان آن را یکسره سازند.

سرانجام در روز پنج شنبه ۲۷ صفر سال ۶۲۲ میلادی، سران و اشراف قریش در «دارالندوه» برای اتخاذ تصمیمی واحد در این خصوص، گرد آمدند. هر یک از حاضران تدبیری اندیشیده بود. برخی حبس و غُل و زنجیر را برای آن حضرت پیشنهاد می‌کردند و گروهی دیگر اصرار می‌ورزیدند که به نحوی پیامبر- ص- را از دیار خود بیرون کنند و با این کار الفت و یکپارچگی سابق خود را بازگردانند و دیگر این که پیامبر- ص- در پایگاه جدید خویش چه می‌کند کاری نداشته باشند!

ص: ۳۶

اما این آرا و نظایر آنها نمی‌توانست برای مشرکان زخم خورده، رضایتبخش باشد و پیشنهاد بهتر به نام «ابوالحکم» (ابوجهل) به ثبت رسید که گفت: «به نظر من باید از هر قبیله دلاوری جوان را برگزید و وی را شمشیری برّان داد تا همگان ضربتی بر محمد- ص- وارد کنند و او را از پای درآورند و بدینسان مسؤولیت خون او بر گردن تمام قبایل افتد تا بنی عبدمناف هم امکان نیابند با همه قوم خویش به رویاروئی بپردازند و کین محمد- ص- را بستانند.

پیشنهاد ابوجهل مورد قبول حاضران واقع می‌شود و متعاقب آن قریش دست به کار اجرای توطئه خویش می‌شوند. از طرفی پیامبر- ص- نیز از طریق وحی از توطئه مشرکان آگهی می‌یابد و فرمان هجرت به او داده می‌شود. جبرئیل او را می‌فرماید که امشب در بسترت نخواب. رسول خدا- ص- نیز به علی- ع- می‌فرماید که تو امشب در بستر من بخواب و بُردِ مرا به خود بپیچ. آنگاه به وی اطمینان می‌دهد که از جانب مشرکان به او آسیبی نمی‌رسد.

پیامبر- ص- پس از تعیین امیرالمؤمنین- ع- برای این فداکاری بزرگ، آماده هجرت

ص: ۳۷

می‌شود. بنابر آنچه ابن هشام در سیره خود آورده، آن حضرت مشتی خاك برمی گیرد و در هوا می‌پراكند و آیات ۱ تا ۹ سوره یس را تلاوت می كند (۱) و بدین معجزه خود را از چشم مشركان نهفته می‌دارد. (۲) به این ترتیب یكی از شكوهمندترین مقاطع تاریخ اسلام رقم می‌خورد. و با یاری خداوند و تدبیر پیامبر- ص-، اسلام فضایی گسترده‌تر و آماده‌تر برای رشد و بالندگی خود می‌یابد.

به نوشته تواریخ، پیامبر- ص- هجرت خود را با ابوبكر آغاز می كند. علاوه بر ابوبكر شخصی به نام «عبداللَّه بن ارقط»، به عنوان راهنما، آن حضرت را همراهی می كرد.

یكی دیگر از عواملی كه موجب شد تا پیامبر- ص-، علی- ع- را از پس خویش در مكه بگذارد و خود رهسپار مدینه شود این بود كه امانات مردم نزد آن حضرت بود و پیامبر- ص- وظیفه خود می‌دید كه امانتهای مردم را به آنها بازگرداند. از این رو علی- ع- را فرمان داد تا در مكه بماند و امانات مردم را تحویل صاحبانشان دهد و سپس خود به همراه تنی چند از اعضای خانواده خود و پیامبر- ص- به آنها ملحق شود.

از دیگر سو، مشركان كه با شمشیرهای آخته، خانه پیامبر را تحت محاصره خویش درآورده بودند، فرصت را غنیمت شمرده دست به حمله زدند، اما در كمال تعجب علی- ع- را در بستر آن حضرت دیدند و تازه پی بردند كه پیغمبر- ص- بطرزی معجزه آسا از چنگ آنها جان سالم به در برده است. لذا اقدام به بازپرسی از علی- ع- كردند و آن حضرت نیز با مقاومت در برابر آنها پرسشهایشان را بی‌پاسخ گذاشت!

پیغمبر و همراهانش نخست در غاری در كوه ثور (كوهی كه در جنوب مكه واقع است) مأوا گزیدند. ابوبكر نیز به عبداللَّه پسرش فرمان داده بود كه گوش به سخنان مردم دهد واخبار مكه را هر شب به آگاهی آنها برساند. همچنین اسما دختر ابوبكر نیز شبانه برای آنها آب و غذا می‌برد.

اقامت در غار ثور، سه شب و سه روز به درازا انجامید. و صبح روز چهارم اول ربیع الأول سال یكم هجری، آنها از غار به قصد عزیمت به مدینه بیرون آمدند. بنابر قول اسما كسی نمی‌دانست كه آن حضرت و همراهانش روی به كجا دارند؟

۱- «یس و القرآن الحكیم ... فأغشیناهم فهم لا یُبصرون.»

۲- تاریخ هجرت را مشهور مورخان در صبح جمعه ۲۸ صفر سال اوّل هجری ضبط كرده‌اند.

ص: ۳۸

قریش که از هجرت پیامبر- ص- مطلع شـده و جسـتجوهای اولیه آنها بی‌ثمر واقع شـده بود، صد شتر جایزه برای کسـی که پیامبر را بیابد، تعیین کرد.

پیامبر- ص- و همراهانش به راهنمایی «عبداللَّه بن ارقط» با عبور از وادیها و بادیه‌ها، در روز دوشنبه هشتم ربیع الأول- علی الأصح- ظهر هنگام به قبا رسیدند.

از طرفی مردم مـدینه که خبر هجرت پیامبر اکرم- ص- را دریافت کرده بودنـد، هر روز پس از اقامه نماز صـبح از خانه‌های خود به سمت بیرون شـهر خارج می‌شدنـد و انتظار قـدوم مبارك آن حضـرت را می‌کشـیدند و چون گرما شدت می‌یافت به خانه‌های خود برمی‌گشتند.

رسول خـدا- ص- در قبا اتراق کرد و روز جمعه نوزدهم ماه ربیع الأول سال نخست هجری عزم حرکت به مدینه فرمود. از مهم‌ترین وقایع دوران اقامت پیغمبر- ص- در قبا، یکی ساختن اولین مسجد در اسلام در آن ناحیه و دیگری اقامه نخستین نماز جمعه در آنجا بوده است.

طبری، مدت اقامت پیامبر- ص- را در قبا ۱۴ روز می‌داند. و درباره مسجد قبا گوید:

این مسـجد نخستین مسجدی است که در اسلام بنا شد. (۱) خطبه‌ای که پیغمبر- ص- در اوّلین نماز جمعه اسـلام ایراد فرموده چنین بوده است:

«خـدا را سـپاس می‌گزارم و او را می‌سـتایم و از او مـدد می‌جـویم و از او آمرزش می‌طلبـم و هـدایت را خواسـتارم، و بـه او ایمـان می‌آورم و ناسپاسی‌اش نمی‌کنم و با آنان که ناسپاسی‌اش کنند ستیز می‌ورزم.

یکتایی و بی‌انبازی خـدا را شـهادت می‌دهم و اقرار به بنـدگی و رسالت محمد- ص- دارم؛ کسـی که خداوند او را با هدایت و نور وحی و موعظت در زمانی که پیامبر نبود و دانش کاستی گرفت و مردم به گمراهی اسیر آمدند و به قیامت نزدیك شدند و با مرگ همنفس گشتند، به رسالت برگزید.

و هر که خدا و پیغمبرش را فرمان برد، ره یافته و آن که او را نافرمانی کند روی از حق برتافته و در گمراهی، برون از حد تاخته.

شما را به تقوای خدا سـفارش می‌کنم که این بهترین سفارش مسلمانی به یک مسلمان دیگر است؛ بر این که او را به آخرت‌اندیشی ترغیب کنـد و به تقـوای خـدا فرمـانش دهـد. پس برحـذر باشـید از آنچه خـدا شـما را از خودش برحـذر داشـته، و برتر از این هیچ نصیحتی و بالاتر از این هیچ موعظتی نیست، و هشدارید که تقوای خدا

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۵

ص: ۳۹

خشم خدا را جلوگیر می‌شود و از عقوبت او در امان می‌دارد، و تقوای خدا صورتها را نورانی و سپید می‌کند و خدا را خشنود می‌دارد و منزلت شما را می‌افزاید.»

چنانکه گفته شد پیامبر- ص- پگاه روز جمعه نوزدهم ماه ربیع الاول سال نخست هجری از قبا به مدینه رفت.

یکی از دل‌انگیزترین گوشه‌های حرکت هجرت به مدینه، کیفیت انتخاب مسکن آن حضرت در آن دیار است. نوشته‌اند که چون آن حضرت به همراه یارانش وارد مدینه شد، سران طایفه «بنی‌سالم بن عوف» به استقبال آن حضرت شتافته عرضه داشتند: پیش ما بمان که ما با افراد و سلاح خود از حمایت شما فروگذار نمی‌کنیم. لیکن پیامبر به آنها فرمود: راه شتر را باز گذارید که او خود مأمور به انتخاب است (خَلّوا سبیلها فانّها مأمورةٌ).

از هر محله که عبور می‌کرد، اشراف و بزرگان آن محله همین تقاضا را از وی می‌کردند و هر یک سعی داشتند تا پیامبر- ص- را در بین خود مأوا دهند و این افتخار بزرگ را نصیب خود سازند، امّا پیغمبر- ص- به همه همان جواب نخست را تکرار می‌کند.

مردم با شوق و التهاب منتظر بودند که شتر در کجا زانو به زمین می‌نهد. سینه‌ها می‌تپید و چشم‌ها در چشمخانه قرار نداشت ... عاقبت شتر در زمینی متعلق به دو پسر بچه یتیم از «بنی‌مالک بن النّجار» که تحت قیمومیت «معاذ بن عفراء» بودند، زانو بر زمین نهاد. اما شتر باز برخاست و چند گامی رفت و مجدداً به همان جا برگشت و زانو بر زمین زده بدین سان هجرت پیامبر- ص- علی‌رغم میل کافران و مشرکان، با توفیق تمام به انجام رسید و از آن تاریخ شهر یثرب را «مدینةالنبی» و بعدها «مدینه» خواندند.

پس از آن که شتر منزلگاه پیامبر را مشخص کرد، «ابوایوب انصاری»، بار سفر رسول خدا- ص- را به خانه خویش برد و پیامبر هم به باروبنه خویش ملحق گردید و در خانه «ابوایوب» مأوا گزید. گویند آن حضرت، از صاحبان آن زمین جویا شد و «معاذ بن عفراء» پاسخ داد: این زمین از آن سهل و سهیل پسران عمرو هستند که تحت سرپرستی من به سر می‌برند و من می‌توانم رضایت آنها را جلب کرده، زمین را از آنها بستانم تا شما مسجد خود را بسازید.

پیامبر- ص- با اندک اثاث زندگی خویش، در طبقه تحتانی خانه ابوایوب سکونت

ص: ۴۰

داشت تا روزی که مسجد و خانه‌های زنانش آماده گردید. ابوایوب از این که رسول خدا- ص- در طبقه پایین و خودش در طبقه بالا زندگی می‌کرد، ناراحت بود لذا به حضرت پیشنهاد کرد که طبقه بالا را برای سکونت خویش بگیرد اما پیامبر- ص- با فروتنی و تواضع به او فرمود:

«برای ما و میهمانان ما همین راحت‌تر است که در طبقه پایین ساکن باشیم.»

ساخت مسجد نبوی با شور و اشتیاق مسلمانان آغاز گردید. حضرت نیز همراه و همدوش اصحاب خود به آنها کمک می‌کرد. اصحاب همچنین برای دادن روحیه به یکدیگر و ایجاد فضایی صمیمی‌تر سرودها و اشعاری می‌خواندند؛ یکی از آنها می‌سرود:

لئن قعدنا والنبیّ یعملُ لذاک منّا العملُ المُضلَّلُ

«اگر ما بنشینیم در حالی که پیغمبر- ص- کار می‌کند، کار ما بسی گمراهانه خواهد بود.»

همچنین باهم می‌سرودند:

لا عیش الّا عیش الآخرة اللّهمّ ارحمِ الانصار والمهاجرة

«زندگی‌ای جز زندگی آخرت نیست، خدایا! انصار و مهاجران را رحمت فرما.»

ورسول خدا- ص- نیز در پاسخ این بیت سرود:

لا عیش الّا عیش الآخرة اللّهمّ ارحمِ المهاجرین والأنصار

«زندگی‌ای جز زندگی آخرت نیست، خدایا! مهاجران و انصار را رحمت بفرما.»

در بحبوحه همین حرکت بود که یکی از تعیین‌کننده‌ترین مظاهر و رخدادهای پیچیده در تاریخ اسلام، به ظهور رسید. برخی از اصحاب در حین ساختن مسجد، «عمار بن یاسر» را با گذاردن خشتهای سنگین بر دوش و دستش گرانبار کرده بودند. عمار که توانش رفته بود، چون به پیامبر- ص- رسید عرضه داشت: «ای پیامبر! مرا کشتند، بیش از آنچه خود می‌برند بر من بار می‌کنند.»

ام سلمه، همسر پیامبر- ص- گوید: رسول خدا را دیدم که گیسوان افتاده عمار را بدست خویش می‌افشاند و می‌گفت:

« «ویحَ ابن سمیّة، لیسوا بالّذین یقتلونک، انّما تقتلک الفئة الباغیة.»

«افسوس بر پسر سمیه، اینان کسانی نیستند که تو را می‌کشند بلکه گروه بیدادگر تو را به قتل می‌رسانند.»

ص: ۴۱

صحّت پیشگویی پیامبر- ص- چندین سال بعد، در جنگ صفین به اثبات رسید و شهادت او به دست معاویه، حقانیت سپاه امام علی- ع- را بر همه ثابت کرد.

پس از آن که مسجد پیامبر- ص- و خانه‌های همسرانش مهیا گردید، آن حضرت خانه ابوایوب را به قصد رفتن به خانه خویش ترک کرد.

از این پس، تلاشها و کوششهای پیامبر- ص- ویژگی متمایزی به خود گرفت. هر اندازه که آن حضرت در مکه در سر راه دعوت خویش با موانع و عوائق فراوانی روبرو بود، اینجا با میدانی فراخ و امکاناتی مهیّا و دلهایی مطیع و گوشهایی شنوا روبرو بود. پیامبر- ص- نیز با عنایت به این فضای تازه، دست به اقداماتی زد که هر کدام در پیشبرد دعوت اسلام نقش بسزایی داشتند. این اقدامات را می‌توان در بندهای زیر خلاصه کرد:

- نحوه اذان برای اقامه نماز.

- ایجاد روابط دوستانه میان خود و یهود در مدینه به قصد همزیستی مسالمت‌آمیز.

- ایجاد روابط دوستانه میان خود و قبایل عرب مجاور با مدینه. حکمت این حرکت دو چیز بود؛ یکی برقراری امنیت برای مسلمانان داخل مدینه و دیگر زمینه‌سازی برای ورود اسلام در آن قبائل.

- روانه ساختن نمایندگان و سفیرانش به دربارهای شاهان و امیران برای دعوتشان به اسلام. این حرکت ابتکاری پیامبر- ص- را، از نظر عظمت و قدرت تأثیر آن، فقط می‌توان با بزرگی حرکت هجرت برابر دانست.

- استقبال پیامبر- ص- از وفود (و هیأتهایی) که به خدمتش می‌رسیدند تا مستقیماً به دست حضرت مسلمان شوند. پیامبر- ص- نیز پس از آن که هر گروهی مسلمان می‌شدند یک یا تنی چند از قرّاء و معلّمان اصحاب خود را با آنها روانه می‌کرد تا آداب آیین تازه و تفسیر برخی آیات قرآن را به آنها بیاموزد.

- انتشار اخبار مربوط به پیامبر- ص- و آیین نو میان مردم.

- غزوات آن حضرت نیز به نوبه خود سهم بسزایی در نشر آیین جدید داشت. در این غزوات، حضرت رسول- ص- مطابق اوامر قرآن به یکدست قرآن و به دست دیگر سلاح برمی‌گرفت و به رویارویی مخالفان و مشرکان می‌رفت.

ص: ۴۲

افزون بر آنچه که در بندهای بالا ذکر گردید، برخی امور دیگر نظیر سخنرانیهای آن حضرت و همچنین ایجاد مؤاخات (برادری) میان مسلمانان، آن هم در مقرّ جدید آن حضرت در نشر و گسترش اسلام بهره شایانی داشت.

بنابر نقل طبری (۱) خطبه‌ای که پیامبر- ص- در قبا ایراد فرمود، نخستین خطبه آن حضرت بود، امّا اوّلین سخنرانی پیامبر اکرم- ص- پس از ورود به مدینه، بدین مضمون است:

«ای مردم! برای فردای قیامت خود چیزی پیش فرستید، می‌دانید که خداوند شما را در بازار قیامت خواهد خواند و گلّه بی‌چوپان شما را فرا می‌خواند در حالی که او را هیچ مترجمی نیست و حاجبی نباشد که جلو او را سد کند، سپس پروردگارش بدو فرماید: مگر فرستاده‌ام به سوی تو نیامد و تو را آگاه نساخت؟ مگر تو را مال و ثروت نداده بودم و بر تو افضال نکرده بودم؟ پس تو برای خود چه کار کردی؟

آنگاه او به راست و چپ نظر می‌اندازد و چیزی نمی‌بیند، سپس روبروی خود را می‌نگرد و غیر دوزخ نمی‌بیند. بنابر این هر که می‌تواند ولو با بخشیدن پاره‌ای خرما خود را از آتش دوزخ دور بدارد، حتماً دست به کار شود. و هر که نتوانست از گفتن سخنی نیک دریغ ندارد که به ازای هر حسنه ده حسنه همانند آن به شما داده می‌شود تا هفتصد برابر. والسلام علیکم ورحمهٔ اللّه وبرکاته.»

خطبه دوّم پیامبر- ص- در مدینه نیز چنین بوده است:

«حمد و سپاس از آنِ خداست، او را می‌ستایم و از او مدد می‌جویم، از بدیهای خود و کردارهای زشت به خداوند پناه می‌بریم. هر که را خدا هدایت کرد او را گمراه کننده‌ای نیست و هر که را گمراه فرمود برای او رهنمایی نیست. و به یکتایی خدای بی‌انباز گواهی می‌دهم. بهترین سخن، (آیات) کتاب خدای تبارک و تعالی است.

رستگار شد آن که خدا در دلش قرآن را بیاراست و پس از کفر ورزیدنش به نعمت اسلام برخوردارش ساخت و خداوند این قرآن را بر سخن مردم ترجیح داد و برگزید، که قرآن بهترین حدیث و بلیغ‌ترین است. آنچه خدا دوست دارد، دوست بدارید و از بُنِ جان به خدا مهر بورزید و از کلام و ذکر خدا ملول نگردید و دستهاتان را از آن دور ندارید.

بدانید از هر آنچه خداوند می‌آفریند فقط قرآن است که برمی‌گزیندش و خداوند آن را بهترین اعمالش نامیده و آن را از بندگانش برگزیده و سخنی نیک است و در آن همه حلال و حرامها برای مردم به شرح آمده است.

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۶

ص: ۴۳

پس خدا را بپرستید و به او شرک نورزید و از او پروا کنید، چنانکه او را سزد و با کردار نیک خود، آنچه را که به دهانهاتان می‌گویید جامه راستی بپوشانید و به روح خدا در میان خویش محبت ورزید و بدانید که خداوند خشم می‌گیرد اگر پیمانش شکسته گردد. والسلام علیکم.»

امضای معاهده‌ای میان پیغمبر- ص- و یهود

یکی از تدابیر جالب حضرت رسول- ص- در بدو ورود به مدینه، نوشتن معاهده‌ای میان خود و یهود بود. این اقدام می‌تواند بخوبی بیانگر طرز تفکر آن حضرت در خصوص آزادی ادیان و همچنین اصل بزرگ همزیستی مسالمت‌آمیز باشد.

در این پیمان، که بنا به نقل ابن هشام بسیار طویل است، به نکاتی اشارت رفته و هر دو طرف را ملزم به رعایت آن نموده است؛ از جمله: یهود وظیفه دارند تا زمانی که مؤمنان (مسلمانان) در جنگ هستند هزینه جنگ را بپردازند، یهود دین خود را دارند و مسلمین هم بر آیین خویش هستند و دوستان و متحدانشان نیز در امانند مگر آن که پا از حد خود فراتر نهد و دست به گناه گشاید که در این صورت فقط خود و خانواده‌اش به دردسر و هلاکت می‌افتد.

مؤاخات (پیمان برادری) میان مهاجران و انصار

پیغمبر- ص- همزمان با بهبود بخشیدن به موقعیت خود و پیروانش، با پیروان ادیان دیگر، از اصلاحات داخلی در میان پیروان خود نیز غافل نبود و می‌کوشید در جهت تربیت آنها هم به گونه‌ای که رنگ جاهلیت را از دست دهند و خوی خدایی را بگیرند، دریغ نورزد.

نوشته‌اند که پیغمبر میان مهاجران و انصار پیمان برادری برقرار کرد و به آنها فرمود:

«به خاطر خدا، دو به دو یکدیگر را برادر گیرید.» آنگاه دست امیر مؤمنان را گرفت و فرمود:

«این هم برادر من است.» از کسانی که با یکدیگر بدین روش برادر شدند می‌توان افراد ذیل را نام برد: حمزه با زید بن حارثه، جعفر بن ابوطالب با معاذ بن جبل (اگر چه جعفر در آن هنگام در حبشه بوده است) ابوبکر با خارجه خزرجی، عمر با عتبان بن مالک خزرجی و ...

ص: ۴۴

مشکلات رسول خدا- ص- در مدینه

پیغمبر در مدینه خود را با سه طایفه روبرو می‌دید:

نخست: طایفه مهاجران فقیر که برای کسب آزادی و فرار از ظلم و ستم مشرکان، شهر و دیار و مال و ثروت خویش را فدا کرده، پس از هجرت پیامبر- ص- یگان یگان یا بصورت دستجمعی از مکه به مدینه آمده بودند. اغلب اینان در مکه تجارت می‌کردند و از این رهگذر به ثروت فراوانی دست یافته بودند. قرآن درباره این گروه فرماید: «للفقراء المهاجرین الّذین اخرِجوا من دیارهم و أموالهم یبتغون فضلًا من اللّه و رضواناً و ینصرون اللّه و رسوله أُولئک هم الصادقون.»

دوم: افراد دو قبیله اوس و خزرج که پیامبر- ص- را مورد محبت و مهر خود قرار دادند و یا ریش کردند و از نوری که بر آن حضرت فرو فرستاده شده بود، پیروی نمودند. پیشنه اکثر اینان کشاورزی و باغداری بود و جمعیت زیادی از یاران پیامبر- ص- را تشکیل می‌دادند:

خداوند در وصف آنها چنین فرموده است: «والذین تبوّؤا الدّار والایمان من قبلهم یحبُّون من هاجر إلیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجهً ممّا أُوتُوا ویُؤثِرون علی أنفسهم ولو کان بهم خصاصهٔ ومن یوق شحَّ نفسه فأُولئک همُ المفلحون.» (۱)

سوم: یهودیان مدینه که همواره آتش‌افروز جنگ و دشمنی میان اوس و خزرج بودند و رسالت محمد- ص- و نیز یاران و پیروان آن حضرت را به ریشخند می‌گرفتند.

وجود این سه طایفه و عوامل دیگر ایجاب می‌کرد تا پیغمبر- ص- در اندیشه افکندن طرحی نو و دمیدن روحی تازه در جامعه مدینه باشد. پیغمبر- ص- بدین منظور با امضای معاهده با یهود آنها را به برخورداری از آزادیهای خصوصی و دینی‌شان مطمئن ساخت و به آنها تفهیم کرد که حمایتشان می‌کند و در مقابل با آنها شرط کرد که ایشان نیز از وی و آیین و پیروانشان دفاع کنند.

در ارتباط با شکاف طبقاتی در جامعه مدینه و از بین بردن فقر و غنای مفرط نیز با ایجاد پیمان برادری در میان آنها کوشید تا این فاصله را به نحوی از میان بردارد. انصار، چنانکه گفته شد، اهل کشاورزی و باغداری بودند و مهاجران که پیشه غالب آنها تجارت بود به جایی آمده بودند که نه سرمایه‌ای داشتند و نه کاری جز تجارت بلد بودند. انصار در کمال ایثار

۱- حشر: ۹

ص: ۴۵

و فداکاری، قرار گذاشتند تا زمین‌های مهاجران را نیز تحت رعایت و کشاورزی بگیرند محصول آن را بطور یکسان و مساوی میان خود تقسیم کنند.

البته تلاش پیامبر- ص- برای رفع این فاصله طبقاتی به همین مورد ختم نمی‌شود.

آن حضرت برخی غنایم را، مثل اموال یهود بنی‌نضیر، به مهاجران اختصاص داد و فقط سه نفر نیازمند انصاری را در این غنیمت با آنها شریک ساخت و به ایشان فرمود: اگر می‌خواهید اموال و خانه‌های خود را با مهاجرین قسمت کنید و با آنها در این غنیمت مشارکت جویید و اگر می‌خواهید خانه‌ها و اموالتان از خودتان باشد و چیزی از این غنیمت برای شما تقسیم گردد.

انصار پاسخ دادند: ما اموال و خانه‌های خود را با مهاجران قسمت می‌کنیم و غنیمت را هم به ایشان می‌دهیم و در آن با مهاجران مشارکت نمی‌کنیم.

بدین سان انصار جوانمردی و مروّت را در حق مهاجران به نمایش گذاردند چنانکه خود مهاجران درباره آنها می‌گفتند. هیچ کس را مثل انصار مدینه ندیدیم، در مواسات با ما بخوبی عمل کردند و اموال خود را به ما بخشیدند و ما را در پیشه و کار خویش مشارکت دادند تا آنجا که می‌ترسیدیم همه اجر و پاداش خداوند نصیب آنها گردد.

تشریع اذان

یکی دیگر از فرازهای مهم در بدو ورود پیغمبر- ص- به مدینه، تشریع اذان بوده است. داستان از این قرار بود که مردم برای گزاردن نماز در غیر وقت خود پیش پیامبر- ص- می‌آمدند. در اینجا نقل مورخان شیعه و اهل سنت باهم در شرح این حادثه تاریخی تفاوت می‌یابد. بنابر نقل ابن هشام پیغمبر برای رفع مشکل فوق در اندیشه آن بود که مثل یهود از بوق برای آگاهی دادن مردم به وقت نماز و یا مثل مسیحیان از ناقوس استفاده کند. لیکن از این امر منصرف گردید و با یاران خود به مشورت پرداخت.

عبداللّه بن زید خزرجی خدمت آن حضرت خوابی را که دیده و در آن جملات اذان را از مردی سبزپوش شنیده بود نقل می‌کند.

پیامبر- ص- نیز خواب او را رؤیای صادقانه و حق قلمداد کرده به بلال می‌فرماید که همان جملات را به عنوان اذان بگوید. در همین حین عمر بن خطاب هم که در خانه‌اش عبارت اذان را شنیده، شتابان پیش رسول اللّه- ص- می‌آید و می‌گوید: من نیز در خواب خود عین این

ص: ۴۶

عبارات را شنیده‌ام. پیامبر نیز با شنیدن گفته عمر می‌فرماید: «فللّه الحمد.»

یهود و آغاز دشمنی با اسلام

یهود که شاهد اوج و ترقی روزافزون پیامبر- ص- و اسلام در مدینه شدند، کمر به دشمنی با آن حضرت بستند و به حسدورزی و کینه‌توزی پرداختند. البته عده‌ای از سران و مردان اوس و خزرج نیز که هنوز بر شرك و بت‌پرستی خود باقی مانده بودند و از ترس جان تظاهر به مسلمانی می‌کردند با آنها همداستان شدند.

احبار یهود برای آن که پیشوای آیین جدید را با شکست روبرو سازند و شوکت آن حضرت را درهم شکنند و رونقش را به کساد مبدّل سازند، پیوسته نیرنگ به کار می‌بردند و حق را با باطل می‌آمیختند تا شاید به مراد خود برسند. نام عده‌ای از اینان به روایت مورخان چنین است: حُییّ بن اخطب، سلام بن مشکم، کنانهٔ بن ربیع، سلام بن ابی‌الحقیق، کعب بن اشرف، عبداللّه بن صوری الاعور که گفته‌اند در حجاز کسی از او به تورات داناتر نبود، رفاعهٔ بن قیس، رافع بن ابی‌رافع، عبداللّه بن سلام و ...

درباره عبداللّه بن سلام نوشته‌اند که وی دانشمندی بخرد بود و با کارشکنی‌های همکیشان خود علیه پیامبر- ص- مخالفت می‌کرد. وی گوید: وقتی نام رسول خدا- ص- را شنیدم و اوصافش را دریافتم و اسم و زمانش را که انتظار آن را می‌کشیدم دانستم، بسیار خوشحال و شادمان بودم تا این که پیغمبر به مدینه آمد. وقتی آن حضرت در قبا منزل گرفت، مردی خبر او را به ما رساند و من در آن هنگام بالای درخت خرمایم بودم و عمه‌ام پایین درخت نشسته بود. همینکه آن مرد خبر ورود پیامبر را گفت تکبیر گفتم. و چون عمه‌ام با شگفتی بر من اعتراض کرد، گفتم: او برادر موسی بن عمران و همکیش اوست. و عمه‌ام پرسید: این همان پیامبری است که به ما خبر داده‌اند در آخرالزمان می‌آید؟ گفتم: آری. آنگاه عمه‌ام نیز ایمان آورد.

وی در ادامه همین حدیث گوید: سپس خدمت پیامبر- ص- رسیدم و به آیین اسلام گرویدم و دوباره نزد خاندانم بازگشته آنها را به اسلام خواندم. اما مسلمانی خود را از یهود مخفی کردم.

ص: ۴۷

سپس نزد پیامبر- ص- بازگشتم و عرض کردم: من مایلم که شما مرا در یکی از اطاقهای منزلت جا دهی و از چشم یهود نهانم بداری و سپس از آنها جویای من شوی و ببینی درباره من چه می‌گویند، چون اگر آنها از مسلمانی من آگاهی یابند، زبان به عیب من می‌گشایند.

رسول خدا- ص- پیشنهاد مرا پذیرفت. یهود خدمت آن حضرت آمدند و با وی در گفتگو شده از او سؤالاتی پرسیدند. سپس پیامبر- ص- از آنها پرسید: ابن سلام در میان شما چگونه مردی است؟ گفتند: او سیّد و سرور ما و علّامه و دانای ماست.

من با شنیدن قضاوت آنها برون آمده گفتم: پس از خدا پروا کنید و آنچه را که محمد- ص- آورده بپذیرید به خدا سوگند شما نیک می‌دانید که او رسول خداست و در تورات نام و صفت او را مکتوب دیده‌اید. و بدانید که من به رسالت او گواهی می‌دهم و بدو ایمان می‌آورم و او را تصدیق می‌کنم.

یهودیان که متحیر مانده بودند، گفتند: تو دروغ می‌گویی، و زبان به طعن من گشادند.

از این پس مسلمانی خود و خانواده‌ام را عیان کردم و عمه‌ام نیز اسلام آورد.

دیگر از همین یهودیان دانشمند که مشرّف به آیین اسلام شدند «مُخیریق» بوده است. مردی دانا و توانگر. وی تا روز جنگ احد همچنان به کیش یهود بود. اما در جنگ احد خود را به اردوگاه مسلمین رساند و در آن جنگ به شهادت رسید. نکته این که جنگ احد در روز شنبه واقع گردید. اما مخیریق با بی‌اعتنایی به این که شنبه در دین یهود چه جایگاهی دارد، خطاب به یهود گفت: ای یهودیان! شما بخوبی می‌دانید که وظیفه دارید محمد- ص- را یاری کنید. آنگاه خود سلاحش را برگرفت و آنقدر جنگید تا شهید شد.

تنی چند از یهودیان نیز به اسلام گرویدند، حال آن که در دل هنوز بر کیش خود بودند.

اینان عبارت بودند از: سعد بن حنیف، نعمان بن اوفی، عثمان بن اوفی و زید بن لُصَیْت.

عده‌ای دیگر از آنها نیز بی آن که ذرّه‌ای به آیین پیغمبر- ص- تمایل نشان دهند، متعصبانه به کینه‌توزی و دشمنی با آن حضرت پرداختند که عبارتند از: ابویاسر بن اخطب، حُیَیّ بن اخطب؛ دو تن از کسانی که در عداوت با آن حضرت گوی سبقت را از همگنان خود ربوده بودند.

ص: ۴۸

این در حالی است که پیش از مبعث، یهودیان با اوس و خزرج که گفتگو می کردنـد، خبر از بعثت پیامبری عرب می‌دادنـد و به آن مباهات می کردند. معاذ بن جبل در همین خصوص به آنها می گوید: از خدا پروا کنید و مسلمان شوید. شما پیش از آن که محمد- ص- مبعوث شود و ما مشرک بودیم، خبر از بعثت او می‌دادید و اوصافش را برای ما باز می گفتید. اما یهودیان که در تعلّل و تسویف، یدی طولا و زبانی دراز داشتند، می گفتند: او چیزی را که ما می‌شناسیم نیاورده و او کسی نیست که ما اوصافش را برای شما می گفتیم.

مباحثات و مناظرات پیامبر- ص- با اصحاب ادیان و ارباب مذاهب آسمانی نیز، از جمله حوادثی بود که با توجه به فضای آزاد مدینه به پیغمبر- ص- امکان می‌داد تا پیام دعوت خویش را به آنها ابلاغ کند. گاه یهودیان و مسیحیان در مناظره تاب نمی‌آوردند و متشبّث به راههای دیگر می‌شدند.

از جمله آورده‌اند که هیأتی شصت نفره از مسیحیان نجران که چهارده تن از سرانشان نیز در آن حضور داشتند به مدینه آمدند تا با حضرت پیغمبر- ص- مناظره کنند. آنها وارد مسجد پیامبر شدند رسول خدا در آن هنگام مشغول خواندن نماز عصر بود. مسیحیان را نیز وقت نیایش فرا رسید لذا برخاسته به سمت مشرق رو کردند تا نماز بگزارند. رسول اللَّه- ص- به مسلمانان فرمود که اجازه دهند تا مسیحیان نماز بخوانند. پس از خواندن نماز آنها به مناظره و مجادله درباره مسیح و مادرش پرداختند. داستان گفتگوهای آنها در سوره آل عمراه نازل شده است. آنها که حرفهای رسول خدا- ص- را انکار می کردند به پیشنهاد پیغمبر دعوت به مُباهله شدند. در قرآن چنین آمده است:

«تعالَوْا ندعُ أبنائنا وأبنائکم ونسائنا ونسائکم وأنفسنا وأنفسکم ثمّ نبتهل فنجعل لعنةَ اللَّه علی الکاذبین.»

اما مسیحیان که ثابت قدمی پیامبر- ص- را در این دعوت دیدند و خود را شکست خورده می‌یافتند از مُباهله سرباز زدند و به آن حضرت عرضه داشتند که یکی از یاران خود را به عنوان حَکَم برای آنها روانه کند تا اموالشان را با صلاحدید او برای پیغمبر- ص- بفرستند.

پیامبر نیز ابوعبیده را بدین مهم روانه داشت.

این صحنه شکوهمند در تاریخ اسلام به عنوان «روز مباهله» نامیده شده است. ناگفته

ص: ۴۹

نماند که مطابق نقل بسیاری از تواریخ و همچنین نویسندگان شیعه، پیامبر- ص- از میان فرزندان حسن و حسین- علیهماالسلام- و از زنان، فاطمه دخترش و علی را نیز به عنوان «نَفْس» نامزد این حرکت بزرگ کرد و نجرانیان با شناسایی آنها دچار هراسی بزرگ شده از مباهله منصرف گشتند.

علاوه بر مناظراتی که به آنها اشارت رفت، مخالفان از راههای دیگری نیز وارد می‌شدند تا مگر در کار گسترش و رواج اسلام خلل وارد کنند. به عنوان مثال «شاس بن قیس» سالخورده‌ای که بر کفر خود همچنان پا بر جا مانده بود و به مسلمانان بسیار حسد می‌ورزید، روزی بر عده‌ای از مردان اوسی و خزرج گذشت که در کنار هم و در فضایی دوستانه نشسته و گرم گفتگو بودند. این الفت و دوستی آتش غضب را در نهاد شاس شعله‌ور ساخت و وی را یاد درگیریها و اختلافات این دو قبیله در ایام جاهلیت انداخت. لذا جوانی یهودی را دستور داد تا در جمع مردان اوس و خزرج بنشیند و خاطرات جنگ «بعاث» (جنگی که دوران جاهلیت میان اوس و خزرج اتفاق افتاده و به پیروزی اوس انجامیده بود و سران هر قبیله در آنها کشته شده بودند) را برای آنها تجدید کند. جوان اشعار و رجزهایی را که پهلوانان در آن جنگ خوانده بودند، خواند و مردان اوس و خزرج را به تحریک علیه یکدیگر واداشت. عاقبت آنها رودر روی هم ایستادند و زبان به منازعت و مُفاخرت گشودند و نهایتاً خواستار سلاح شدند تا به روی هم شمشیر بکشند. رسول خدا- ص- که از این فتنه آگاهی یافته بود، شتابان به سوی یاران خویش رفت و با بیان معجزنشانِ خود، مسلمین را مورد خطاب قرار داد و فرمود: مسلمانان! خدا را در نظر داشته باشید، آیا پس از آن که خداوند شما را به اسلام هدایت کرد و بر شما اکرام فرمود و بر روی جاهلیت خط بطلان کشید و از کفر نجاتتان بخشید و قلبهاتان را به هم پیوست و در حالی که هنوز من در میان شما زنده هستم، هنوز به خاطر مسأله‌ای که در جاهلیت رخ داده اینگونه به جان هم می‌افتید؟!

با شنیدن این بیانات همگان دریافتند که از شیطان فریب خورده و در دام حیله دشمنان گرفتار شده‌اند. لذا گریستند و روی یکدیگر را بوسیدند و از آنچه گذشته بود از یکدیگر عذر خواستند.

صفحات کُتُب سِیَر و تراجم مشحون از این قبیل مناظرات و فتنه‌اندازیها از سوی یهود

ص: ۵۰

است که بطور اختصـار، به پاره‌ای از آنها، که مهم‌تر بودنـد، اشارت رفت. حال که سـخن به اینجا رسـید بی‌مناسـبت نیست تا درباره یکی از سرشناسان مدینه که در امر دعوت پیامبر- ص- از هیچ کارشکنی دریغ نورزیدند، توضیحاتی داده شود.

عبـداللّٰه بن ابی بن سـلول، سَرورَ مـدنیان بـود و همه به او احـترام می‌گذاشـتند. اوس و خزرج در حـل اختلافـات خـود به او رجـوع می‌کردنـد و حُکم وی پـذیرفته همه بود. اما با ورود پیامبر- ص- به مـدینه رونق بازار عبداللّٰه، به کساد گرایید. پیش از این قرار بود وی را به سـمت فرمـانروایی بر مـدینه منصوب بدارنـد اما حالا ورق برگشـته بود. عبـداللّٰه که گرایش روزافزون مـدنیان را به اسـلام می‌دید خود نیز علی‌رغم میل درونی‌اش، منافقانه، اسلام آورد اما در سینه، کینه پیامبر- ص- و اسلام را می‌پرورد.

این عبـداللّٰه، بارهـا در جنـگ و صـلح و هر جـا که امکـان می‌یـافت ولو بـا رواج دادن شایعات و مطالب بی‌اساس، سـعی می‌کرد بر پیامبر- ص- و اسلام ضربه وارد کند اما هر بار تلاش او ناکام می‌ماند و در نهایت کار، با سرافکندگی دنیا را وداع گفت.

تغییر قبله

بنابر نقل ابن هشام هیجـده ماه از هجرت مبارک رسول اللّٰه- ص- به مـدینه می‌گـذشت که قبله مسـلمین تغییر پیدا کرد. پیش از این مسلمانان به سوی بیت‌المقدس نماز می‌گزاردند اما از این پس فرمان یافتند که به سوی کعبه و بیت الحرام به نماز ایستند.

گفته‌انـد چون قبله مسـلمانان از بیت‌المقـدس به کعبه تغییر یافت، یهود که احساس می‌کردند برگ برنده‌ای را از دست داده‌اند، نزد آن حضـرت آمدنـد و علت تغییر قبله را جویـا شدنـد و پرسـیدند: تو که می‌گفتی بر کیش ابراهیم هستی، از چه رو قبله‌ات را عوض کرده‌ای؟

اگر دوباره به سوی بیت‌المقدس نماز بگزاری ما نیز از تو پیروی و تو را تصدیق می‌کنیم.

داستان این سؤال و پرسش در قرآن کریم در سوره بقره چنین آمده است:

«سیقول السُّفهاء من الناس ما ولّاهم عن قبلتهم التی کانوا علیها قل للّٰه‌المشرق والمغرب، یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.»

تغییر قبله، در واقع یکی از مهم‌ترین حوادث تاریخ اسلام در مدینه قلمداد می‌شود.

ص: ۵۱

فرستادن سفرای اسلام به دربار پادشاهان

در ذی حجّه سال ششم هجری، هنگامی که ریشه نهال اسلام، در زمین مدینه استحکام می گرفت و بر شاخ و برگ مبارک این درخت روز بروز اضافه می‌شد و میوه‌های شیرین آن یکی پس از دیگری کام پیامبر- ص- و اصحاب بزرگوارش را حلاوت می‌بخشید، پیامبر- ص- درصدد برآمد تا با ارسال سفیران خود به دربار شاهان و فرمانروایان کشورهای همجوار آنان را به دین خود بخواند و در جهت جهانی کردن پیام آیین خویش گامی بزرگ بردارد. چنانکه نوشته‌اند پیامبر- ص- پس از صلح حدیبیه اقدام به نامه‌نگاری و ارسال سفرای خود نمود.

پادشاهان و فرمانروایان، هر یک به گونه‌ای با نامه و نمایندگان حضرت رسول- ص- برخورد کردند. فی‌المثل مقوقس فرمانروای اسکندریه، حاطب بن ابی‌بلتعه، نماینده پیامبر- ص- و کسانی را که همراه وی بودند، بسیار گرامی داشت و به نامه پیغمبر- ص- پاسخ مؤدّبانه و گرم نوشت و کنیزی به نام جاریه را برای پیشکش به پیغمبر- ص- با آنها همراه ساخت که بعداً پیامبر با او ازدواج کرد.

همچنین پیامبر دحیه کلبی را به سوی هرقل فرمانروای روم فرستاد. قیصر روم به گرمی از سفیر آن حضرت استقبال کرد و به او صله بخشید و جامه‌های گرانبها در بَرِ او کرد.

عبداللَّه بن حذافه سهمی را نیز به دربار خسرو پرویز شاه ایران روانه فرمود. لیکن خسرو با گستاخی تمام نامه مبارک پیغمبر- ص- را پاره کرد و گفت: او که بنده من است چنین نامه‌ای به من می‌نگارد! رسول خدا- ص- چون از جسارت خسرو آگاه شد بر او نفرین کرد که حکومتش منقرض گردد. خسرو پرویز نیز به باذان والی خود بر یمن نامه‌ای نوشت تا دو نفر را روانه حجاز سازد تا محمد- ص- را دستگیر کنند و پیش او بیاورند! باذان پیرو دستور خسرو پرویز دو نفر را به مدینه فرستاد و پیامبر- ص- از طریق وحی به آن دو آگهی داد که شیرویه پسر خسرو، پدر را از تخت به زیر کشانده و به قتل رسانده است. این حادثه در دهم جمادی الاولی سال هفتم هجری برابر با سال ۶۲۹ م. اتفاق افتاد.

همچنین سلیط بن عمرو عامری را به سوی هوذة الحنفی صاحب یمامه فرستاد و بنا به قولی شجاع بن وهب اسدی را به سوی حارث بن ابی‌شمر الغسانی شاه دمشق روانه فرمود

ص: ۵۲

و العلامین الحضرمین را به سوی منذر حاکم بحرین گسیل داشت. و عمرو بن عاص را به سوی فرمانروایان عمان فرستاد و حارث بن عمیر را به سوی دست نشانده هرقل بر بُصری روانه کرد. همچنین آن حضرت نمایندگانی به سوی حاکمان یمن و برخی نقاط دیگر فرستاد.

نجاشی و مسیلمه کذّاب نیز از کسانی بودند که پیامبر- ص- به سوی آنها هم نمایندگانی فرستاد و پیامبر- ص- نجاشی، فرمانروای حبشه و مردمش را به اسلام دعوت کرد و از آنها خواست که مهمانانش را گرامی بدارند.

نامه‌هایی که پیامبر- ص- به فرمانروایان کشورها و بلاد مختلف نگاشته هر کدام ویژگیهای خاصی دارند از میان این نامه‌ها بی‌مناسبت نمی‌بیند تا نامه رسول گرامی اسلام را به خسرو پرویز نقل کند. آن حضرت چنین نگاشته است:

بسم اللّه الرحمن الرحیم. از محمد فرستاده خدا به کسری بزرگ ایران. درود بر آن که پیرو هدایت گردید و به خدا و فرستاده‌اش گروید. من تو را به دین خدای- عز و جل- فرا می‌خوانم.

من فرستاده خدا به سوی تمام جهانیانم تا آن را که زنده است بیم دهم و حجت را بر کافران تمام گردانم. اسلام بیاور تا در امان بمانی و اگر به دعوت من پشت کنی، گناه مجوس بر گردن تو است.

ابلاغ سوره برائت در سال نهم هجری

در سال نهم هجری، پیغمبر- ص- ابوبکر را به عنوان امیرالحاج بر مسلمین تعیین فرمود تا مراسم حج را بجا آورد. این حج در حالی انجام می‌گرفت که مشرکان هم می‌توانستند آزادانه حج را مطابق آیین خود بجا آورند.

ابوبکر به همراه ۳۰۰ نفر از مسلمانان راهی سفر حج گردید. در همین اثنا سوره برائت نازل گردید که با صراحت به نقض پیمان میان رسول خدا- ص- و مشرکان فرمان داده بود. تا قبل از این طرفین پیمان بسته بودند که هیچ کس را از زیارت کعبه بازندارند و در ماه حرام ذی‌حجّه باعث ترس کسی نشوند. علاوه بر این پیامبر- ص- با برخی قبائل عرب پیمانهای موقتی نیز بسته بود که با نزول سوره برائت، آن پیمانها تماماً نقض می‌گشت.

چون سوره برائت نازل شد، به آن حضرت عرضه داشتند: کاش این سوره را به ابوبکر

ص: ۵۳

می‌رسانـدی تا بر مردم در حـج ابلاغ کنـد؟ اما آن حضـرت پاسخ داد: این سوره را فقط باید کسـی از اهل بیت خودم به مردم ابلاغ نماید. آنگاه علی بن ابوطالب- ع- را فرا خواند و به او فرمود:

این سوره را بگیر و در «یوم‌النحر» هنگامی که همگان در منا گرد می‌آیند بر آنها بخوان. از این پس باید همه بدانند که هیچ کافری به بهشت داخل نگردد و بعـد از امسال هیـچ مشـرکی نمی‌تواند برای گزاردن حج به مکه بیاید و کسـی نباید برهنه طواف کند و هر که را با پیامبر عهد و پیمانی است آن پیمان تا مدت قرارداد شده، به قوّت خود باقی است.

علی- ع- متعاقب فرمان پیغمبر- ص- بر غضـباء، شتر رسول خـدا- ص- سوار شـد و خود را در راه به ابوبکر رساند. ابوبکر با دیدن علی- ع- پرسید: تو امیری یا مأمور؟ علی فرمود:

مـأمورم. در مکه ابوبکر با مسـلمین حـج بجا آورد و چون «یوم‌النحر» فرا رسـید، علی- ع- به پا خاست و فرمانهای پیامبر- ص- را بر مردم ابلاغ کرد و مطابق فرموده خـدا، چهار ماه به مشـرکان مُهلت داد تا خود را به مأمن و بلاد خویش رساننـد و تأکید کرد کسانی که با پیغمبر- ص- عهد و پیمانی دارند آن عهد و پیمان تا مدت تعیین شده بقوّت خود باقی است.

از آن سال به بعد دیگر نه مشرکی به حج آمد و نه کسی برهنه به طواف کعبه رفت.

گِرَوشی عمومی به اسلام

از این پس، مردم و قبائـل عرب به مسـلمانی گردن نهادنـد و هر قـبیله گـاه جمعی و گـاه بـا اعزام نماینـدگان خود به پیشـگاه رسول خاتم- ص- دین اسلام را می‌پذیرفتند. پیامبر- ص- نیز با اختصاص دادن جا و مکان به آنها و پذیرایی از هیأتها می‌کوشید تا اصول آیین اسلام را بر آنها عرضه بدارد و آنها را از صمیم دل به دین اسلام علاقه‌مند و پای‌بند کند.

گاه بزرگان و سـران این هیأتها با حضرت به بحث و مناظره می‌پرداختند و حضرت با صبر و حوصله و بردباریِ مثال زدنیِ خویش به پرسشهای آنها پاسخ می‌گفت و جسارتهای آنها را تحمل می‌کرد و به ارشاد آنها می‌پرداخت.

برخی که از قریحه شاعری نیز برخوردار بودند، به مناسـبت حال اشعار و ابیاتی می‌سرودند، بطوری که می‌توان از اشعار سروده شده در این صحنه‌ها، کتابی در خور فراهم نمود. گاه نیز میان شاعران اعزامی با هیأتها و شعرای مسلمان نظیر «حسّان بن ثابت»

ص: ۵۴

مناظرات شعر با شکوهی رخ می‌داد و سخنوران مسلمان با استفاده از بهترین تعبیرات ادبی، به دفاع از اصول و ارزشهای دین حنیف اسلام می‌پرداختند و گونه‌ای متعالی از شعر و ادب متعهد و جهت‌دار را در جریده روزگار به ثبت رسانده‌اند.

از جمله نوشته‌اند وقتی «وَفْد تمیم» خدمت پیامبر- ص- شرفیاب شدند «زبرقان بن بدر» شاعر آنها با کسب اجازه از پیامبر- ص- چکامه‌اش را خواند. یکی از ابیاتی که وی سروده بود چنین بود:

نحن الکرام فلا حی یعادلنا منّا الملوک وفینا تنصب البیع

حسّان در آن هنگام حضور نداشت، لذا پیامبر- ص- کسی را سراغ او فرستاد و چون حسان حاضر شد به فرمان پیامبر- ص- در مقام پاسخگویی به اشعار زبرقان ایستاد و قصیده‌ای شورانگیز انشاد کرد که چند بیت از آن چنین است:

انّ الذوائب من فهر و اخوتهم قد بیّنوا سنهٔ للناس تتبع

یرضی بهم کلّ من سریرته تقوی الإله وکل الخیر یصطنع

قوم اذا حاربوا ضرّوا عدوّهم أو حاولوا النفع فی أشیاعهم نفعوا

اکرم بقوم رسول اللّه شیعتهم اذا تفرّقت الأهواء والشیع

پس از آن که حسّان چکامه خود را به پایان رساند یکی از بزرگان تمیم گفت: همه چیز برای این مرد (محمّد) فراهم است، خطیبش از خطیب ما زبان‌آورتر و شاعرش از شاعر ما سخنورتر و صدایشان از صدای ما رساتر است. آنگاه اسلام آوردند.

علاوه بر وفد تمیم، وفد عامریین، وفد سعد بن بکر، وفد عبدالقیس، وفد طیٔ، وفد بنی حنیفه، وفد مراد، وفد زبید، وفد کنده، وفد همدان، وفد مزینه، وفد نجران، وفد دوس، وفد طارق بن عبداللّه، وفد تجیب، و دهها هیأت دیگر به خدمت رسول گرامی اسلام- ص- شرفیاب شدند و به دست مبارکش اسلام آوردند.

تاریخ‌نگاران مسلمان این سال را به خاطر کثرت هیأتهایی که برای گرایش به اسلام به مدینه می‌آمدند «سنهٔ الوفود» نام نهاده‌اند. بدین ترتیب شبه جزیره عربستان رفته رفته به آیین اسلام گردن نهادند و شعاع دایره اسلام رو به گسترش رفت و وعده الهی تحقق یافت که: «اذا جاء نصر اللّه والفتح ورأیت الناس یدخلون فی دین اللّه أفواجاً فسبّح بحمد ربّک واستغفره

ص: ۵۵

انّه کان توّاباً.»

پیامبر- ص- در سوگ ابراهیم

روز سه‌شنبه دهم ربیع الأول سال نهم هجری مطابق با سال ۶۲۱ م. شاهد وفات ابراهیم پسر رسول خدا بود. ابراهیم از ماریه قبطیه به دنیا آمده بود و به هنگام وفات هیجده ماه داشت. وی را در قبرستان بقیع به خاک سپردند. بطور اتفاق، در همان روز خورشید گرفت و مردم بین خود گفتند که خورشید به خاطر مرگ ابراهیم گرفته است. امّا رهبر آزاده اسلام با آن که در کمال اندوه و اوج ناراحتی بود فوراً جلو این خرافه را گرفت و با کلام دلنشین خود فرمود: خورشید و ماه دو نشان از نشانه‌های خدایند که برای مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند.

به این ترتیب آن حضرت مردم را برای خدا، و نه برای خود، تربیت می‌کرد و هر لحظه از زندگیش می‌کوشید از آنِ خدا باشد.

در ماه شعبان همین سال یکی از دختران پیغمبر- ص- به نام «ام کلثوم» نیز شربت مرگ را نوشید و چشم از جهان فرو بست.

پیامبر در سال نهم هجری همچنین عده‌ای از یاران خود را به عنوان عمّال صدقات به سوی نقاطی که مردمانش قبول اسلام کرده بودند روانه فرمود.

پی نوشتها:

ص: ۵۶

محمد صادق نجمی

بقعه عقیل بن ابیطالب و ...

و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب

از جمله قبرهایی که در بقیع گنبد و بارگاه داشته و پیوسته زائران را به سوی خود جلب کرده، قبر عقیل پسر ابوطالب است.

مدفن عقیل در میان مورخان بگونه‌ای برخوردار از شهرت بوده که پس از گذشت نزدیک به یک قرن از انهدام این اثر تاریخی و مذهبی و نبودن کوچکترین علامت در روی قبور موجود، باز هم در میان قبورِ انگشت‌شمار در بقیع، قبری به وی منتسب است و نویسندگان و مدینه‌شناسان اخیرِ حکومت سعودی، علی‌رغم بی‌توجهی به این گونه مسائل و تلاش در به فراموشی سپردن این آثار، باز هم قبر عقیل را، در میان قبور دیگر، بطور مشخص معرفی کرده و از آن یاد نموده‌اند و بطوری که خواهیم دید، قبر ابوسفیان بن حارث ابن عبدالمطلب در کنار قبر عقیل ودر داخل خانه او و هر دو در یک محل و در زیر یک گنبد قرار گرفته بودند.

لازم است برای روشن شدن موضوع با سه مطلب زیر آشنا شویم:

۱- نظریه مورّخان در بقعه عقیل و ابوسفیان بن حارث.

ص: ۵۷

۲- خانه عقیل مدفن ابوسفیان و عقیل.

۳- شرح حال ابوسفیان و عقیل.

نظریه تاریخ‌نگاران درباره بقعه عقیل و ابوسفیان بن حارث

در مورد مدفن عقیل بن ابیطالب و بقعه و بارگاه متعلق به وی، آنچه از منابع در دسترس ما است، نشانگر این است که تاریخ‌نگاران و مدینه‌شناسان، از اوائل قرن هفتم به معرفی این بقعه پرداخته و در نوشته‌های خود از آن یاد نموده‌اند. امّا این که بقعه عقیل در چه تاریخی و به وسیله چه کسی بوجود آمد و به هنگام معرفی، چند قرن از عمر آن می‌گذشت و همچنین این مرقد شریف قبل از این که بصورت گنبد و بارگاه ساخته شود، به چه شکلی بوده است و ...؟ از منابع موجود مطلبی به دست ما نیامد.

اینک گفتار برخی از نویسندگان، مدینه‌شناسان و جهانگردان از اوائل قرن هفتم تا امروز، به ترتیب تاریخ:

۱- ابن جبیر جهانگرد معروف (متوفای ۶۱۴ ه. ق.) از قبر عقیل چنین یاد می‌کند: «در مقابل قبر عبدالرحمان بن عمر، قبر عقیل بن ابیطالب و عبداللَّه بن جعفر طیار واقع شده است.» (۱) ۲- ابن نجار مدینه‌شناس معروف (متوفای ۶۴۲ ه. ق.) درباره بقعه‌هایی که زمان او در بقیع معروف بوده‌اند؛ می‌گوید:

«و قبر عقیل بن ابیطالب، اخی علی- رضی اللَّه عنه- فی قبّهٔ فی اوّل البقیع ایضاً.» (۲) در منابع متعلق به قرن دهم و یازدهم نیز چند تن از علما و نویسندگان و مدینه‌شناسان را می‌بینیم که بر این موضوع تکیه و تأکید کرده و بارگاه و قبر عقیل را به عنوان یکی از قبور معروف در بقیع معرفی نموده‌اند؛ از جمله:

۳- سمهودی (متوفای ۹۱۱ ه. ق.) پس از نقل محل دفن ابوسفیان بن حارث آورده است: «ظاهراً وی در همان حرمی است که منتسب و متعلق به عقیل بن ابیطالب می‌باشد.» (۳) ۴- محی‌الدین لاری (متوفای ۹۳۳ ه. ق.) در سفرنامه منظومش، در وصف بعضی از قبور بقیع سروده است:

یکطرفش ظل ظلیل عقیل وز طرفی مالک امام جلیل (۴)

۵- دیار بکری (متوفای ۹۸۲ ه. ق.) می‌گوید: «در بقیع، مرقد دیگری است که

۱- رحله ابن جبیر، چاپ لندن، ص ۱۴۴

۲- الدرهٔ الثمینه فی اخبار المدینه، چاپ مکه، ص ۱۵۴

۳- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۱

۴- فصلنامه میقات حج، شماره ۸، ص ۱۶۴

ص: ۵۸

گوینـد قبر عقیـل بن ابیطالب و فرزنـد برادرش عبـداللّه بن جعفر در داخل آن واقع گردیـده است ولی نقل صـحیح این است که قبر عقیل در داخل خانه خویش قرار گرفته است. (۱) ۶- عبدالحق دهلوی (متوفای ۱۰۵۲ ه. ق.) می‌نویسد: «و یکی دیگر، بقعه عقیل بن ابیطالب است که در استجابت دعا در نزد آن اثری آمـده است.» (۲) ۷- عباسـی از مدینه‌شـناسان قرن یازدهم ه. ق. در دو مورد به معرفی قبـر عقیـل بـن ابیطـالب پرداخته است، چرا که وی هم قبـور همسـران رسـول خـدا- ص- را در سـمت قبله بقعه عقیـل معرفی می کنـد و هم قبور دختران رسول خـدا را نزد قبر عقیل می‌دانـد و می گویـد: «و منها روضهٔ بقرب مشـهد عقیل یقال انّ فیها ثلاثهٔ من أولاد النبی- ص-.» (۳) ۸- سید اسماعیل مرندی (متوفای ۱۲۵۵ ه. ق.) چنین نوشته است: «دیگر قبه حضرت عقیل بن ابیطالب برادر حضـرت امیر- ع- است که با عبـداللّه بن جعفر در یک قبر مدفون است.» (۴) ۹- نایب الصدر شیرازی (متوفای ۱۳۰۵ ه. ق.) گوید: «جناب عقیل هم بقعه دارند. چند شـعر بر سـر در، به زبان ترکی است که یکی از آنها این است: «قبه حضـرت عقیلی کورن صاحب عقل ودها.» (۵) ۱۰- رفعت پاشا در مرآهٔ الحرمین عکسی را که متعلق به سال ۱۳۲۵ ه. ق.

است ارائه می‌دهـد و می‌نویسـد: «در این عکس تعـدادی از گنبـدها مشاهـده می‌شـود و اوّلین گنبـد که در دست راست واقع شـده، متعلق به ابراهیم فرزند رسول خدا- ص- و دوّمی متعلّق به عقیل و سوّمی بقعه همسران پیامبر ... می‌باشد.» (۶) و این بود گوشه‌ای از اعتراف و تأیید نویسندگان و مورّخان تا سال ۱۳۲۵ ه. ق.

یعنی بیست سال قبل از تخریب آثار و بقاع در بقیع.

قبر عقیل پس از تخریب بقیع

نگارنـدگان تاریـخ از بیسـت سـال قبـل از تخریب بقعه عقیـل مطلب نوشـته و عکس تهیه کرده‌انـد و آن را برای آینـدگان بیادگـار گذاشـته‌اند. جالب این که قبر عقیل پس از انهـدام ساختمان آن نیز برای کسانی که آشـنایی با آثار مدینه منوره و قبور بقیع شـریف دارند، معلوم و مشخص است و نویسندگان اخیر در نوشته‌های خود این

۱- تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۷۶

۲- جذب القلوب الی دیار المحبوب، ص ۱۸۳؛ دهلوی عبدالحق بن سیف‌الدین متوفای ۱۰۵۲ ه. ق. فقیه حنفی، از اهالی دهلی هند بوده و از بزرگترین محـدّثان دوره خویش به شـمار می‌رفته و چهار سال مجاورت حرمین را اختیار نموده است. گویند که تألیفاتش به یکصد جلد بالغ می‌شود، از آنها است «جذب القلوب» در تاریخ مدینه و «فتح المنان» و کتب دیگر. جذب القلوب را در سال ۹۸۸ نوشته است. نک: «معجم المؤلفین»، عمر رضا کحالهٔ و «الاعلام» زرکلی.

۳- عمدهٔ الاخبار فی مدانیهٔ المختار، ص ۱۵۴

۴- فصلنامه میقات حج، شماره ۵، ص ۱۱۸

۵- تحفهٔالحرمین، ص ۲۳۰

۶- مرآهٔالحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶

ص: ۵۹

قبر را در میان چند قبر موجود در بقیع، مشخص نموده‌اند؛ برای نمونه:

۱- احمد آل یاسین (متوفای ۱۳۸۰ ه. ق.) که از علما و نویسندگان مدینه منوره است، در کتاب «تاریخ المعالم المدینه» اش که نقشه بقیع فعلی را ترسیم و قبور را با شماره‌گذاری تعیین نموده، ششمین شماره را قبر عقیل بن ابیطالب و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب معرفی می‌کند. (۱) ۲- همچنین علی حافظ، زنده در سال ۱۴۰۵ در «فصول من تاریخ المدینهٔالمنوره» محل قبر عقیل و ابوسفیان ابن حارث را چنین معرفی می‌کند: «به فاصله چهل متر از درب غرب جنوبی (بقیع) که در داخل دو جدول سیمانی حرکت می‌کنید سه قبر را مشاهده خواهید نمود، این قبرها به عقیل و ابوسفیان و عبداللّه بن جعفر- مرد سخی عرب- تعلق دارد.» (۲) خانه عقل، مدفن عقیل و ابوسفیان بن حارث

آنجا که سخن از پیشینه تاریخی حرم ائمه بقیع بود، با آوردن دلائل و شواهد تاریخی، به این نتیجه رسیدیم که دفن اجساد در مقابر خصوصی، در دوران صدر اسلام، همانند امروز رایج و بلکه از اهمیت بیشتری برخوردار بود؛ بطوری که افراد معروف و سرشناس را در داخل منازل مسکونی متعلّق به خود و یا اقوام و عشیره‌شان به خاک می‌سپردند و یکی از منازلی که برای این منظور مورد استفاده قرار گرفت، منزل عقیل بن ابیطالب بود که اولین بار در حال حیات رسول خدا- ص- فاطمه بنت اسد مادر عقیل و با مرور زمان عباس عموی پیامبر و ائمه چهارگانه در داخل بخش مسقفی از این منزل دفن گردیدند؛ منزلی که در کنار بقیع قرار داشت و مورّخان از آن به عنوان یکی از خانه‌های بزرگ مدینه یاد نموده‌اند. (۳) اینک شواهد تاریخی دیگر می‌آوریم که بیانگر این حقیقت است که قبر خود عقیل و همچنین قبر ابوسفیان بن حارث نیز در بخش دیگری از محوّطه این منزل قرار داشته که با مرور زمان، آن بخش نیز به بقیع ضمیمه گردیده است.

نمونه‌هایی از شواهد تاریخی:

مورّخان، از جمله ابن شبه (متوفای ۲۶۲ ه. ق.) از عبدالعزیز که از قدیمی‌ترین مورّخ مدینه است، نقل می‌کند: «روزی

۱- تاریخ معالم المدینه، ص ۲۴۴ و ۲۴۵

۲- فصول من تاریخ المدینه المنوره.

۳- ابن سعد در طبقات می‌گوید: ولَهُ دارٌ بالبقیع ربّهٔ؛ یعنی واسعهٔ.

ص: ۶۰

عقیل بن ابیطالب دیـد که ابوسـفیان بن حارث در حالی که به شـدّت بیمار است در بین قبرها قـدم می‌زند. انگیزه این کار را پرسـید ابوسـفیان پاسخ داد در پی محل مناسبی هسـتم تا وصیت کنم بدن مرا در آنجا به خاک سپارند. عقیل او را به داخل خانه‌اش هدایت کرد و در محوطه آن، محلی را برای ابوسـفیان مشـخص نمود که در آنجـا قـبری برایش آمـاده ساختنـد تـا این که پس از چنـد روز ابوسـفیان بن حارث از دنیا رفت و در همین قبر دفن گردیـد (فأدخله داره و أمر بقبرٍ فحفر فی قاعتها ... حتی توفی فدفن فیه.) (۱) قبر

عقیل در کنار قبر ابوسفیان بن حارث

با توجه به مطالبی که نقل شـد، می‌توان بدون آوردن دلیل و شاهد گویا چنین برداشت و اسـتنباط نمود که به طریق اولی جسد خود عقیل نیز- که طبق دلایل تاریخی، وفات وی در مـدینه بوقوع پیوسـته است- هماننـد اقوام و عشـیره‌اش و هماننـد مادرش فاطمه بنت اسـد و پسـر عمویش ابوسـفیان در داخل خانه خودش به خاک سپرده شـده است. وجود نصوص تاریخی، این حـدس را تأیید و این نظریه را تقویت می‌نماید؛ زیرا:

۱- سـمهودی پس از بیـان ایـن مطلـب که «ابوسـفیان در داخـل منزل عقیـل دفن شـده است»، می‌گویـد: «قلت والظّاهر انه بالمشـهد المنسوب الیوم لعقیل»؛ (۲) ظاهراً وی در همان مدفنی است که به عقیل منسوب است.

۲- دیار بکری می‌گوید: «والمنقول انّ قبر عقیل فی داره»؛ (۳) «گفته شده که قبر عقیل در داخل خانه خویش است.»

در دو کتاب «معالم المدینهٔ المنوره» (۴) و «فصول من تاریخ المدینه» نیز (۵) قبر عقیل و ابوسفیان در یک محل و در کنار هم معرفی شده است.

شرح حال ابوسفیان و عقیل

* ابوسـفیان بن حـارث بن عبـدالمطلب، پسـر عموی رسول خـدا- ص- و برادر رضـاعی و جزء اصـحاب و یاران آن حضـرت است. بعضـی از مورّخان نام او را مغیره گفته‌اند، لیکن اکثریت برآنند که نام او همان کنیه او است. (۶) در منابع تاریخی آمده است: او از جمله کسانی است که از نظر قیافه، شباهت

۱- تاریخ مدینه، ابن شبّه، ج ۱، ص ۱۲۷؛ وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۱؛ عمدهٔ الأخبار، ص ۱۵۶

۲- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۱

۳- تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۷۶

۴- معالم المدینهٔ المنوره، ص ۲۴۵

۵- فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۶۷

۶- در کتابهایی که اخیراً نوشته شده، بجای «ابوسفیان»، «سفیان بن حارث» آمده است که در اثر عدم توجه نویسنده می‌باشد.

ص: ۶۱

به رسول خدا داشت. ابوسفیان در فتح مکه اسلام را پذیرفت و در جنگ حنین جزء لشکریان اسلام و از فداکاران مخلص رسول خدا- ص- بود؛ بطوری که در یک درگیری شدید و عقب‌نشینی مسلمانان، حفاظت از جان رسول خدا- ص- را به همراه امیر مؤمنان-ع- به عهده گرفت. وفات او در سال بیستم هجرت واقع شد و در قبری که از پیش در خانه عقیل آماده کرده بود، به خاک سپرده شد. (۱)* عقیل فرزند ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد می‌باشد. او عموزاده رسول خدا- ص- و برادر امیر مؤمنان-ع- است.

ابوطالب چهار پسر با نامهای: طالب، عقیل، جعفر و علی-ع- داشت که هر یک از آنان، به ترتیب ده سال از هم کوچکتر بودند و لذا علی-ع- از عقیل بیست سال و از جعفر ده سال کوچکتر بود. کنیه عقیل ابو یزید است. او و عباس عموی رسول خدا- ص- به اجبار همراه مشرکین در جنگ بدر شرکت نمودند و هر دو به اسارت مسلمانان درآمدند که سرانجام با پرداخت فدیه و نقدینه آزاد شدند. (۲) عقیل قبل از جنگ حدیبیه به مدینه هجرت نمود. او علاوه بر قرابت و قوم و خویشی با رسول خدا- ص- و امیر مؤمنان-ع- جزء اصحاب و یاران آن دو بزرگوار نیز بود.

عقیل در سال پنجاه هجری در مدینه از دنیا رفت و در داخل خانه خود، که در کنار بقیع قرار داشت، به خاک سپرده شد.

عقیل در صف مظلومان تاریخ

عقیل بن ابیطالب گذشته از این که از اعضای خاندان رسالت و مورد توجه و عنایت خاص مقام نبوت و جزء اصحاب ویاران رسول خدا- ص- و امیر مؤمنان-ع- بود. از جمله کسانی است که در جنگ حنین و موته شرکت نمود و از خود استقامت فوق‌العاده نشان داد. او از مجاهدان راه خدا بود.

بیان فضیلت عقیل در حدیث رسول خدا- ص- و حدیث پیامبر از زبان عقیل و اخلاص او در ولای امیر مؤمنان-ع- و حمایت او از آن حضرت در خطرناکترین شرایط و در مقابل سرسخت‌ترین دشمنان و اعتماد و اطمینان خاص علی-ع- نسبت به وی و ... خصوصیاتی است که عقیل از آنها برخوردار است. بدیهی است که نه همه این خصوصیات، بلکه وجود بخشی از آن،

۱- اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۱۳ و ۲۱۴؛ الاصابه، ج ۴، ص ۹۰

۲- طبقات، ۴ ق، ج ۱، ص ۲۹ تاریخ الاسلام ذهبی متوفیات سنهٔ ۵۰؛ ذخائر العقبی، ص ۲۲۲

ص: ۶۲

در هر یک از سایر اصحاب و یاران رسول خدا، توجه مورّخان و رجال‌شناسان را به خود جلب نموده و در منابع رجالی و تاریخی از جایگاه خاصی برخوردار می‌سازد. ولی در مورد عقیل بن ابیطالب، قضیه به عکس است و مراجعه به این منابع، به جای این که خواننده را با خصوصیات و اوصاف واقعی او آشنا سازد، از وی قیافه‌ای ترسیم می‌کند که گویا او نه جزء خاندان پیامبر است و نه پیامبر و امیر مؤمنان از او راضی بودند و نه دارای عقل درست بوده و نه ایمان ثابت!

اینک این پرسش پیش می‌آید که این تحریف چگونه و چرا بوجود آمده است؟!

اولین انگیزه

یکی از علل این تحریف و دگرگونی را، ابن اثیر مورّخ و رجال‌شناس اهل سنت، چنین می‌آورد:

عقیل در فصاحت، بلاغت، طلاقت لسان، صراحت لهجه و حاضر جوابی سرآمد دوران بود و به نسابه عرب و انساب قبائل مختلف، بخصوص بر حسب و نسب قبیله قریش و بنی‌امیه آشنایی کامل داشت و از گفتن معایب و نقاط ضعف و پیشینه سوء آنان در مجالس و محافل، خودداری نمی‌کرد. گفتارش برای مخالفانش خطرناکتر از تیر مسموم و زبانش برنده‌تر از شمشیر بود و لذا سردمداران بنی‌امیه به عداوت و دشمنی با وی برخاستند و درباره او مطالب بی‌اساس بهم بافتند و بجای ذکر فضائل و نقاط قوت، دروغهای زیادی در تضعیف و تحقیر و درهم شکستن شخصیت او منتشر نمودند و تا آنجا از جاده انصاف بدور افتادند که حتی عقیل بنی‌هاشم را به بُله و سفاهت متهم ساختند. (۱) دوّمین انگیزه

در کنار انگیزه پیشین، انگیزه دیگری وجود دارد که آن دقیق‌تر و ظریف‌تر است؛ همان علل و انگیزه‌هایی که از شخصیت والای کفیل و بزرگترین حامی رسول خدا- ص- سیدالاباطح جناب ابوطالب، قیافه یک فرد مشرک و غیر موحد ارائه نمود. انگیزه‌هایی که فرجامش به شهادت امیر مؤمنان- ع- و فرزندانش منتهی گردید و کار را به آنجا رساند که وصیّ رسول خدا- ص- و فرزندان او در نمازها مورد لعن قرار گرفتند!

آری مجموع این عوامل موجب

۱- اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۲۳

ص: ۶۳

گردید که عقیل نیز مانند پدرش ابوطالب و برادرش علی، امیر مؤمنان- ع- در صف مظلومان تاریخ قرار گیرد و فضائل او نه تنها در میان مخالفان وی بلکه به تدریج در میان ارادتمندانش نیز در بوته فراموشی سپرده شود و احیاناً با مطالب ساختگی درآمیزد و آشنایی با قیافه واقعی او را از طریق منابع خودی نیز غیر ممکن نماید و مراجعه کننده را با هاله‌ای از ابهام مواجه سازد و همین معنا ما را بر آن وامی‌دارد که با تأیید خداوند متعال در این زمینه مطالبی را، ولو در حد یک مقاله در اختیار خواننده ارجمند قرار دهیم:

شخصیت معنوی عقیل

با همه پرده پوشی‌ها و پنهان‌سازی‌های فضائل و با آن همه نقل و انتشار مطالب خلاف واقع و دروغین درباره عقیل بن ابیطالب، باز هم حدیثهایی در فضیلت و مراتب محبت رسول خدا- ص- نسبت به وی وجود دارد. و بخشی از آن، احادیثی است که عقیل بعنوان «راوی» از رسول خدا- ص- نقل نموده است. و نیز سخنان عقیل به هنگام بدرقه ابوذر به ربذه و متن نامه او به امیر مؤمنان- ع- و پاسخ آن حضرت، و حقایقی که در مجلس معاویه،- در حضور دشمنان سرسخت امیر مؤمنان- در دفاع از آن حضرت می گفت و بیان صریح اوصاف جمیله و زهد و تقوای وصیّ پیامبر و بی‌مبالاتی معاویه در اینجا و آنجا و ... همگی دلیل است بر عظمت شخصیت عقیل و عنایت خاص پیامبر خدا بر وی و شاهدی است گویا بر اخلاص و ارادت او به مقام ولایت و بیانگر شهامت و شجاعت او است در اظهار حقیقت در مقابل سلطه و قدرت و این فضیلتی است بس بزرگ.

اینک هر یک از مطالب پیش را با بیانی بیشتر می‌آوریم و در مورد بعضی از فرازهای زندگی عقیل، که موجب جوسازی مخالفان و انگیزه ابهام و شک و تردید موافقان گردیده است، توضیح لازم را در اختیار حقیقت طلبان قرار می‌دهیم:

عقیل در حدیث رسول خدا- ص-

در فضیلت عقیل و محبت رسول خدا- ص- به وی، احادیثی است که بیشتر آنها در منابع اهل سنت آمده: (۱) ۱- «یا أبا یزید انّی أُحبُّکَ حبّین: حباً لقرابتک منّی و حبّاً لِما کنتُ أعلم مِن حُبّ عمّی أبی‌طالب ایّاک.» (۲)

۱- ذهبی در تاریخ الاسلام، شرح حال عقیل گوید: «وله من النبیّ أحادیث.»

۲- طبقات، ج ۴، ص ۳۰؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۲۲

ص: ۶۴

«ای ابو یزید، من از دو جهت تو را دوست دارم؛ یکی به جهت قوم و خویشی که با من داری و دیگری به جهت علاقه و محبت عمویم ابوطالب نسبت به تو.»

ابن ابی‌الحدید در شرح و تأیید متن این حدیث می‌نویسد:

«آری ابوطالب در میان فرزندانش، عقیل را بیش از دیگران دوست می‌داشت و از این رو در سال قحطی، آنگاه که رسول خدا- ص- و عمویش عباس به ابوطالب پیشنهاد کردند تا فرزندانش را در اختیار آنان بگذارد تا از بار سنگین هزینه زندگی‌اش قدری بکاهد، ابوطالب در پاسخ آنان چنین گفت: «دعوا لی عقیلًا و خذوا من شئتم»؛ «عقیل را برای من بگذارید و سایر فرزندانم هر کدام را می‌خواهید با خود ببرید.»

سرانجام عباس سرپرستی جعفر را و رسول خدا- ص- سرپرستی علی را به عهده گرفتند. (۱) ۲- شیخ صدوق این حدیث را از ابن عباس چنین نقل نموده است که: امیر مؤمنان- ع- به رسول خدا- ص- عرضه داشت: «یا رسول اللّه انّک لتحبّ عقیلًا؟

قال: ای واللّه انّی لأحبّه حبّین: حبّاً لهُ وحبّاً لحبّ أبی‌طالب له وانّ ولده لمقتول فی محبّهٔ ولدک.» (۲) ۳- باز رسول خدا- ص- خطاب به امیر مؤمنان- ع- فرمود: «کأنّی بک (یا علی) وأنت علی حوضی تذود عنه الناس وانّ علیه لأباریق مثل عدد نجوم السماء وانّی وأنت والحسن والحسین وفاطمهٔ وعقیل وجعفر فی الجنّهٔ إخواناً علی سررٍ متقابلین ...» (۳) ۴- همچنین امیر مؤمنان از رسول خدا- ص- نقل نموده است که فرمود:

«اعطی لکلّ نبیّ سبعهٔ رفقاء نجباء وأعطیت أنا أربعهٔ عشر فذکر منهم عقیلًا.» (۴) حدیث پیامبر از زبان عقیل

فضای منفی و نگرش انحرافی بوجود آمده درباره عقیل، در دوران خلفای اموی و مقارن با تحوّل جامعه اسلامی، در آزادی نقل شفاهیِ حدیث و کتاب آن پس از گذشت یک قرن از طرفی، و پیروی نمودن قدمای محدثین اهل سنت از یک قانون ساختگی (که یکی از دلائل ضعف و مردود بودن هر حدیثی را در تشیع و علوی بودن راوی و ناقل آن حدیث می‌دانستند) از سوی دیگر، ایجاب می‌کرد که ما نتوانیم در منابع حدیثی، حتی به یک حدیث هم، که بوسیله عقیل بن ابیطالب نقل شده، دسترسی

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۵۰

۲- امالی مجلسی، ص ۲۷؛ به نقل تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۵۹؛ ذهبی، تاریخ اسلام، ص ۲۲۲، شرح حال عقیل.

۳- طبرانی و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۳؛ به نقل الغدیر، ج ۲، ص ۳۲۲

۴- ذهبی، تاریخ اسلام، شرح حال عقیل.

ص: ۶۵

داشته باشیم.

ولی در عین حال در بعضی از این منابع، بخصوص در بعضی از صحاح ششگانه، تعدادی حدیث از طریق وی نقل شده است که وجود این حدیثها نشانگر حدیثهای فراوان است از زبان وی. و شرایط یاد شده موجب حذف و متروک شدن آنها گردیده است.

با در نظر گرفتن حجم مقاله، بجای نقل متن احادیث، گفتار چند تن از رجال شناسان و محدثان اهل سنت را که به این حدیث عقیل توجه داشته‌اند می‌آوریم:

۱- ابن حجر عسقلانی گوید:

«ولعقیل حدیث صحیح کامل أخرج له النسائی وابن ماجه.» (۱) حدیث صحیح کاملی است بطریق عقیل که نسائی و ابن ماجه، دو تن از صاحبان صحاح ششگانه آن را نقل نموده‌اند.

۲- ابن اثیر گوید: حدیث عقیل بوسیله فرزندش محمد و حسن بصری و دیگران نقل شده، لیکن حدیث وی کم است. وی آنگاه متن یکی از احادیث او را نقل می‌کند. (۲) لازم به یادآوری است که پیش از این، علت کمی حدیث عقیل بیان شد و با توجه به هوش سرشار و استعداد فوق‌العاده‌ای که مورّخان درباره او اعتراف دارند، اگر موانع یاد شده در عقیل وجود نداشت، به یقین از حدیثهای زیادی که به وسیله وی از رسول خدا نقل می‌گردید، بهره‌مند می‌شدیم.

۳- محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی دو حدیث از احادیث عقیل را، که از رسول خدا- ص- روایت شده، نقل نموده است. (۳)

ایمان عقیل

در راستای سیاست تحریف شخصیت عقیل بن ابیطالب، زمان اسلام آوردن او را نیز با چند سال تأخیر ذکر نموده‌اند و همزمان با هجرت وی به مدینه، در سال هشتم (عام فتح) و یا پس از سال ششم اعلان نموده‌اند:

محب‌الدین طبری می‌گوید: «ثم أتی مسلماً؛ قبل الحدیبیة.» (۴)

ابن حجر گوید: «تأخر اسلامه الی عام الفتح وقیل أسلم بعد الحدیبیة وهاجر فی أول سنة ثمان.» (۵)

لازم به گفتن است که: جنگ

۱- الاصابه، ج ۲، ص ۴۹۴

۲- اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۲۴

۳- ذخائر العقبی، ص ۲۲۳

۴- ذخائر العقبی، ص ۲۲۲

۵- الاصابه، ج ۲، ص ۴۹۴

ص: ۶۶

حدیبیه در سال ششم واقع شده است.

بایـد توجه داشت: اعضای خانـدان بنی‌هاشم، که یکی از آنان عقیل و دیگری عباس عموی رسول خدا- ص- است، به همراه پیامبر اسـلام به مدینه هجرت نکرده بودند و در میان مشرکین مکه امکان تظاهر به اسلام برای آنان وجود نداشت ولی از نظر عقیده و فکر و اندیشه نسبت به دین جدید و پذیرش توحید و ردّ هر نوع شـرک و بت‌پرستی با سایر مسلمانان هماهنگی داشتند و وجود آنان در میان مردم مکه در آن شـرایط حساس برای منعکس ساختن اخبار و حرکات مخالفین سرسـخت رسول خـدا به مدینه، نقش بسـزایی داشت و از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. نه تنها از بنی‌هاشم که طبق بعضـی شواهـد تاریخی، از غیر بنی‌هاشم نیز بودند که در آن شرایط در مکه ماندند و در عین حال که در میان مشرکین بودند، ولی قلب آنان با اسلام و مسلمین همراهی می‌کرد.

طبری از ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا در جنگ بدر به یاران خود فرمود: «انی قد عرفت أنّ رجالًا من بنی هاشم و غیرهم قد أخرجوا کرهاً لا حاجـهٔ لهم بقتالنا فمن لقی منکم أحـداً من بنی‌هاشم فلا یقتله ومن لقی أبا البختری بن هاشم بن الحارث بن أسد فلا یقتله ...» (۱)

و ... بنابر نقل کلینی از امام صادق- ع- در جنگ بـدر همه اسـیران جنگی با حالت شـرک به مکه بازگشـتند، مگر سه نفر؛ «عباس»، «عقیل» و «نوفل» و آیه شریفه: «قل لمن فی أیدیکم من الأسری أن یعلم اللّٰه فی قلوبکم خیراً ...» (۲)

به همین مناسبت نازل گردید. (۳) ولی ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ ه. ق.) می‌گوید: از میان اسـرا، تنها دو نفر؛ یعنی عباس و عقیل اسلام را پذیرفتند. (فأسلم العباس وأمر عقیلًا فأسلم ولم یسلم من الأساری غیرهما.» (۴)

البته در مورد عباس چون حساسیت چندانی نبوده، غیر از ابن قتیبه سایر مورخان هم به این مطلب تصریح نموده‌اند؛ از جمله آنها ابن حجر است که می‌گوید:

«وشـهد بدراً مع المشـرکین مکرها فیقال انه أسـلم وکتم قومه ذلک وصار یکتب الی النبی- ص- بالأخبار ثم هاجر قبل الفتح بقلیل.» (۵)

مانند این جمله را ابن اثیر نیز نقل نموده است. (۶) ابن واضح یعقوبی گوید: «وأسلم العباس وخرج الی مکّهٔ یکتم اسلامه.» (۷)

۱- تاریخ طبری حوادث سال دوم؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۹

۲- انفال: ۷۰

۳- روضه کافی، ص ۲۰۲ ط ۲؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸ و ۶۹؛ به نقل بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۳۰۲

۴- معارف، چاپ دوم، ص ۶۸

۵- الاصابه، ج ۲، ص ۲۷۱

۶- اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۱۰

۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶

ص: ۶۷

گذشته از شواهد تاریخی و حدیثی بر مسلمان شدن عقیل، باید این نکته را نیز اضافه کنیم که: چگونه می‌توان پذیرفت عقیل تا سال هشتم هجری اسلام را پذیرفته است؟ در صورتی که می‌دید مادرش فاطمه بنت اسد و دو برادرش علی امیر مؤمنان و جعفر نبوت پیامبر را تصدیق نموده و دعوت آسمانی او را پذیرفته‌اند و اعضای خانواده‌اش اوّلین حامیان رسالت و بازوان توانای نبوت گشته‌اند و همچنین دید که برادر بزرگترش طالب برای فرار از حضور اجباری در جنگ بدر، در ظاهر با مشرکان همکاری نمود و مکه را ترک کرد و از آن تاریخ مفقودالأثر گردید. (۱) جناب عقیل نیز همانند عباس، جزو کسانی است که قبل از جنگ بدر و یا در همین جنگ به رسول خدا- ص- ایمان آورده و شرایط خاص او موجب شده است که این حقیقت را تا هجرت به مدینه همچنان مخفی و مستور نگهدارد.

عقیل در صحنه جهاد

طبق نقل مورخان، مهاجرت عقیل به مدینه در سال هشتم هجری و قبل از سه حادثه مهم تاریخی که در این سال واقع شد، انجام گرفته است و این سه حادثه عبارت است از: جنگ موته، فتح مکه و جنگ حنین (هوازن) که به ترتیب در ماه جمادی الاولی، ماه مبارک رمضان و ماه شوال بوقوع پیوسته است.

دلائل تاریخی نشانگر این است که عقیل بن ابیطالب، هم در جنگ موته- که برادرش جعفر در آن به شهادت رسید- شرکت داشته و هم در جنگ حنین که پس از فتح مکه بوقوع پیوست.

ابن سعد می‌گوید: «فشهد غزوهٔ موته ثمّ رجع فعرض له مرض فلم نسمع له بذکر فی فتح مکهٔ ولا الطائف»؛ (۲)

«عقیل در جنگ موته شرکت نمود، پس از مراجعت از این جنگ بر وی مرضی عارض شد و لذا نشنیده‌ایم که از او در فتح مکه و نه جنگ طائف، نامی برده شود.»

ولی ابن حجر از زبیر بن بکار و او از امام حسن مجتبی- ع- نقل می‌کند که: «انّ عقیلًا کان ممّن ثبت یوم حنین»؛ (۳)

«عقیل از کسانی است که در جنگ حنین، شجاعت و ثبات قدمی از خود نشان داد.»

مشابه همین جمله را ابن اثیر نقل نموده است: «وقد قیل انّه ممّن ثبت مع رسول اللّٰه یوم حنین»؛ (۴)

«و گفته‌اند که عقیل از

۱- مؤلف عمدهٔالطالب فی انساب آل أبی طالب، در صفحه ۴۷ می‌گوید: «وأمّا طالب فأکرهته قریش علی الخروج الی بدر ففقد فلم یعرف له خبر ویقال انه أکره فرسه بالبحر حتی غرق»؛ «قریش طالب را مجبور به شرکت در جنگ بدر نمودند، پس از آن بود که وی ناپدید شد و خبری از او بدست نیامد. گفته‌اند: طالب اسب خویش را به دریا راند و غرق شد.»

۲- طبقا، ج ۴، ص ۳۰

۳- الاصابه، ج ۲، ص ۴/ ۴

۴- اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۲۲ و ۴۲۳

ص: ۶۸

کسانی است که پا به پای پیامبر در جنگ حنین جنگید.»

باید گفت که حضور عقیل در جنگ حنین، ردّ صریحی است بر گفتار ابن سعد که می گوید: «فلم نسمع له بذکر فی فتح مکهٔ ...» زیرا جنگ حنین پس از فتح مکه، بدون این که رسول خدا- ص- به مدینه مراجعت کند، بوسیله همان نیروهایی که به همراه رسول خدا در مکه بودند واقع شد. و تعدادی این نیروها را دوازده هزار نفر نقل کرده‌اند، و دوهزارنفر ازمردم مکه نیز به آنان ملحق گردیدند که‌درمجموع چهارده‌هزار نیرو به همراه رسول خدا- ص- حرکت نمود. (۱) بنابر این متصور نیست کسی در «جنگ حنین» حضور داشته باشد ولی در «فتح مکه» شرکت نکند. این که ابن سعد و امثال وی خبر شرکت عقیل در جنگهای فتح مکه و طائف را نشنیده‌اند، دلیل بر این نیست که او در آن جنگها حضور نداشته، بلکه همانگونه که مکرر اشاره کردیم طبیعی است که از حضور عقیل در مواقع حساس کمتر سخن به میان آید.

عقیل در بدرقه ابوذر

از مقاطع حساس در زندگی عقیل بن ابیطالب، بدرقه او است از ابوذر به هنگام تبعید وی به ربذه. این حادثه مهم را جوهری در «السقیفه» از ابن عباس چنین نقل نموده است: «هنگامی که قرار شد ابوذر به ربذه تبعید شود، از سوی عثمان فرمان صادر شد که نباید کسی با ابوذر سخن بگوید و نیز کسی حق بدرقه و مشایعت او را ندارد و به مروان دستور داد که با وی به عنوان «مراقب» حرکت کند. مردم از فرمان عثمان تبعیت نمودند جز پنج نفر؛ علی بن ابیطالب، عقیل، حسن، حسین و عمار بن یاسر، که این پنج نفر ابوذر را همراهی کردند، در این میان، حسن بن علی خواست تا با ابوذر صحبت کند که مروان فریاد زد: «حسن! مگر نمی‌دانی امیر مؤمنین! (عثمان) سخن گفتن با ابوذر را قدغن کرده است؟!» اینجا بود که علی، امیر مؤمنان- ع- به مروان حمله‌ور شد و فرمود: «تنح لحاک اللّه الی النار»؛ «دور شو خدایت تو را به آتش کشاند.»

مروان خشمگین به سوی عثمان بازگشت و آنچه پیش آمده بود را به اطلاع وی رسانید. عثمان نیز از مخالفت علی بن ابیطالب بشدّت برآشفت. جوهری می گوید:

پس از این برخورد تند بود که هر یک از

۱- تاریخ طبری، حوادث سال هشتم.

ص: ۶۹

مشایعت کنندگان، سخنانی مناسب حال ایراد نمودند؛ اولین سخنران این صحنه امیر مؤمنان علی -ع- بود که فرمود:

«یا أباذر انّک غضبت للّهانّ القوم خافوک علی دنیاهم وخفتهم علی دینک ...»

و دوّمین سخنران عقیل بن ابیطالب بود. وی چنین گفت: «ما عسی أن نقول یا أباذر وأنت تعلم انّا نحبّک وأنت تحبّنا فاتّق اللّه فانّ التقوی نجاة واصبر فانّ الصبر کرم واعلم انّ استسقالک من الجزع واستبطائک العافیة من الیأس فدع الیأس والجزع.» (۱)

«اباذرا! در این لحظه حساس چه می‌توانیم بگوییم، اما بی‌شک تو می‌دانی که به شدّت ما به تو علاقه‌مندیم و تو بر ما، اینک در مقابل فشار تبعید تقوا را پیشه خود ساز که تقوا راه نجات است و صابر و شکیبا باش که شکیبایی کرامت انسان است. بدان اگر شکیبایی را سخت بیانگاری، دلیل بر جزع و احساس زبونی تو است و اگر عافیت را دور از دسترس بدانی، دلیل یأس و نومیدی تو است پس یأس و نومیدی و ضعف و زبونی را بخود راه نده.»

این بود جملات جالب و حماسی عقیل بن ابیطالب در آن شرایط حساس، که مردم مدینه از ترس مجازات عثمان وتازیانه مروان در خانه‌ها خزیدند و یا از پشت بام منازل تماشاگر حرکت ابوذر بسوی ربذه بودند. اما عقیل مانند امیر مؤمنان و حسنین و عمار نه تنها صحنه بدرقه را ترک نکرد که با سخنانی دلنشین و زیبا ابوذر را برای اقامت در تبعیدگاه تشجیع نمود و او را در این مبارزه از هر نوع احساس ضعف و تصور یأس و نومیدی برحذر داشت.

مکاتبه عقیل با امیر مؤمنان علی -ع-

یکی از حساسترین فرازهای معنوی و از مهمترین اسناد فکری- عقیدتیِ عقیل که می‌تواند مبیّن دیدگاه او و نسبت به مقام ولایت و در عین حال روشنگر بعضی از ابهامات در زندگی عقیل (مثل عدم حضور او در جنگهای امیر مؤمنان و ملاقات وی با معاویه!) باشد، مکاتبه و مراسله‌ای است که میاناو وامیرمؤمنان- ع- انجام گرفته است.

متن این مکاتبه در منابع معتبر آمده است؛ از جمله ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه. ق.) در کتاب الغارات (۲) متن کامل هر دو نامه را، همچنین ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ ه. ق.)- با تفاوت مختصر- (۳) و ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه (۴) هر دو نامه را نقل نموده‌اند.

۱- مشروح این حادثه را در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۲۵۳؛ شرح خطبه ۱۳۰ را ملاحظه فرمایید.

۲- الغارات، ج ۲، ص ۴۲۹ و ۴۳۰ این کتاب یکی از ارزشمندترین منابع تاریخی آخرین دوران خلافت امیر مؤمنان-ع- می‌باشد که برای اولین بار در سال ۱۳۵۴ با تحقیق و کوشش محقق ارزشمند مرحوم محدّث ارموی در دو جلد منتشر گردیده است.

۳- الإمامه و السیاسه، چاپ ۱۳۸۸ مصر، ص ۵۴ و ۵۵؛ بحارالأنوار، ج ۳۴، ص ۲۱؛ و بنا به نقل مرحوم محدّث ارموی درپاورقی «الغارات»، ج ۲، ص ۴۲۹؛ ابوالفرج اصفهانی در اغانی هم آورده است.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۱۸

ص: ۷۰

مرحوم سید رضی پاسخ علی، امیرالمؤمنین- ع- را نیز با حذف جملاتی از صدر و ذیل آن، تحت عنوان «ومن کتاب له- ع- الی أخیه عقیل ... وهو جواب کتابٍ کتبه الیه عقیل» در نهج البلاغه ضبط نموده است.

متن نامه عقیل

اینک توجه خوانندگان ارجمند را به متن و ترجمه نامه عقیل و سپس به بخشی از نامه امیر مؤمنان- ع- که ارتباط مستقیم با بحث دارد، جلب می‌کنیم و به «الغارات» ثقفی که از لحاظ پیشینه و وثاقت بر همه منابع یاد شده تفوّق و برتری دارد استناد می‌جوییم:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم، لعبد اللّه علی أمیر المؤمنین من عقیل بن أبی طالب، سلام علیک فانّی أحمد الیک اللّه الذی لا إله الّا هو، أمّا بعد فانّ اللّه حارسک من کلّ سوء، وعاصمک من کلّ مکروه وعلی کلّ حال، انّی خرجت الی مکهٔ معتمراً فلقیت عبد اللّه بن سعد بن أبی سرح فی نحو من أربعین شاباً من أبناء الطلقاء فعرفت المنکر فی وجوههم فقلت لهم: الی أین یا أبناء الشانئین؟ أبمعاویهٔ

ص: ۷۱

تلحقون؟ عـداوة واللَّه منکم قدیماً غیر مسـتنکرة تریدون بها اطفاء نور اللَّه وتبدیل أمره؟ فأسـمعنی القوم وأسـمعتهم، فلمّا قدمت مکة سمعت أهلهـا یتحـدّثون انّ الضـحّاک بن قیس أغار علی الحیرة فاحتمل من أموالهم ما شاء ثم انکفاء راجعاً سالماً فاف لحیاة فی دهر جری علیک الضـحاک، ما الضـحاک؟ فقع بقرقر، وقـد توهّمت حیث بلغنی ذلک انّ شـیعتک وانصارک خذلوک فاکتب الیّ یا ابن أمّی برأیک فإن کنت الموت تریـد تحملت الیک ببنی أخیک وولـد أبیک فعشـنا معک ما عشت ومتنا معک اذا متّ، فواللَّه ما أحبّ أن أبقی فی الـدنیا بعـدک فواقاً و أقسم بالأعزّ الأجلّ أنّ عیشاً نعیشه بعـدک فی الحیاة لغیر هنیء ولا مریء ولا نجیع والسـلام علیک ورحمة اللَّه وبرکاته.»

«اما بعد، خدای تو را همیشه و از هر پیش‌آمد ناگوار حافظ و از هر ناخوشایندی نگهدار باد. من برای زیارت خانه خدا به سوی مکه در حرکت بودم که عبـداللَّه بن ابی سـرح را با چهل تن از جوانان، که همه از فرزنـدان آزادشـدگان بودنـد، ملاقات و در قیافه آنان تصمیم بر مخالفت و انتخاب راه نادرست را مشاهده نمودم. به آنها گفتم:

ای بازماندگان دشمنان رسول خدا، چه تصمیمی دارید؟ آیا می‌خواهید به معاویه ملحق شوید که این کار از شما دور نیست، زیرا از همان عداوتهای قدیمی و شـناخته شده شماهاست. شما می‌خواهید با این اقدام خود نور خدا را خاموش و فرمان او را پایمال کنید؟! در میان من و آنان سخنانی ردّ و بدل شد و چون وارد مکه شدم، از طریق مردم آنجا از جریان حمله ضحاک بن قیس به حیره آگاه گشـتم که چگـونه اهـالی حیره را غـارت و از مـال و منـال آنـان آنچه دلخـواهش بود، به یغمـا برد و خود بسـلامت برگشت. اف بر زنـدگی در دورانی کـه ضـحاک بر تـو چیره و جری گردد. مگر ضـحاک چیست و کیست؟ بجز یـک موجـود بی‌ارزش و کم‌بهـا؟ بهرحال چون این خبر به گوشم رسـید، فکر کردم یاران و شـیعیانت تو را تنها گذاشـته و دست از یاریت بازداشـته‌اند اینک عقیده و تصـمیم خود را بر من بنویس که اگر خود را برای مرگ آماده ساخته‌ای، من نیز بهمراه فرزنـدان برادرت و به همراه فرزندان پدرت بسوی تو بازآیم تا اگر تو زنـده بمانی ما هم با تو زنـده بمانیم و اگر بمیری ما هم بهمراه تو بمیریم. به خدا سوگند دوست ندارم که بعـد از تو در این دنیا حتی یکساعت زنـده بمانم و به خـدای- عزّ و جلّ- سوگنـد زندگی بعد از تو نه فایده‌ای دارد و نه دلچسب و گوارا است، و السلام علیک و رحمة اللَّه و برکاته.»

ص: ۷۲

چند فراز از نامه امیر مؤمنان- ع-

«بسم اللَّه الرحمن الرحيم، من عبد اللَّه على أمير المؤمنين الى عقيل بن أبى طالب سلام عليك فانّى أحمد اليك اللَّه الذى لا إله إلّا هو، أمّا بعد اللَّه واياك كلاثة من يخشاه بالغيب انّه حميد مجيد فقد وصل اليّ كتابك مع عبد الرحمن بن عبيد الأزدى:

وأمّا ما ذكرت من غارة الضحّاك على أهل الحيرة فهو أقلّ وأذلّ من أن يلم بها أو يدنو منها ولكنّه (قد كان) أقبل فى جريدة خيل فأخذ على السماوة حتّى مرَّ بواقصة و شراف و القطقطانه، فما والى ذلك الصقع فوجهت اليه جنداً كثيفاً من المسلمين فلما بلغه ذلك فرّ هارباً فلحقوه ببعض الطريق وقد أمعن، وكان ذلك حين طلفلت الشمس للاياب، فتناوشوا القتال قليلًا كلا ولا، فلم يصبر لوقع المشرفية وولّى هارباً، وقتل من أصحابه تسعة عشر رجلًا ونجا جريضاً بعدما أخذ منه بالمخنق (ولم يبق منه غير الرمق) فلا يا بلاى ما نجا.

وأمّا ما سألتنى أن أكتب اليك برأيي فيما أنا فيه فإنّ رأيى جهاد المحلين حتى ألقى اللَّه، لا يزيدنى كثرة الناس معى عزّة، ولا تفرّقهم عنّى وحشة لأنّى محقّ واللَّه مع الحقّ وواللَّه ما أكره الموت على الحق، وما الخير كلّه بعد الموت الّا لمن كان محقّاً.

وأمّا ما عرضت به عَلَيَّ من مسيرك اليَّ ببنيك وبنى أبيك، فلا حاجة لى فى ذلك فأقم راشداً محموداً، فواللَّه ما أحبّ أن تهلكوا معى إن هلكت.» (۱)

«واما آنچه درباره ضحاك و غارت نمودن وى از اموال مردم حيره ذكر كرده بودى، او كمتر از اين است كه وارد حيره شود و كوچكتر از اين كه به مردم اين شهر نزديک گردد. آرى با عده‌اى سواره به سوى عراق روى آورد و از طريق سماوه وارد شد و چون از منطقه واقصه و شراف و قطقطانه گذشت، انبوهى از مسلمانان را به سوى او گسيل داشتم، با رسيدن خبر به او دامن فرار را به كمر زد، در حالى كه خود را از صحنه بكنار مى‌كشيد، به هنگام غروب آفتاب، سپاه ما راه بر او بست، لحظه‌اى نبرد در ميان آنان درگرفت و اين درگيرى به سرعت گذشت و او از ترس فرودآمدن شمشيرها مقاومت را از دست داد و رو به فرار گذاشت و از يارانش نوزده نفر به هلاكت رسيد و پس از آن كه گلويش سخت فشرده شد، نيمه‌جانى از معركه بدر برد و در حالى كه از وى رمقى بيش نمانده بود به سختىِ تمام، نجات يافت.

و اما آنچه در مورد تصميم من نسبت به جنگ پرسيده‌اى، عقيده من اين است با

۱- الغارات، ج ۲، ص ۴۴۱

ص: ۷۳

گردنکشـان و پیمـان شـکنان پیکـار کنم تا آنگاه که خـدا را ملاقات نمایم؛ زیرا نه کثرت جمعیت در اطرافم موجب عزت و قـدرت برایم خواهـد شد و نه متفرق شدن آنان از اطرافم موجب وحشـتم. زیرا من بر حقم و خدا هم با حق است و به خدا سوگند مرگ در راه حق هم برای من شیرین و خوش‌آیند است.

و اما در مورد پیشـنهاد تو که می‌خواهی به همراه فرزنـدانت و فرزنـدان پدرت به سوی من حرکت کنی، من نیازی به این اقدام شـما ندارم بسـلامت و خوشـی در مدینه اقامت کن، به خدا سوگند من نمی‌خواهم در صورتی که کشـته شدم شـما هم با من کشته شوید ...»

و این بود چند فراز از نامه امیر مؤمنان–ع– در پاسخ نامه برادرش عقیل.

در اینجا لازم است به دو مطلب توجه شود؛ یکی تاریخ صدور و نگارش این دو نامه و دیگر نکاتی مربوط به متن آنها:

تاریخ نوشتن نامه

گر چه در نسـخه موجود از این دو نامه، که از طریق منابع به دست ما رسـیده است، تاریخی وجود ندارد و مورخان و ناقلان آنها نیز به نقل اصل نامه بسـنده نموده و به تاریخ صدور آنها اشاره نکرده‌اند ولی از آنجا که انگیزه نوشـتن اصل نامه از سوی عقیل و پاسخ آن مربوط به یک حادثه تاریخی و حمله ضـحاک بن قیس به اطراف کوفه به دسـتور معاویه می‌باشـد و تاریـخ این حمله مانند سایر حملات و غاراتی که در مناطق مختلف عراق، که برای ایجاد هرج و مرج و تشویش و اضـطراب، بوجود آمده بود مشخص و روشن است که معاویه در چه سالی این سیاست را اعمال نمود، طبعاً تاریخ این مکاتبه نیز روشن خواهد گردید.

آری معاویه هنگامی به اعزام نیروهای خرابکار و غارتگر به نقاط مختلف عراق شروع کرد که جنگ در جبهه صفّین متوقف گردید و با تعیین حکمین و شـروع مخالفتهای داخلی در عراق از سوی خوارج و مشـغول شدن امیر مؤمنان–ع– به دفع شـرّ آنان و باز شدن جبهه جنگ داخلی به نام «جنگ نهروان»، معاویه به این فکر افتاد که با گسـیل نمودن گروههای متعـدد و چنـد هزار نفری به مناطق مختلف عراق، تشـنج داخلی را بیشتر دامن بزنـد و امیر مؤمنان–ع– دیگر نتوانـد تجدیـد قوا نموده و مجدداً به فکر مقابله و جنگ با نیروهای معاویه بیافتد و این موضوع از نظر تاریخی برمی‌گردد به

ص: ۷۴

سال سی و نهم، تقریباً یکسال قبل از شهادت آن حضرت.

بهتر است مطلب را از مورّخان معتبر؛ از جمله طبری (۱) بشنویم که در ضمن بیان مشروح حملات و غاراتی که در سال سی و نه، در نقاط مختلف عراق واقع گردیده، حمله و شکست ضحاک بن قیس را هم مشروحاً آورده است و به مناسبت تطبیق بعضی از مطالب او با متن نامه، امیر مؤمنان-ع- و بعضی از مطالبی که می‌تواند توضیح بر برخی از جملات نامه آن حضرت باشد، گزیده‌ای از گفتار او را در اینجا نقل می‌کنم:

او می‌گوید: «ثم دخلت سنهٔ تسع و ثلاثین» و درباره حوادث مهم سال سی و نه می‌گوید: «تفرق معاویهٔ جیوشه فی اطراف علی» آنگاه فرماندهانی را که از سوی معاویه برای حمله و غارت به نقاط مختلف عراق اعزام شده بودند، به ترتیب نام می‌برد؛ مانند: نعمان بن بشیر، سفیان بن عوف، بسر بن ارطاهٔ و ...

تعداد نیروهای تحت فرماندهی و منطقه عملیات و جزئیات اقدامات هر یک از آنان را مشروحاً ذکر می‌کند و درباره ضحاک بن قیس می‌گوید: از جمله افرادی که معاویه به عراق اعزام نمود، ضحاک بن قیس بود. معاویه با قرار دادن سه هزار نفر در تحت فرماندهی وی، به او دستور داد از قسمتهای پایین واقصه حرکت کند و از اعراب چادرنشین منطقه به هر کسی که پیرو علی بن ابیطالب است حمله کند که او نیز طبق دستور در آن مسیر به هر کس رسید اموالش را غارت نمود و خودش را به قتل رسانید تا بقطقطانه وارد شد.

چون این خبر به علی-ع- رسید چهار هزار نفر را به فرماندهی حجر بن عدی برای سرکوبی او گسیل داشت در میان آنان زد و خوردی درگرفت و از نیروهای ضحاک نوزده نفر کشته شد و چون شب فرا رسید ضحاک و نیروهایش فرار کردند و حجر به کوفه بازگشت.

بر این اساس و با این شواهد می‌توان بطور قطع ادعا نمود که مکاتبه عقیل با امیر مؤمنان در چه سالی انجام گرفته است.

نکات متن نامه

در متن نامه عقیل بن ابیطالب که به صورت یک سند مهم و محکم بیادگار مانده، دو نکته قابل توجه است:

۱- جمله ضحاک در کامل ابن اثیر و البدایه و النهایه ابن کثیر، جزء حوادث سال ۳۹- همانند تاریخ طبری- بطور مشروح‌ذکر شده است.

ص: ۷۵

الف- در متن نامه که زبان گویای عقیل و بیانگر ضمیر و باطن او است ملحق شدن گروه عبداللّه بن ابی سرح به معاویه و حمایت و پشتیبانی آنان از فرزند ابوسفیان در مقابل امیر مؤمنان- ع- عداوت و دشمنی با خدا و خاموش کردن نور الهی و پایمال نمودن فرمان او و معرفی گردیده است، عقیل بن ابیطالب در این پیام حرکت آن گروه را از علائم کسانی می‌داند که عداوت آنان با رسول خدا- ص- نه یک عداوت سطحی و قابل اصلاح بلکه یک عداوت و دشمنی عمیق و دیرینه و نژادیِ شناخته شده‌ای است: «الی أین یا أبناء الشانئین أبمعاویهٔ تلحقون عداوهً واللّه منکم غیر مستنکرهٔ تریدون بها اطفاء نور اللّه وتبدیل أمره ...»

ب- نکته دیگر، تقاضای اذن حرکت از جانب عقیل به سوی کوفه و پیوستن به امیر مؤمنان به همراه افراد دیگر بنی‌هاشم است که امیر مؤمنان- ع- به این درخواست پاسخ مثبت نداده و برای آنان اقامت در مدینه را توصیه نموده است.

از مجموع این نکته‌ها، می‌توان به نتایج سه‌گانه زیر دست یافت:

۱- با توجه به تاریخ و متن این مکاتبه، ملاقات عقیل با معاویه- که در آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت- نمی‌تواند در حال حیات امیر مؤمنان- ع- انجام پذیرد بلکه این ملاقات به هر دلیلی که بوده، پس از شهادت آن بزرگوار صورت گرفته است.

۲- متن نامه شاهد گویا است بر این که این ملاقات، بر خلاف آنچه در سطح وسیع مطرح و از آن بهره‌برداری تبلیغی شده، نه بعنوان انصراف از حق و میل به باطن و به انگیزه مخالفت با امیر مؤمنان- ع- و پیوستن به معاویه بوده بلکه این فکر و این عمل، که از سوی عقیل عداوت و دشمنی با خدا و خاموش نمودن نور الهی معرفی گردیده است، در ملاقات با معاویه نیز دارای همین هدف و در راستای دفاع از مظلومیت امیر مؤمنان- ع- بوده است.

۳- استیزان عقیل از علی- ع- در جهت پیوستن او و سایر افراد بنی‌هاشم به آن حضرت و عدم موافقت امیر مؤمنان- ع- مبیّن انگیزه عدم حضور عقیل در جنگهای دوران امیر مؤمنان- ع- است؛ زیرا مسلّماً دستور و توصیه آن حضرت بر توقف عقیل در مدینه، موقت و محدود به آن زمان مشخص نبوده است بلکه به دلائلی که تمام

ص: ۷۶

ابعادش برای ما روشن نیست، علی- ع- حضور عقیل و تعـدادی از بنی‌هاشم را در مـدینه بر حضورشان در کوفه لازمتر و سودمندتر می‌دانست.

پی نوشتها:

ص: ۷۷

ص: ۷۸

با یاران پیامبر- ص- در مدینه

خزیمهٔ بن ثابت

خزیمهٔ بن ثابت (۱)

محمد نقدی

بین مسجد پیامبر و بازار مدینه، میدان گسترده و مسطّحی بود پوشیده از سنگ (۲) که در آنجا بر مرده‌ها نماز گزارده می‌شد؛ این محل در زمان پیامبر، به بازاری تبدیل شده بود برای فروش شیر، پنیر و روغن. (۳) روزی عربی بادیه‌نشین (۴) اسب مورد علاقه‌اش را به این بازار آورده بود تا بفروشد که پیامبر اسب را دید و از صاحبش خرید و برای پرداخت بهای آن، به منزل رفت تا پول بیاورد.

در این هنگام عده‌ای از منافقین حسادت ورزیده، درصدد کارشکنی برآمدند و عزم آن داشتند که معامله را برهم زنند. آنها در غیاب پیامبر، صاحب اسب را دوره کرده، با حرفهای وسوسه‌انگیز از او می‌خواستند که اصل معامله با رسول خدا را انکار کند.

ابتدا از او پرسیدند: اسب را به چند فروختی؟ و وقتی از قیمت آن آگاهی یافتند، به اتفاق گفتند: این اسب بیش از اینها ارزش دارد! هر یک بهایی را به صاحب اسب پیشنهاد دادند و بعضی بر بعض دیگر در خریدن اسب، سبقت جسته، مرتب قیمت را بالا می‌بردند.

مرد بادیه‌نشین با دیدن این صحنه بر سر دوراهی قرار گرفته بود، کم‌کم طمع در دلش

۱- خزیمه از طایفه «خَطْمَه» و از قبیله «اوس» مدینه است. اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۳۳، چاپ دارالشعب.

۲- نام این محل «بلاط» بوده نک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۷

۳- فروع کافی، ج ۷، ص ۴۰۱- ۴۰۰، باب نوادر، ح ۱

۴- نامش سواد بن قیس المحاربی است. نک: الاصابه، ج ۲، ص ۹۴

ص: ۷۹

افتاد که ... و همچنان متحیر و در پی چاره بود. منافقین سخت در انتظار جواب مثبت او بودند تا کار را یکسره کنند. آنان سرانجام بالا-ترین قیمت را به مرد اعرابی پیشنهاد کردند. در همین هنگام بود که پیامبر از راه رسید و پول اسب را بطور کامل به مرد بادیه‌نشین پرداخت، اما او از قبول پول ممانعت ورزید.

پیامبر با تعجب پرسید: مگر تو این اسب را به من نفروختی؟!

او سوگند یاد کرد که: به خدا قسم، من آن را به تو نفروخته‌ام!

پیامبر با خونسردی تمام فرمود: چرا، من این اسب را از تو خریده‌ام.

بگومگو بین پیامبر- ص- و آن مرد ادامه داشت و مردم هم دور آن دو، حلقه زده بودند.

مرد بادیه نشین که طمع مال دنیا فریبش داده بود و خود را عاجز از پاسخ می‌دید فریاد زد: اگر راست می‌گویی شاهدی بیاور که من این اسب را به تو فروخته‌ام.

منافقین که خود را موفق می‌دیدند، با خوشحالی تمام نظاره‌گرِ صحنه بودند و از میان آن همه، حتی یکی هم نپرسید مگر پیامبر دروغ می‌گوید که تو از او شاهد می‌خواهی؟!

در این گیر و دار، ناگهان خزیمهٔ بن ثابت از راه رسید. نزدیکتر آمد. تا آنجا که سخنان پیامبر و مرد عرب را شنید، و شنید که مرد بادیه نشین می‌گوید:

حرف همان است که گفتم، اگر راست می‌گویی شاهدی بیاور که من این اسب را به تو فروخته‌ام!

خزیمه با شنیدن این سخن، در حالی که با دو دست خویش جمعیت را می‌شکافت جلو آمد، خود را به مرد اعرابی رساند و سینه در سینه او ایستاد و گفت:

من شهادت می‌دهم که تو این اسب را به پیامبر فروخته‌ای!

همه نگاهها متوجه او شد و نفس‌ها در سینه‌ها حبس گردید.

نگاه پیامبر نیز به خزیمه خیره شد. پس از مکث کوتاهی، در کمال تعجب و ناباوری از او پرسید:

چگونه شهادت می‌دهی در حالی که هنگام معامله با ما نبودی؟

خزیمه گفت: ای رسول خدا، من تو را به خبر دادن از آسمان تصدیق کرده‌ام، چگونه به

ص: ۸۰

آنچه خود می‌گویی تصدیق نکنم؟!

با شنیدن این سخنان، پیامبر- ص- رو به جمع کرد و فرمود:

ای مردم، هر کس خزیمه به نفع او یا بر علیه او شهادت دهد، شهادتش برابر با دو شهادت است. (۱) و بدینسان، خزیمه در تاریخ اسلام «ذوالشهادتین» لقب گرفت.

*** خزیمه از پیشتازان به اسلام و از جمله ستارگان درخشانی بود که آغوش گرم خود را برای پذیرایی از پیامبر و یارانش در مدینه گشود و در شمار بهترین انصار مدینه قرار گرفت. (۲) روحیه بلند و طبع منیع او، حتی در ایام جاهلیت و قبل از اسلام، مانع از آن بود که بت بپرستد و لذا در شکستن بت‌ها از چهره‌های درخشان و پیشگام بود. (۳) از آغاز پذیرش اسلام تا آخرین لحظه‌های حیاتش، دست از یاری دین برنداشت و در سخت‌ترین شرایط، همراه پیامبر و در کنار برادران مسلمانش عزم خطر می‌نمود. اصحاب سیره و تاریخ، حضور او را در همه جنگها؛ از جمله بدر، احد، موته، فتح و ... ثبت نموده‌اند. (۴) خزیمه از اندک کسانی بود که قبیله اوس، در مباهات و افتخارات قومی و قبیله‌ای خود با خزرج، از او به بزرگی یاد می‌کردند. (۵) جمع‌آوری قرآن کریم از زمان خلیفه دوم با اهتمام تمام آغاز و در زمان خلیفه سوم همچنان دنبال شد و با فراخوان آن، روزی خزیمهٔ بن ثابت اظهار داشت: در قرآن دو آیه است که آن را فراموش کرده‌اید، پرسیدند: کدام آیات؟ در پاسخ گفت: خودم از پیامبر شنیده‌ام:

«لقد جاءکم رسول من أنفسکم عزیز علیه ما عنتّم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم» تا آخر سوره توبه. (۶) با این که باید حداقل دو نفر به وجود این آیه در قرآن شهادت می‌دادند تا مورد قبول واقع شود، اما به خاطر فرمایش پیامبر در مورد خزیمه، از او پذیرفته شد و آن دو آیه در قرآن درج گردید. (۷)مرحوم صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» (۸) حدیثی از امام رضا- ع- نقل می‌کند که حضرت در جواب سؤال مأمون که از «اسلام و شرایع دین» پرسیده بود، هنگامی که از افراد

۱- اصل این ماجرا از مسلمات تاریخی است که در کتابهای شیعه و سنی آمده است، اما متأسفانه آنچه در منابع و مصادر اهل سنت آمده، صدر و ذیلش ناسازگار است و هیچ اشاره‌ای به کارشکنی منافقین در آن نشده. شیخ مفید، الاختصاص، ص ۶۴؛ فروع کافی، ج ۷، ص ۴۰۱- ۴۰۰؛ طبقات کبری، ج ۴، ص ۳۸۰- ۳۷۸

۲- الاصابه، ج ۱، ص ۴۲۵، چاپ دار احیاء التراث العربی.

۳- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۸، ص ۲۴۴، چاپ مؤسسهٔ الرساله.

۴- استیعاب، ج ۲، ص ۴۴۸، چاپ نهضت مصر؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳۳، چاپ دارالشعب.

۵- مختصر تاریخ دمشق، ج ۸، ص ۴۷، چاپ دارالفکر دمشق.

۶- همان، ص ۴۶

۷- در همین زمینه خبر دیگری از زید بن ثابت نقل شده که می‌گفت: زمانی که قرآن را جمع و ثبت می‌کردیم یک آیه را که خودم از پیامبر شنیده بودم گم شده بود، آن را نزد خزیمه یافتیم «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا اللّه علیه ...» سوره احزاب: ۲۳

۸- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۷- ۱۲۱ با تصحیح استاد سید مهدی حسینی لاجوردی.

ص: ۸۱

استوار گـام و پیروان واقعی پیـامبر نام می‌برد، خزیمه را در زمره ایشان ذکر می کنـد که بعـد از پیامبر بر روش او باقی مانـد و رنگ عوض ننمود.

او پس از رحلت پیامبر در کنار حضرت علی- ع- باقی ماند و از ولایت و وصایت او با صراحت تمام پشتیبانی نمود.

همچنین مرحوم سید محسن امین در کتاب «اعیان الشیعه» روایتی را از امام صادق- ع- در این باب نقل می کند که:

خزیمه در وقایع بعد از رحلت پیامبر- ص- مردم را مخاطب قرار داد و گفت:

آیا می‌دانید که پیامبر شهادت مرا دو شهادت قرار داده؟

همگی گفتند: آری.

خزیمه گفت: پس شاهد باشید که من شنیدم پیامبر فرمود:

تنها اهل بیت من حق را از باطل جدا می کنند و آنها هستند ائمه‌ای که می‌شود به ایشان اقتدا نمود و از آنان پیروی کرد.

ای مردم شاهد باشـید، من گفتم آنچه را که می‌دانستم و نیست بر رسول مگر رساندن پیام. (۱) آری خزیمه در کنار علی- ع- ماند و با دشمنان او در جبهه‌های مختلف جنگید.

گرچه تلاش بسـیار شـده که جانبـداری او از حق کم‌رنگ نشان داده شود و چون نتوانسـته‌اند حضور او در جنگ جمل و صـفین را انکار کننـد به حیله دیگری دست زده‌انـد؛ و آن این که مدعی شده‌اند خزیمه در جمل و صـفین حاضـر شد اما نجنگید تا زمانی که عمار کشـته شد، آنگاه دست به شمشـیر برد. (۲) اما خوشـبختانه اخبار متناقض آنان و گفته‌ها و اشـعار خزیمه قبل از جمل و صـفین (۳) و در حین نبرد، گویای این واقعیت است که: خزیمه از بهترین و بزرگترین یاوران حضـرت علی بود که بـدون تردید و شک، تا آخرین لحظه در رکاب حضرتش شمشیر زد و از مکتب و مذهبش دفاع نمود و در راه آن جان باخت.

و سرانجام این رادمرد فضیلت و تقوا در سن ۹۴ سالگی در رکاب مولایش علی در جنگ صفین بخاطر جانبداری از حق، به شهادت رسید. (۴)

۱- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۸

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۸۷

۳- ابن اثیر در کتاب «الکامل فی التاریخ» نقل می کند: هنگام حرکت به سوی صـفین، حضـرت برای بزرگان مدینه‌خطبه‌ای خواند و آنها را به جهاد دعوت نمود. پس از سـخنان حضرت همه ساکت ماندند. از آن میان دو نفر از کبار صحابه به نام ابوالهیثم، و خزیمه بپا خاسـتند و با ایراد سخنانی از حضرت پشتیبانی نموده و اعلان آمادگی کردند. الکامل، ج ۳، ص ۲۲۱؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۵؛ سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۸

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۸۵

ص: ۸۲

و این فریاد امیرالمؤمنین علی است در فراق او و دوستانش که:

«... کجایند برادرانم، آنهایی که راه را طی کردند و همواره بر حق بودند؟

کجاست عمّار؟ کجاست ابن تیهان؟ کجاست ذوالشهادتین؟ و کجایند امثال ایشان از برادرانشان؛ آنهایی که بر مردانگی پیمان بستند و سرهایشان شهر به شهر برای گرفتن جایزه پیش ظالمان برده شد؟!»

راوی نقل می‌کند: کلام حضرت به اینجا که رسید، آهی سخت از دل برکشید و با دست محاسن مبارکش را گرفت و در حالی که اشک گونه‌اش را خیس کرده بود، ادامه داد:

«... آه، کجاینـد برادرانی که قرآن را می‌خواندنـد و در استحکامش می‌کوشیدند. در واجبات تدبّر و اندیشه می‌کردند و آن را بجا می‌آوردند. سنت را زنده کردند و بدعت را کشتند.

هنگامی که برای جهاد آنان را فرا می‌خواندی اجابت می‌کردند.

به امام و رهبر خود اعتماد داشتند و از او پیروی می‌نمودند. (۱) متأسفانه تاریخ سراسر حماسه اسلام، شاهد خیانت کسانی است که تعصب کور جاهلی، عقل و هوش آنان را ربوده بود. از آنجا که نمی‌توانستند فضایل تثبیت شده این مردان خدا را انکار کنند، برای آنها امثال و اقران می‌تراشیدند.

از مهمترین موارد این خیانت‌ها داستان خزیمه است. خزیمه تا آخرین لحظه حیاتش، دست از یاری وصیّ رسول خدا برنداشته و در سن ۹۴ سالگی هماننـد شیر، در جبهه صفین می‌غُرَد و با دشمنان علی؛ یعنی دشمنان حق می‌جنگد. بعضـی چون نمی‌خواهند این بزرگمرد مسلمان، از یاوران علی شمرده شود در تاریخ تحریف کرده، می‌گویند: خزیمهٔ بن ثابت در زمان خلیفه سوم از دنیا رفت! و آن که در صفین شهید شد، ذوالشهادتین نیست، شخص دیگری است.

ابن ابی‌الحدید در پاسخ به این ادعای کذب می‌نویسد:

«کتب حدیث و سنت، فریاد می‌زند که: در بین صحابه، چه از انصار و چه غیر انصار، کسی نیست که اسمش خزیمهٔ بن ثابت باشد مگر ذوالشهادتین.»

و بقول هم او:

۱- صبحی صالح، نهج البلاغه، ص ۲۶۴، خطبه ۱۸۲

ص: ۸۳

«شما را چه سود اگر برای امثال خُزیمه، ابوالهیثم، عمار و غیر آنها، امثال و اقران بتراشید! زیرا اگر کسی با دیده انصاف در علی بنگرد، می‌داند که اگر او تنها باشد و همه مردم در مقابلش جبهه‌گیری کنند و با او بجنگند، همانا او بر حق است و بقیه بر باطل.

راستی که هوای نفس را دوایی نیست.» (۱) پی نوشتها:

۱- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه.

ص: ۸۴

ص: ۸۵

اماکن و آثار

ص: ۸۶

ترجمه: محمدرضا فرهنگ

مکه از دیدگاه جهانگردان اروپایی

۲ -

بیت‌اللّه الحرام

بورخارت در جلد اوّل سفرنامه خود به تفصیل به توصیف بیت‌اللّه الحرام پرداخته و آن را از تمام جوانب مورد بررسی قرار می‌دهد، بگونه‌ای که این توصیف بیش از ۵۰ صفحه از سفرنامه او را دربرمی گیرد.

مهمترین مطالبی که بورخارت بدان پرداخته عبارتند از: نام درهای مسجدالحرام که او ۳۹ نام تازه را که در برابر نام دربهای قدیمی می‌باشد آورده، لیکن می گوید امروزه مهمترین دربهای مسجد عبارتند از باب السلام (که هر حاجی باید از آنجا وارد شود)، باب العباس، باب النبی- ص- و باب علی- ع- که تمام آنها در سمت شمال قرار دارند. اما در سمت مشرق مهمترین دربها عبارتند از باب الزیت، باب العشره، باب الصفا، باب الشریف و در سمت جنوب باب ابراهیم و باب‌العمره قرار دارند.

از نوشته‌های بورخارت برمی‌آید که محیط خارجی مسجدالحرام را ۷ مناره زینت می‌بخشیده است که با فواصل غیر متساوی قرار داشته‌اند. این مناره‌ها با نامهای مناره باب‌العمره، مناره باب‌السلام، مناره باب علی، مناره باب‌الوداع، مناره

ص: ۸۷

مدرسه قائدبک، مناره باب‌الزیاده، مناره مدرسهٔ السلطان سلیمان بوده‌اند.

بنا به گفته بورخارت برجسته‌ترین مسؤولین حرم عبارت بوده‌اند از «نایب الحرم» یا «حارس الحرم» که همواره کلید کعبه نزد او بوده است، همچنین اموالی که مردمان نیکوکار برای کمک به مسجدالحرام می‌داده‌اند نزد او نگاه داشته می‌شده است، و وی آنها را با مشورت قاضی مصرف می‌کرده است. افزون بر این، تعمیرات حرم به دستور و نظارت او انجام می‌گرفته است.

مجموع اموالی که با نظارت قاضی خرج می‌شده، ۳۰۰ کیسه پول بوده است.

پس از منصب نایب الحرم، مهمترین منصب از آنِ «آغا الخصیان» است که به آن «آغاهٔ الطواشین» هم گفته می‌شود. بورخارت می‌گوید این بردگان اخته شده (/ خصی) وظایف پلیس و شرطه‌ها را در داخل حرم انجام می‌دهند، همچنین شستشو و جاروب روزانه حرم به عهده آنان است. و تعداد آنان بالغ بر ۴۰ نفر می‌باشد که معمولًا والیان و امرا این افراد را به عنوان هدیه به حرم تقدیم می‌کنند، همچنانکه محمد علی پاشا ۱۰ نفر از اینان را به حرم هدیه نمود. آن گونه که از گفته‌های بورخارت برمی‌آید شخصی که عهده‌دار منصب «آغا الطواشین» بوده از شخصیتهای مهم مکه شمرده می‌شده، بگونه‌ای که اجازه هم‌نشینی با شریف مکه و پاشا و حاکم را داشته است. این غلامان اخته شده پولهای فراوانی را از راه تبرع و عایدات مسجدالحرام- علاوه بر پولهایی که از استانبول برای آنها می‌آمده- به دست می‌آورده‌اند. و بیشتر این غلامان از بندگان سیاه و برخی از آنها از هند بوده‌اند.

دیگر بقاع مقدسه مکه

بخشی از سفرنامه بورخارت، درباره بقاع مقدسه مکه است که بورخارت می‌گوید در دوره استیلای وهابیان بر مکه، مردم از ترس آنان جرأت زیارت و یا نزدیک شدن به آنها را نداشتند و تمامی ساختمان این بقاع و گنبدهای بنا شده بر روی آنها، به وسیله وهابیان تخریب گردیده بود.

نخستین جایگاه مقدسی که بورخارت به توصیف آن پرداخته، همانا «مولد النبی- ص-» است؛ یعنی جایگاهی که پیامبر- ص- در آن بدنیا آمده است. او می‌گوید کارگرانی را دیده است که مشغول بازسازی و ترمیم ساختمان آن بوده و خود

ص: ۸۸

حفره‌ای را در میانه ساختمان دیده که کارگران بدو گفته‌اند این جایگاهی است که هنگامی که مادر پیامبر در آنجا نشسته بود، درد زایمان بر او عارض شد. و مشهور آن است که تمامی زمین این جایگاه، خانه عبداللَّه بن عبدالمطلب، پدر پیامبر- ص- بوده است. او آنگاه به توصیف زادگاه حضرت فاطمه زهرا- علیهاالسلام- پرداخته و می‌گوید: زادگاه، در خانه‌ای زیبا، که از سنگ ساخته شده و از آنِ حضرت خدیجه- سلام اللَّه علیها- بوده، قرار دارد و این خانه در کوچه‌ای به نام «زقاق الحجر» قرار دارد که به وسیله چند پله می‌توان وارد آن شد؛ زیرا خانه در گودی قرار گرفته است.

در داخل خانه دو جایگاه مشخص وجود دارد که نخستین آن زادگاه حضرت فاطمه- ع- می‌باشد و دیگری جایگاهی است که آن حضرت بر روی آن می‌نشسته و به آسیاب کردن گندم می‌پرداخته است.

بورخارت ادامه می‌دهد: در بخشی از خانه، اطاق کوچکی قرار دارد و هنگامی که پیامبر- ص- در آنجا نشسته بود، جبرئیل بر او نازل شد و وحی خداوند را به او ابلاغ نمود.

از این رو به «قبةالوحی» شهرت یافته است.

سپس بورخارت به توصیف زادگاه حضرت امام علی- ع- که در کوچه‌ای به نام «شعب علی» قرار دارد، می‌پردازد و می‌گوید این زادگاه عبارت از مسجد کوچکی است که در شبستان آن حفره‌ای قرار دارد که زادگاه آن حضرت بوده است. بورخارت سپس به زادگاه ابوبکر اشاره دارد و می‌گوید: امروزه زادگاه او داخل مسجدی است در مقابل سنگی که همواره هنگام عبور پیامبر- ص- بدو سلام می‌کرده. ولی در این مسجد جایگاه معینی به عنوان زادگاه نمی‌باشد و حیاط مسجد به وسیله یک قطعه فرش ایرانی پوشیده شده است.

بورخارت می‌گوید:

تمامی این بقاع و زادگاهها پس از طرد وهابیان از مکه بازسازی شده است، بجز زادگاه پیامبر که او شاهد ترمیم و بازسازی آن بوده، و تولیت این زادگاه به دست برخی از خانواده‌های علویان مکه است. اما زادگاه حضرت ابوطالب را بورخارت خراب شده یافته و احتمال بازسازی آن را نمی‌دهد. علاوه بر این، بورخارت می‌گوید: وهابیان قبه‌ای که بر روی آرامگاه حضرت خدیجه- س- بوده را نیز منهدم کرده و هنوز ساختمان آن را تجدید نکرده‌اند، گو این که گروه زیادی از

ص: ۸۹

حجاج و دیگر مردمان همه روزه، بویژه در روزهای جمعه، به زیارت آن می‌رفته‌اند.

آرامگاه حضرت خدیجه در گورستان «المُعلی» قرار گرفته و اطراف آن را دیوار مربعی احاطه کرده است، و تنها قطعه سنگی که بر روی آن به خط کوفی آیةالکرسی نوشته شده جلب توجه می کند.

و در فاصله نه چندان دوری، آرامگاه حضرت آمنه مادر پیامبر- ص- قرار دارد وبر روی آن قطعه سنگی است که برخی آیات قرآن به خط کوفی کهن روی آن حک شده است. نکته جالب توجه در این قبرستان این است که در انتهای سنگ قبرِ هر یک از مردگان گلی از گلهای صبر کاشته شده است تا نشانی از صبر مردگان از هنگام مرگ تا روز قیامت باشد.

بورخارت به تعدادی دیگر از اماکن مقدسه در بیرون شهر مکه اشاره می کند. او نخست به توصیف کوه ابوقبیس پرداخته و می گوید این کوه بلندترین کوه در حومه مکه است و بر مشرق مکه مسلّط است. در این کوه دو قلّه وجود دارد که معمولًا حجاج به دیدار و زیارت آنها می‌روند. نام یکی از آنها «مکان‌الحجر» است و دیگری که در فاصله کمی و به وسیله راهرو باریکی می‌توان به آن رسید به نام «مکان شق‌القمر» است؛ مکانی که در آن، معجزه شق‌القمر به دعا و خواسته پیامبر- ص- رخ داد. لیکن بورخارت معتقد است که این معجزه از واقعیت و حقیقت به دور است و می گوید غالباً این گونه معجزات و داستانها را مکّیان ساخته‌اند تا بدین وسیله از حجاج پول بیشتری بدست آورند!

بورخارت می گوید: جایگاه شق‌القمر امروزه توسط مکّیان برای رؤیت هلال مورد استفاده قرار می گیرد. او سپس به توصیف «جبل‌النور»، که در شمال مکه قرار دارد، می‌پردازد و می گوید رفتن بر فراز آن ۳ ربع ساعت زمان می‌برد و در بالای کوه، قبه کوچکی قرار داشته است که وهابیان آن را منهدم نموده‌اند و در میان آن شکافی قرار دارد که مشهور است پیامبر هنگامی که از سوی کافران قریش مورد آزار قرار گرفت بدانجا پناه آورد، و برخی از پیروان شکاك او شهرت دادند که خداوند از حمایت پیامبر خود دست برداشته است! در این هنگام پیامبر- ص- به مناجات با پروردگار پرداخت و از او یاری طلبید و اینجا بود که جبرئیل آیات: «ألم نشرح لك صدرك ...» را بر او نازل کرد. در فاصله کمی از این محل، «غار حراء»

ص: ۹۰

قرار دارد که در آن تعدادی از سوره‌های قرآن نازل شده است.

پس از این، بورخارت به «جبل‌الثور» که در فاصله یکساعت و نیمی مکه قرار دارد اشاره می‌کند و می‌گوید این کوه در سمت چپ جاده‌ای واقع شده که به دهکده «الحسینیه» می‌رود، کوه ثور کوه بلندی است و بر بلندای آن حفره‌ای است که پیامبر- ص- بهمراه ابوبکر، پس از هجرت از مکه، از بیم قریشیان بدان پناه بردند.

کعبه

آن گونه که بورخارت می‌گوید: هر سال فقط در سه نوبت درب کعبه بر روی مردم باز می‌شود؛ در روز ۲۰ رمضان، ۱۵ ذی‌قعده و دهم محرّم‌الحرام، و این کار معمولًا یک ساعت پس از طلوع آفتاب انجام می‌گیرد، بدین گونه که پلّکانی در نزدیکی درب بزرگ قرار داده می‌شود و در این هنگام سیل جمعیتی که در پای پلکان انتظار می‌کشیده، بداخل کعبه هجوم می‌آورند و در مدت کوتاهی داخل کعبه مملوّ از جمعیت می‌شود. هر کس که داخل کعبه می‌شود باید به سوی هر رکن دو رکعت یعنی در جمع هشت رکعت نماز بگزارد و آنگاه به خواندن دعا و نیایش در نزدیکی یکی از دیوارها بپردازد و در حالی که مشغول دعا و راز و نیاز با خداست صورت خود را به دیوار کعبه می‌فشارد. معمولًا این نیایش همراه با گریه و زاری و توبه و تقاضای آمرزش گناهان است.

بورخارت می‌گوید او نتوانسته بیش از ۵ دقیقه در داخل کعبه تاب بیاورد؛ زیرا گرمای شدید آنجا طاقت‌فرسا بوده و کمترین تأخیر باعث غش کردن او می‌شده است ولی برغم این گرما- بورخارت می‌گوید- شریف مکه بر درِ کعبه نشسته ودر حالی که کلیدهای نقره‌ای کعبه را در دست دارد، از مردمی که از کعبه بیرون می‌آیند، پس از بوسیدن کلیدها مطالبه پول می‌کند! و مردم علاوه بر این، پولی نیز به طواشی که در نزدیکی شریف نشسته است می‌دهند.

دربهای کعبه در این سه نوبت از صبح تا ساعت یازده باز می‌ماند، و آنگاه برای بار دوّم برای زنان باز می‌شود. و پس از زیارت درون کعبه حجاج به زیارت و طواف کعبه از بیرون می‌پردازند.

بورخارت پس از آن که به توصیف وضعیت داخل کعبه و دیوارها و پوششهای آن که تقریباً مشابه با توصیف دیگران

ص: ۹۱

است، می‌پردازد و می‌گوید: رفتن به درون کعبه و زیارت آن هیچ الزام و وجوب شرعی نداشته و بسیاری از حجاج در حالی مکه را ترک می‌کنند که پای به درون کعبه نگذاشته‌اند. بورخارت دوبار توانسته است به درون کعبه داخل شود؛ یکی در روز ۱۵ ذی‌قعده و دیگری در روز ۱۰ محرم‌الحرام، و در دوّمین بار او شاهد بود که پرده‌های جدیدی که محمد علی پاشا آنها را از قاهره فرستاده به دیوارهای درون کعبه آویزان کرده‌اند و می‌گوید پرده‌ها از پارچه‌های گرانقیمتی بودند و بافت آنها ظریف‌تر از بافت پرده سیاهی است که بیرون کعبه را می‌پوشاند. اما پرده قدیمی که ۲۰ سال از عمر آن می‌گذشت را پس از قطعه قطعه کردن به حجاج متمکّن، به قیمت دو قطعه چند سانتیمتری به یک ریال فروختند. و در برابر دروازه باب‌السلام انباری است که در آن قطعه‌هایی از پرده درون و بیرون کعبه فروخته می‌شود، و در همین انبار عکسهایی از مکه و مدینه که بر روی پارچه و یا قطعات چوب نقش بسته شده است فروخته می‌شود، و بورخارت از این فروشگاه یک قطعه عکس و چند بطری آب زمزم خریداری کرده است.

نگاهی به تحلیل بورخارت از ساکنین مکه

بورخارت در سفرنامه خود بیش از ۷۰ صفحه آن را به بررسی و گزارش وضعیت اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و طبقات جامعه ساکن مکه اختصاص داده است که ما فشرده آن را ارائه می‌دهیم:

او می‌گوید آنچه درباره شهروندان کنونی مکه می‌توان گفت آن است که همگی بیگانگان و غریبانی هستند که به مکه هجرت کرده و در آن سکونت گزیده‌اند، اما قبائل گوناگون قریش که پیشتر در آن بوده‌اند، امروزه به علت هجرت و از هم پاشیدگی‌شان، دیگر اثری از آنان در مکه نمی‌توان یافت، لیکن در حومه مکه و شهرکهای اطراف آن می‌توان برخی از ساکنین اصلی- و بویژه قبائل بدوی- آن را یافت و آن گونه که بورخارت می‌گوید، در شهر مکه تنها سه خانواده قریشی وجود داشته که بزرگ یکی از این خانواده‌ها منصب «نائب الحرم» را عهده‌دار بوده است، اما بیشتر مردمان ساکن در مکه از اهالی یمن و حضرموت بوده و پس از اینها گروههایی از مردمان هند، مصر، سوریه، مغرب و ترکها بوده‌اند. افزون بر اینها

ص: ۹۲

تعدادی خانوار تبار ایرانی و تاتاری و بخاری و کردی و افغانی و از دیگر کشورهای اسلامی داشته‌اند نیز زندگی می کرده‌اند.

لیکن قدیمیترین نژاد مکی، که تا این زمان در مکه ساکن هستند، خانواده شرفا می‌باشند. این خانواده اصیل که از دو تیره حسنی و حُسینی تشکیل یافته‌اند، نسب آنان به حضرت علی بن ابی‌طالب-ع- می‌رسد.

بورخارت در بخشی از سفرنامه خود به توصیف چهره و شکل و شمایل شرفا در حجاز و بیرون آن پرداخته و می گوید بیشتر چهره‌های آنان دلنشین و تا حدودی به اعراب بدوی شباهت دارد، بویژه از جهت شکل چشم، بینی و گونه. درباره پوشش و لباس اهالی مکه نیز به تفصیل سخن رانده، می گوید: بیشتر خانواده‌های متوسط و متمکّن مکّی دارای غلامند و آنگاه متعرض «حکم برده در اسلام» شده و معتقد است علت اساسی برای عدم الغای بردگی از سوی پیامبر- ص- آن است که آن حضرت تجارت برده را در جزیرةالعرب بگونه‌ای مستحکم و پابرجا یافت که تلاشی برای لغو آن ننمود و از این رو این تجارت روز به روز گسترده‌تر شده و سرتاسر شمال آفریقا را- با تمام وحشی گریها و قساوتهای خود- فرا گرفت. (۱) بورخارت سپس به وضعیت کنیزان حبشی و چگونگی ازدواج با آنان پرداخته، می گوید: از برخی از آرایشگران و طبیبان شنیده است که پدیده سقط جنین در مکه فراوان است و مردم برای این کار از داروی «تخم بلسم» یاری می‌جویند.

وی آنگاه به وضعیت اقتصادی مردم مکه پرداخته و به شرح مقدار پولی که حجاج همه ساله در مکه خرج می کنند اشاره می کند و از عوارض پولداری، که یکی از آنها شیوع شرابخواری است، سخن می‌راند و می گوید قداست این شهر مقدس و احکام شریعت مستحکم اسلام هیچکدام نتوانسته‌اند مانعی در برابر شرابخواری و دیگر هرزگیهای مکّیان گردند. و می گوید همواره ناوگان و کشتیهای هندی (و به تعبیر صحیح‌تر انگلیسی) مقدار زیادی شراب را در بشکه‌های بزرگ به مکه حمل کرده، و این مایع مسکر را مکّیان پس از مخلوط کردن با شکر و عصاره دارچین که به نام «ماء الدارجینی» شهرت دارد می‌نوشند و عادت شرابخواری را می‌توان در میان شرفای مکه و جدّه و بازرگانان متموّل

۱- و آنگونه که به نظر می‌رسد بورخارت آگاهی چندانی از تلاش اسلام و مسلمانان برای از میان برداشتن و کم کردن بردگی و بهبود وضعیت بردگان بگونه‌ای که زندگانی آن را به انسانیت نزدیک نماید ندارد، و در حقیقت مقایسه میان وضعیت بردگان در اروپا که به فجیعترین مشکل با آنان در انگلستان و فرانسه تا چند قرن اخیر رفتار می‌شده و رفتار مسلمانان با آنان و قوانین و احکامی که اسلام برای خوش رفتاری و آزاد نمودن بردگان و اعتراف شرعیت بخشیدن به ازدواج بردگان و پذیرفتن نسل آنان و دیگر احکامی که در مجموع تلاشی برای آزادی آن بوده است نمایانگر برتری تعالیم اسلام در این زمینه است.

ص: ۹۳

و دیگر مردمان (حتی محترم) یافت. اینان شرابخواری خود را این گونه توجیه می کنند که این مشروب، خمر یا براندی نمی‌باشد. و این در حالی است که دیگر مردمان تهی‌دست، که قدرت خرید این گونه شراب گرانقیمت را ندارند، به نوشیدن نوعی شراب که از تخمیر مویز در طائف ساخته می‌شود می‌پردازنـد، اما مردمان فقیر تنها شـراب بوزه را می‌نوشـند. بورخارت می گوید مدتی که در طائف بوده، مشاهده کرده که یکی از ترکانِ همراه محمد علی پاشا خدیو مصر، شراب براندی را از راه تقطیر انگور تهیه کرده و هر بطری آن را بطور علنی به قیمت ۴۰ قرش می‌فروخته است.

از دیگر دست و دلبازیهـای مکّیـان که بورخـارت به آن اشـاره دارد، همانـا خریـد کنیزکان حبشـی به منظور اسـتمتاع و هوسـرانی و پرداخت پول می‌باشد.

بورخارت می گوید در شهری مثل مکه فروش مشروبات الکلی علنی بوده و حتی در نزدیکی مسجدالحرام بفروش می‌رسد. علاوه بر این کشیدن حشیش و قماربازی از ویژگیهای تمامی قهوه‌خانه‌های شهرهای عربی است، و این رواج برغم منعی است که قرآن کریم از آلـودگی بـه انـواع قمـار نمـوده است. لیکن بورخـارت برغم اشـاره به این صـفات ناپسـند، به صـفات پسـندیده مردمـان مکّه مثل سخـاوت و کرم و مهمـان‌نوازی و کمـک به غریبـان و دوری از دزدی و کلاهبرداری اشاره می کنـد. اما در مورد فعالیتهای علمی و آموزشـی، بورخارت می گوید: در شـهری که مردمان و ساکنین آن همواره به فکر درآمد و سود یا بهشت می‌باشـند نمی توان انتظار رشد و شـکوفایی علمی را داشت، و از این رو مکه را از جنبه علمی- و حتی علوم دینی- نمی‌توان در ردیف دیگر شهرهای اسلامی قرار داد، او روایتی از فاسـی مورخ می‌آورد که می گوید: در عصرش، در شهر مکه ۱۱ مدرسه و تعدادی رباط و جز اینها بوده است که در آنها تـدریس برقرار بوده، لیکن بورخارت می گویـد او حتی یکی از این مدارس را ندیده است و از وجود آنها خبری نیست! و کتابخانه‌ای که متعلق به حرم باشد نیز وجود ندارد.

امـا دربـاره زبان گفتاری اهل مکه بورخارت می گویـد برغم این که آموزشـگاهی وجود نـدارد لیکن زبان اهل مکه از لحاظ لفظ و ترکیب سالمترین زبان عربی است که در دنیا بدان سخن می گویند و بیشتر به

ص: ۹۴

زبان عربی کهن، که کتابها بدان تدوین یافته است، شباهت دارد و از هر گونه کژی و تحریف بدور است و از این جهت معتقد است که در زبان عربی آثار انحطاط وافول نمی‌باشد.

بورخارت حتی موسیقی را نیز فراموش نکرده است. می‌گوید مکه از این جهت به پای دیگر کشورهای عربی- بویژه مصر و سوریه- نمی‌رسد، و آلات موسیقی موجود در مکه را تنها منحصر به ربابه ونای و طنبور می‌داند و اضافه می‌کند: شریف مکه دارای گروهی نوازنده است که روزانه دوبار بر دروازه کاخ او به نوازندگی می‌پردازند، همچنین از مجالس عروسی یاد می‌کند که در آنها خوانندگان حرفه‌ای با صدای نازک و زیبای خود به خوانندگی و رقص می‌پردازند، و از اهالی مکه شنیده است که پیش از سلطه وهابیان بر مکه، شبها از هر کویی صدای موسیقی بلند بوده است. در پایان بورخارت به این نکته اشاره دارد که هرگز تأثیر معنوی اذان گلدسته‌های مکه به پای اذان گلدسته‌های مصر و شام در شب نمی‌رسد.

حکومت مکه و شرفا

بنا به گفته بورخارت شهرهای مکه و طائف و قنفذه و ینبع در سالهای آغازین قرن نوزدهم و پیش از اشغال مکه توسط وهابیان و سپس مصریان، تحت سیطره و حکومت شرفای مکه بوده است، علاوه بر این شهرها، شریف عملًا نفوذ خود را به جدّه هم گسترانده بود، لیکن در ظاهر و بنابر تقسیمات اداری، جدّه از حاکمیت مستقلی نسبت به مکه برخوردار بود و همواره حاکمی به نام «پاشا» از استانبول به حکومت جده گمارده می‌شد که عایدات این شهر را با شریف مکه تقسیم می‌نمود.

شریف مکه حکومت خود را با آمیزه‌ای از نیروی نظامی و توافق خانواده‌های پرنفوذ شرفای مکه و نفوذ و وجاهت شخصی اعمال نموده و آنگاه به نام سلطان- که همواره از حاکم غالب حمایت می‌کند- خطبه خوانده و حکومت می‌کند و از این رو همه ساله شریف خلعت سلطان را که توسط «قفطانچی باشی» از استانبول حمل می‌شود، دریافت می‌دارد و بدین وسیله در ردیف عالی‌ترین پاشاهای امپراتوری عثمانی قرار می‌گیرد. لیکن در سالهایی که پاشای حاکم جدّه قدرت و سلطه خود را از دست می‌دهد، و کارگزاران باب عالی از تجهیز ارتش برای همراهی کاروان حجاج

ص: ۹۵

عاجز می گردند. در این هنگام است که شرفای مکه احساس آزادی و استقلال نموده و برغم این که خود را خادمان سلطان می‌نامند و همه ساله خلعت او را دریافت داشته و به قاضی منصوب از سوی سلطان اعتراف می کنند، لیکن دستورات و اوامر صادره از استانبول را وقعی نمی گذارند. این وضعیت را محمد علی پاشا از میان برداشت و قدرت شرفا را تضعیف و نفوذ و حاکمیت عثمانیان را بر سرتاسر حجاز برقرار ساخت.

بورخارت پیرو این وضعیت می گوید داشتن سلطه و حاکمیت بر حجاز همواره از مسائل اختلاف برانگیز و رقابت میان خلفای بغداد و سلاطین مصر و امامان یمن بوده؛ زیرا بدست آوردن حاکمیت بر بلاد مقدسه- ولو تشریفاتی و اسمی- دارای آن شرافت و حیثیت است که برغم هزینه‌ها و مخارج سنگین آن، ارزش آن را دارد.

و بالاترین امتیازی که حکومت بر حجاز می‌توانست به کسی موهبت کند، همانا حق پرده‌آویزی بر کعبه و خواندن نام در نماز جمعه مسجدالحرام می‌باشد. و نفوذ مصر بر مکه در آغاز قرن پانزدهم میلادی و پس از استیلای سلطان سلیم اول بر مصر به سلاطین آل عثمان منتقل گردید. بورخارت بخشی از سفرنامه خود را به سیره شرفای مکه و کارهای آنان اختصاص می‌دهد، و بویژه از شریف سرور و شریف غالب یاد می کند و آنگاه به توصیف لباس و تشریفات و آیین نماز خواندن این دو می‌پردازد و سپس وضعیت شریف مکه را در هنگام استیلای وهابیان تشریح می کند و می گوید وهابیان شریف را وادار کردند که هنگام نماز با پای پیاده به سوی مسجدالحرام روانه گردد؛ زیرا معتقد بودند که تشریفات و جلال و شکوه موکب آنان، متناسب با قداست مکه و مسجدالحرام و افرادی که به سوی آن می‌روند نمی‌باشد. لیکن در دوران عظمت و اقتدار شریف غالب، او تمام پاشاهایی را که به همراه قافله حج، وارد مکه می‌شدند به خضوع و کوچکی در برابر خودش واداشته و برتری مقام خود را به آنها یادآوری می کرد، و خود شریف این گفتار را در سرتاسر حجاز شایع نموده بود که او بالاترین رتبه در دربار باب عالی را داراست و حتی خود سلطان در استانبول به احترام وی از جای برمی‌خاست.

به گفته وی، شرفای مکه از روزهای پیشین، فرزندان خود را برای تربیت و پرورش، به قبائل بدوی ساکن در

ص: ۹۶

بیابانهای بیرون مکه می‌سپرده‌اند، بدین گونه که بچه را از روز هشتم تولد تا ده سالگی در بیابان نگه می‌داشتند تا قدرت جسمی او رشـد کرده و بتوانـد با مهارت اسب سواری نماید، و در این مدّت هرگز- بجز یکبار آنهم در ۶ ماهگی- والدینش او را نمی‌بینند. و تقریباً تمامی شـرفای مکه- اعم از فقیر و ثروتمنـد- طفولیت خود را در صـحرا و در میان قبائل بـدوی گذرانده‌انـد، و رسم شـریفان حاکم در مکه این بود که فرزندان خود را برای نشو و نما، نزد قبیله عدوان که به شجاعت و سخاوت شهرت داشتند می‌فرستادند، (و از سـران این قبیله می‌توان از عثمـان المضـایفی یاد کرد که از وهابیان سرسـخت بوده و امیر سـعود از وی برای سـلطه یافتن بر حجاز یاری جُست) اما دیگر خانواده‌های شـریف مکه فرزندان خود را به خیمه گاههای قبائل هذیل و ثقیف و بنی سعد و حرب و جز اینها می‌فرستادند.

بورخـارت می‌گویـد فرزنـدان شـرفا که در میـان قبائـل عرب بـدوی نشو و نمـا می‌کردنـد نه تنهـا از آنـان قـدرت بـدنی و شـجاعت می‌گرفتنـد، بلکه نشـاط و آزادی در فکر و انـدیشه و سـخاوت و مهمـان‌نوازی و ایمـان به عقیـده حق و جز اینها می‌آموختنـد. لیکن بورخارت می‌گوید مردمان مکه در صـحت انتساب شـرفا تشـکیک می‌کنند و بخش عظیمی از مردم مکه معتقدند که شرفای مکه و بویژه خانواده شـریف حاکم مکه، که از نسل زید هستند، از زیدیان یمن می‌باشند که مرکز آنها در کوهستان صعده می‌باشد، لیکن شریفان مکه این شایعه را تکـذیب نموده و خود را مکی و پیرو مـذهب اکثریت مردم مکه؛ شافعی می‌داننـد، ولی شـرفای ساکن در بیرون مکه، این شایعه را انکار نمی‌کنند. بورخارت معتقد است که زیدیها گروههای متعدّدی هستند، و مذهب زیدیهای مکه و یمن مذهبی است که مؤســس آن الامام الهادی الی الحق یحیی بن الحسین است که نیای او حضرت امام حسن مجتبی- ع- می‌باشد. وی در سال ۲۴۵ ه. در منطقه الرص از نواحی قصـیم بـدنیا آمد و در سال ۲۸۰ ه. برای نخستین بار در منطقه صـعده یمن، عقیده خود را علنی نمود، و پس از جنگی با عباسـیان بر صـنعاء مسـتولی گردیـد، لیکن بعـدها از این شـهر رانـده شـد و پس از جنگ و گریزی با قرامطه در سال ۲۹۸ ه. مسموم و در صعده درگذشت. ولی برخی دیگر نسب زیدیان را به زید بن علی بن زین العابدین می‌رسانند،

ص: ۹۷

که در سال ۱۲۱ ه. در کوفه به دستور هشام بن عبدالملک اموی کشته شد.

بورخارت در بخشی دیگر از سفرنامه‌اش به توصیف قاضی مکه که معمولًا از سوی امپراتوران عثمانی معین می‌شدند، می‌پردازد و می‌گوید غرض از این تعیین این بوده است که شرفا نتوانند نظرات مستبدانه خود را بر زندگی اجتماعی ومسائل قضایی مردم تحمیل کنند، ولی اعتراف می‌کند که قاضی عملًا در اختیار حاکم است؛ زیرا در بار خلافت، دست حکّام را برای هر گونه کاری بشرط فرستادن منظم مالیات و خراج به باب عالی بازگذاشته است، از این رو هیچ فردی قادر به احقاق حق خود در محاکم نمی‌باشد، مگر آن که حکومت از او پشتیبانی نماید و یا رشوه بپردازد و لذا حکم قاضی نیز همواره تابع شخصی است که بیشتر بپردازد. درآمد شریف غالباً از راه مالیات گمرک جده است که بیشتر این درآمد میان او و پاشای ترکی تقسیم می‌شد، ولی پیش از استیلای محمد علی پاشا بر حجاز شریفان مکه تمامی درآمد را به خود اختصاص داده و از پرداخت حق پاشا امتناع می‌ورزیدند، و این وضعیت برقرار بود تا آن که این خدیوی، سلطه خود را بر حجاز مستحکم نمود و تمامی مالیات را از آنِ خود کرد. و گفته می‌شود شریف غالب در دوران عظمت و قدرت خود، دارای ۸ کشتی بزرگ بود که میان جده و بنادر یمن و مصر به تجارت قهوه می‌پرداختند، و هنگامی که با کسادی بازار قهوه روبرو می‌شد تجار و بازرگانان جده را به خرید قهوه‌اش به قیمت بازار وادار می‌کرد. علاوه بر این، دو کشتی از ناوگانش سالیانه یک سفر به کرانه‌های جزائر هند شرقی می‌پرداختند و مال‌التجاره‌ای که از آنجا آورده می‌شد غالباً به حجاج و یا به زور به بازرگانان جدّه فروخته می‌شد. علاوه بر این درآمدها، شریف مکه درآمدهای دیگری از راه برقراری مالیات بر مواد غذایی و حیوانات به دست می‌آورد، با توجه به این مالیاتها بود که در دوران شریف غالب، عایدات سالیانه او بالغ بر ۳۵۰ هزار پوند انگلیسی می‌گردید.

حج

در جلد دوّم از سفرنامه بورخارت، توصیف مفصلی درباره حج و مناسک آن آمده است، بورخارت در آغاز سخنش به این موضوع اشاره دارد که حماس و اشتیاق مسلمانان در این سالها به انجام واجبات

ص: ۹۸

دینی کم شـده، بویژه این عـدم اشتیاق درباره حج مشـهود است؛ زیرا هزینه سـنگین سـفر حج، عامل مهمی در بازداری مسـلمانان از تحمل سـختیهای این سـفر است، و از این رو بسیاری از افراد مستطیع با پرداخت پول، از سوی، نایبی به حج می‌فرستند ولی گروهی دیگر در انجام حج یا سستی نموده و یا به انجام آن توجهی ندارند.

بورخارت می‌گوید: گروهی از حجاج پیش از سه یا چهار ماه از وقت حج به مکه رسیده‌اند، و این گروه بدین وسیله توانسته‌اند ماه رمضان را در این شهر مقدس به عبادت مشغول باشند و از این راه اجر و ثواب فراوانی را بدست آورده‌اند.

بورخـارت سـپس بـه توصـیف کاروانهـای حجـاج، که از سـرزمینهای اسـلامی- بـویژه مصـر و سـوریه- به مکه می‌آینـد، پرداخته و می‌گویـد: از دیربـاز و از هنگـامی کـه خلفـا از بغـداد بـه همراه کـاروان حجـاج بـه مکه می‌آمده‌انـد، همـواره کـاروان سـوری از با عظمت‌ترین کاروانها بوده است. کاروان حج شام معمولًا از استانبول حرکت می‌کند و در مسیر خود به سوی دمشق حجاج شهرهای آنـاضول و سـوریه را جمـع نمـوده، و آنگـاه وارد دمشـق می‌شود و چنـدین هفته را در آنجـا به اسـتراحت می‌پردازد. در طول مسـیر کـاروان، از اسـتانبول تـا دمشق همه‌گونه وسایل ایمنی و سـلامتی کاروان به اجرا گذاشـته می‌شود، و گروهی از سـربازان به دسـتور حاکمان شهرها این کاروان عظیم را از شهری به شهر دیگر همراهی می‌کنند، و در ایستگاهها و خان‌های میان راه، حجاج با حوضها و برکه‌های پر از آب روبرو می‌گردند.

این حوضـها معمولًـا از سوی پادشاهـان گذشـته به منظور رفاه حجاج ساخته شـده است. کاروان در هر شـهری با شادی وهلهله مردم روبرو می‌گردید. هر کاروان تعداد زیادی چارپا، بویژه شتر به همراه خود داشت.

بورخارت می‌گوید: در سال ۱۸۱۴ میلادی تعداد حجاج کاروان شامی بالغ بر ۵۰۰۰ نفر بوده است، لیکن تعداد شتران همین کاروان ۱۵۰۰۰ رأس بوده است.

بورخـارت به نقل از مورخی به نام «فاسـی» روایت می‌کنـد که در سال ۶۳۱ ه. مادر المسـتعصم باللَّه- آخرین خلیفه عباسی- به سفر حج رفت. و کاروان همراه او دارای یکصد و بیست هزار شتر بوده است.

همچنین در سال ۹۷ ه. هنگامی که سلیمان بن عبدالملک- خلیفه اموی- به

ص: ۹۹

حج رفت ۹۰۰ شتر را برای نقل و انتقال وسایل شخصی خود به استخدام درآورد.

همچنین فاسی روایت کرده است که خلیفه عباسی المهدی، در سال ۱۶۰ ه. به سفر حج رفت و مجموع هزینه سفر او بالغ بر سی میلیون درهم گردید. همچنین در سال ۷۱۹ ه. که ابوالمعالی الملك الناصر (پادشاه مصر) به سفر حج رفت، پانصد شتر برای او تنها خوراك و شیرینی حمل می‌کردند، و علاوه بر این ۲۸۰ شتر دیگر میوه‌هایی نظیر انار، بادام، می‌بردند، و آشپزخانه او برای تهیه خوراك پادشاه یك هزار بوقلمون و سه هزار مرغ حمل می‌کرد.

بورخارت می‌گوید: از ویژگیهای کاروان شامی، نظم و انضباط آن بود و همواره پاشای شام و یا نایب او که از میان افسران انتخاب می‌شدند ریاست این کاروان را به عهده داشته و فرمان حرکت و توقف را با تیری که از اسلحه خود رها می‌کرد اعلام می‌نمود. در پیشاپیش کاروان گروهی از سربازان سواره در حرکت بودند، همچنین برای محافظت از عقب ماندگان و عقبه کاروان، گروهی دیگر از سربازان سواره، در آخر کاروان قرار داشتند. در کاروان گروههای مختلف که از شهرهای گوناگون به کاروان پیوسته‌اند، دسته‌جمعی به حرکت خود ادامه می‌دهند و معمولًا حجاج با یکی از حمله‌دارها قراردادی بسته و او آمادگی چهارپایان را در طول سفر به عهده می‌گیرد، از این رو هر ۲۰ یا ۳۰ نفر از حجاج را به همراه حمله‌دار خود که به تهیه چادر و خدمتکار و دیگر نیازمندیها می‌پردازد می‌توان دید. این حمله‌داران خستگی سفر حجاج را به دوش می‌کشند، بویژه آن که تهیه غذا و خوراك و قهوه و آب و دیگر احتیاجات حجاج را به عهده دارند. و مقدار اجرتی که حمله‌دار از هر یك از حجاج در سال ۱۸۱۴ ه. در مسیر دمشق- مدینه می‌گرفته است ۱۵۰ ریال بوده، و اجرت مسیر مدینه- مکه ۵۰ ریال بوده است. در شبها نور مشعلها کاروان را روشن می‌کرده است. و معمولًا راه‌روی روزانه کاروان از ساعت ۳ بعد از ظهر تا یك یا دو ساعت پس از طلوع آفتاب از روز بعد بوده است، لیکن بدویانی که مأمور حمل مواد غذایی و ذخیره بوده‌اند در شبها و پیش‌تر از قافله حرکت می‌کردند. و در ایستگاههای میان راه که کاروان به آب‌گیری می‌پرداخت حوضهای بزرگ آب جهت سیراب نمودن شتران ساخته شده بود، و این ایستگاهها که

ص: ۱۰۰

معمولًا در پادگانهای بزرگ قرار داشت همواره و در طول سال سربازانی به پاسداری مشغول بوده‌اند، و در این قلاع همواره شیوخ بدوی عشایر به دریافت اجرت حق حراست کاروان نایل می‌گردیدند و هر یک از این ایستگاهها با فاصله‌ای در حدود ۱۲ ساعت از ایستگاه بعدی قرار داشته است.

اما کاروان حجاج مصریان نیز به همان نظم و ترتیب کاروان شامی بود، لیکن معمولًا تعداد حجاج کاروان مصریان کمتر از قافله شامی بود؛ زیرا تنها کاروان حامل حجاج مصر و گروهی از سربازان همراه بوده است، لیکن راهی را که قافله مصری طی می‌کرد از سختی و مشقت بسیاری برخوردار بود و چون از ساحل دریای سرخ می‌گذشت و مجبور بود از میان دیرهای قبائل عربی عبور نماید که به شقاوت و دزدی شهره بودند و غالباً با نیروی اسلحه به کاروانها حمله می‌کردند.

و در سال ۱۸۱۴ ه. کاروان مصر فقط شامل همراهان محمل و گروهی از سربازان و کارمندان دولتی بودند؛ زیرا تمام حجاج مصر راه سویس را ترجیح داده بودند. و در سال ۱۸۱۶ ه. همراه کاروان گروهی از اعیان و ثروتمندان بودند و یکی از این حجاج اثاثیه و جامه‌دانهای خود را بر یکصد و ده شتر بار نموده بود و چادر و خیمه‌گاه او نیز بالغ بر ۸ عدد بود، و لابد هزینه مسافرت او متجاوز از ده هزار دینار بوده است. علاوه بر اینها، ۵۰۰ خانواده کشاورز از مصر سفلی نیز بودند که اینان هرگز به سختیهای راه در بیابان و دریا اعتنایی نداشته و آنها را تحمّل می‌کردند. و از عجایب آن که بورخارت می‌گوید به همراه این کاروان گروهی از زنان فاحشه و رقاصه را دیده است که چادرها و سراپرده آنان از زیباترین و گرانبهاترین چادرهای این قافله بوده است.

بورخارت درباره کاروان حج ایرانیان می‌گوید که در گذشته همواره این کاروان از بغداد حرکت کرده و از راه نجد خود را به مکه می‌رساند، لیکن با استیلای وهابیان و ممانعت از کاروان شامی، کاروان حج ایرانیان نیز متوقف شد، و تا سال ۱۸۱۴ ه.

که امیر عبداللّه بن سعود قرارداد صلح با طوسون پاشا بن محمد علی منعقد نمود، گروه اندکی از ایرانیان توانستند از بغداد خود را از راه شام به مکه برسانند. بورخارت می‌گوید: البته همیشه به ایرانیان اجازه سفر به مکه داده نمی‌شده است، و پس از آن که

ص: ۱۰۱

در سال ۱۶۳۴ ه. حرم تجدید بنا گردید پادشاه عثمانی سلطان مراد چهارم امری صادر کرد که به موجب آن سفر هر ایرانی از شیعیان علی-ع- به مکه و یا وارد شدن به مسجدالحرام را منع می‌کرد، و این ممنوعیت تا چندین سال ادامه داشت، لیکن اموالی که ایرانیان پرداختند بزودی منع آنان را لغو و راه مکه و عرفات را بروی آنان باز نمود.

اما قافله مغرب تا سالهای متمادی متوقف بود و مغربیان همواره بدون نظم و ترتیب به حج می‌آمدند، و رسم بر این بود که همواره امیرالحاج مغربیان یکی از نزدیکان پادشاه مراکش باشد. این کاروان به کندی از مغرب به سوی تونس و سپس طرابلس حرکت می‌کرد و در راه خود حجاج این مناطق را جمع‌آوری می‌نمود، آنگاه کاروان از ساحل دریا به راه خود تا درنه ادامه می‌داد و از آن پس، از کنار ساحل مصر و از اسکندریه به قاهره می‌رسید. به همراه این کاروان، گروه اندکی از سربازان حرکت می‌کردند؛ زیرا حجاج مغرب معمولًا به همراه خود اسلحه مناسبی حمل می‌کردند.

بورخارت در این کاروان گروهی از عربهای درّاع، را که در جنوب شرق کوهستانهای اطلس زندگی می‌کنند دیده است، که یکی از همین اعراب از بدویان قبیله شلوح بوده است که در فاصله ۲۰ روز از شهر تمبکتو مسکن دارند. همچنین بورخارت با این کاروان گروهی از مردمان را دیده است که از اهالی جزیره جربا بوده و معتقد است از شیعیان علی-ع- می‌باشند.

به گفته بورخارت، گروهی از این حجاج معمولًا در قاهره اقامت می‌گزیدند و همواره اقامتگاه آنان در کوچه‌ای است به نام تیلون (Teyloun) و معتقد است که تعداد حاجیان مغرب در آن سالها بالغ بر دو هزار نفر بوده است.

درباره کاروان اهالی یمن بورخارت می‌گوید بیشتر دو کاروان از راه زمین به مکه می‌آمده است، یکی از این دو کاروان؛ کاروان الکبسی نام داشته است که از صعده حرکت کرده و با طی کوهستانها خود را از راه طائف به مکه می‌رسانده است. اما کاروان دوّم عبارت بود از مجموعه‌ای از حجاج یمن و گروهی از ایرانیها و هندیها که خود را به بندرهای یمن رسانده بودند، این کاروان در سال ۱۸۰۳ ه. متوقف شد، گو این که یکی از ثروتمندترین کاروانها بشمار می‌رفت و همواره مال‌التجاره فراوانی به همراه

ص: ۱۰۲

داشت و معمولًا امامان یمن هـدایت و امیرالحاجی آن را به عهـده می گرفتنـد وطبق معمول از اعتبار و شأن والایی در مکه برخوردار بودند و در محله‌های خاصـی در مکه سـکنی می گزیدند، و پیشتر حوض آب سنگی بزرگ به آنان تعلق داشت. به نوشته بورخارت در اواخر حکومت ممالیک؛ هنگامی که اینان بر مصـر علیا حکومت می‌راندنـد و محمـد علی پاشا فقط حکومت مصـر سـفلی را در اختیـار داشت بسـیاری از ترکان در دسـته‌ها و گروهها از راه مصـر به مکه می آمدنـد، و بسـیار رخ می‌داد که ممالیک به این حجاج ترک تجـاوز کرده و به آنها ظلم روا می‌داشـتند، و از وقایعی که نقل می‌شود قضـیه مرد ظالم یونانی است به نام حسن بک الیهودی که گفته می‌شود از اصل یهودی بوده است. این شخص در خدمت ممالیک بود و همواره افتخار می کرد که ۵۰۰ نفر از حجاج را تا کنون کشـته است، و این مظالم و جنایت ممالیک بود که بهانه‌ای به دست محمد علی پاشا داد تا آنان را در جریان واقعه قلعه قاهره، قتل عام نماید.

بورخارت درباره دیگر حجاج می گویـد: همگی از راه دریا و یمن و یا جزیره‌های هنـد شـرقی به مکه می آیند. این حجاج را معمولًا مسـلمانان هند و کشـمیر و کجران تشـکیل می‌دهند، علاوه بر اینها ایرانیان از راه خلیج و دیگر عربها از راه بصـره و مسقط و عمان و حضـرموت می آیند، اما مسلمانان کشورهای شرق آفریقا که به آنها «سواحلیون» گفته می‌شود از سواحل ملیندا و مومباسا می آیند، و اما مسلمانان حبشه و کشورهای مجاور آن که به «بلاد العبید» مشهور است از همین راه به مکه می‌رسند.

بورخارت می گوید: آمدن حجاج از سرتاسر سرزمینهای اسلامی، از تمبکتو تا سمرقند و از سرزمین کرج تا بورنی، جدّه را به شهری ایـده‌آل برای یک اروپایی علاقمنـد به اطلاعات و اخبار کشورهای گوناگون، درمی‌آورد. و برای یک چنین اروپایی، به سـهولت و سادگی و از راه کمک به یک حاجی فقیر و نیازمنـد و یا پرداختن پول انـدکی برای خرید خوراک می‌تواند گروهی از حجاج را به سوی خود جذب نموده و از این راه اطلاعات فراوانی از کشورها و سرزمینهای اسلامی گوناگون در آسیا و آفریقا به دست آورد.

در بخشی از همین فصل سفرنامه

ص: ۱۰۳

به مراسم ورود کـاروان مصـریان و شامیـان اشاره شـده که هنگام ورود کاروان مصـریان، محمـد علی پاشا در طائف اقامت داشت و خود را برای حمله به وهابیان آماده می‌کرد، لیکن برای بازدید نیروی نظامی که به همراه کاروان رسیده بود، آمد و از مشاهده آنان شادمان شـد و امیـدواری به پیروزی و غلبه بر وهابیان امیـد بیشتری یافت. محمـد علی پاشا خود را در پارچه زیبای احرام که از شال کشمیر بافته شده پیچیده بود، و یکی از افسران او چتری را بر بالای سرش گرفته تا تابش آفتاب به او آسیبی نرساند.

بورخـارت به تفصـیل دربـاره مناسک حـج و خصوصـیات آن سـخن می‌رانـد. وی تعـداد حاجیانی را که در سال ۱۸۱۴ میلادی در عرفات بوده‌اند ۷۰ هزار نفر تخمیـن زده است، و طـول چادرهـای آنـان را ۳ تا ۴ مایـل و عرض آن را حـدود ۲ میـل آورده. آنگاه می‌گویـد: در جهان هیـچ نقطه‌ای به این کوچکی که مردمی در آن اجتماع نموده‌اند و با این تعداد فراوان از زبانها و لهجه‌ها سـخن می‌گوینـد، وجود نـدارد و می‌گوید با بررسـی او حجاج با ۴۰ زبان گوناگون با یکـدیگر سـخن می‌گفته‌انـد، ولی بی‌تردید زبانهای دیگری بوده است که او از آن آگاهی نیافته است. بورخارت درباره محمل مصـری می‌گویـد: بنا به روایت مقریزی، نخستین کسـی که محملی را برای کعبه فرستاد سلطان الظاهر بیبرس بندقداری (سلطان مصر) بود که در سال ۶۷۰ ه. اقدام به این کار نمود و پس از او سـلاطین و پادشاهـان مسـلمان همه سـاله کاروانهـایی حامـل محمـل به مکه ارسـال می‌داشـتند، و با تفاخر به این کار، آن را دلیل زنده‌ای بر اطاعت آنان از اسـلام و خدمت به مسـلمانان می‌پنداشتند. نخستین محمل در سال ۹۸۰ ه. از یمن به مکه رسـید و در سال ۱۰۴۹ ه. المؤید باللّه زیدی امام و پادشاه یمن شخصاً به همراه محمل به عرفات آمد، علاوه بر این کاروانهایی که از بغداد و دمشق و قاهره به مکه می‌آمدند هر کدام حامل محمل خاصی بودند، و در سال ۷۳۰ ه. محملی از بغداد که سوار بر نیل بود به عرفات رسید.

بورخـارت در پایـان سـفرنامه‌اش به این نکته اشـاره دارد که برخی از حجـاج علاقمنـد به دریـافت لقب «خادم المسـجد» هسـتند که می‌توانند با پرداخت ۳۰ ریال برگه‌ای دریافت دارند که به خادمی آنان اشاره دارد و قاضی و شریف مکه آن را تأیید

ص: ۱۰۴

و امضـا نموده‌انـد. این امتیـاز را نه تنهـا مسـلمانان بلکه گاهی اوقات برخی مسـیحیان نیز به دست می‌آورنـد، مثلًا مسـیحیان مجموعه جزائر یونـان علاـقه فراوانی به تحصـیل چنین برگه‌ای هسـتند، زیرا هنگامی که به دست دزدان دریایی مغربی به اسارت درمی‌آینـد، حتی با شـقاوت‌ترین آنان به این برگه احترام گذاشـته و دارنده آن را رها می‌سازند. بورخارت در دست ناخدای یک کشتی یونانی چنیـن برگه‌ای دیـده است که آن را در مقابـل پرداخت ۲۰۰ ریـال بـه دسـت آورده است. از این رو او این ناخـدا را دیـده است که کشتی خود را که بخشـی از ناوگـان دریـایی محمـد علی پاشـا بود بـا اطمینـان کامل و بـدون دغـدغه دزدان دریایی مغربی به سوی کشور خود می‌راند؛ زیرا با داشتن چنین برگه‌ای آسوده خاطر بود.

بورخـارت می گویـد: پیشـتر، لقب «خـادم المسـجد» از ارزش و اعتبـار والاـیی برخوردار بود، لیکن در این سالهـا از اهمیت و ارزش پیشین آن کاسته شده است.

پی نوشتها:

ص: ۱۰۵

مطلع وحی

ترجمه: مهدی پیشوایی

در شماره ۹ میقات، با زندگینامه و آثار علمی محمد حسین هیکل (۱۲۶۷– ۱۳۳۵ ه.)، نویسنده و روزنامه‌نگار نامدار و معاصر مصری آشنا شدیم و کتاب «فی منزل الوحی» او را که از ارزنده‌ترین سفرنامه‌های حج است، به اجمال معرفی کرده ترجمه بخشهایی از آن را از نظر خوانندگان ارجمند گذراندیم، اینک ترجمه بخشی دیگر از کتاب یاد شده را می‌آوریم:

کسی که به قصد حج وارد مکه می‌شود، نخستین و مهمترین هدف او کعبه و حرم است. مردم پس از انجام مناسک حج و طواف و سعی، تا در مکه اقامت دارند، کعبه و حرم همچنان برای آنها محل عبادت است. امّا بسیاری از آنها پس از زیارت کعبه، عازم زیارت قبور اهل بیت پیامبر می‌شوند. این قبور و زیارتگاهها در گذشته، هم از طرف حکومتهای حجاز مورد توجه و تقدیس بوده، هم از طرف زائران و همه مسلمانان جهان. امّا از زمانی که نجدیها (وهابیان) در حجاز به حکومت و قدرت رسیدند، قداست این گونه بقعه‌ها را منکر شده و زیارت آنها را پرستش و شرک به خدا شمردند. آنان مساجد و بقعه‌هایی را که گذشتگان در این اماکن ساخته بودند، تخریب کردند و در بعضی از آنها مأمورینی گماشتند و درها را بستند! امّا

ص: ۱۰۶

حضور مأموران، مردم را از زیارت قبور اهل بیت بازنداشت و درهای بسته نتوانست از اظهار علاقه مردم و توقف در کنار آنها و دعا و استغفار برای آن خفتگان و قرائت فاتحه برای ارواحشان جلوگیری کند!

جاذبه غار حرا

گروهی از حاجیان نیز به دیدن کوه حرا و غاری که برفراز آن قرار گرفته، علاقه دارند امّا پس از استقرار حکومت و سلطه نجدیها، که بقعه بالای این کوه را خراب کردند، از تعداد این گروه کم شده است. کاهش تعداد دیدار کنندگان از حرا، در وضع قهوه‌خانه‌ای که در کنار قلّه حرا قرار داشته و نیز در وضع راهی که صعود کنندگان را به قلّه می‌رساند، اثر گذاشته است، زیرا قهوه‌خانه که در کنار مخزن آبی قرار داشته و آب باران در آن جمع می‌شده، بکلی از بین رفته است. راه نیز غیر قابل استفاده شده و صعود از آن دشوار گردیده است در نتیجه تعداد صعود کنندگان به قلّه حرا بسیار کاهش یافته و دیگر کسی مشقت صعود از آن راه دشوار را تحمل نمی‌کند. تنها کسانی که تاریخ پیامبر اسلام را خوانده‌اند و می‌دانند که نخستین بار وحی الهی هنگام گوشه‌گیری و عبادت حضرت محمد در حرا بر او نازل شده، علاقه دارند بر فراز جبل‌النور صعود کنند و خود را به غاری که روزی مقر و معبد محمد- ص- بوده برسانند؛ غاری که به هنگام توقف او در آنجا، جبرئیل نخستین آیات قرآن؛ یعنی «إقرأ باسم ربك الذی خلق ...» را بر گوش جان او فروخواند. آشنایان با تاریخ اسلام، این قلّه و غارِ برفراز آن را مقدّسترین مکانی می‌دانند که پس از حج و طواف، زیارت آن لازم است؛ زیرا آنجا منزلگاه رسالت و مطلع نور است. رسول خدا در آنجا اقامت می‌گزید و حقیقتی را که سرانجام روزی خدا به او وحی کرد، جستجو می‌کرد. این مکان، همچون پانزده قرن پیش، دست نخورده و بی‌هیچ تغییر و دگرگونی باقی مانده و تا روز قیامت نیز، همچنان به صورت نشانه وحی و علامت رسالت باقی خواهد ماند.

دورنمای حرا

فردای روز ورودم به مکه، هنگامی که عازم قصر مَلِك بودم، چشمم به کوه حرا افتاد.

ص: ۱۰۷

پرنـده احساس و علاقه‌ام به سوی آن پر گشود. این کوه در میان کوههای مجاور، در عزلت و خاموشیِ عجیب به تنهایی قد کشیده است. قامت مخروطیِ سر به فلک برافراشته‌اش، شباهت به برجی دارد که برفراز کوهی، در میان دهها کوه برافراشته باشد.

حقیقت این است که حادثه منحصر به فردی که دست تقدیر نصیب این کوه کرده؛ یعنی حادثه نزول فرشته بر محمد- ص- و آوردن نخستین آیات وحی بر او به هنگام نیایش در آن غار، جا دارد که آن را نشانه‌ای در تاریخ انسانیت قرار دهد که ذهن و فکر هر انسانی بیش از هر جای دیگر جهان، متوجه آن شود و قلبش مجذوب آن گردد. آنچه باعث می‌شود توجه انسان و کشش قلبی او به این کوه بیشتر شود، همان حادثه مهم است که دست تقدیر در اینجا آفرید، حادثه‌ای که نه بی‌مقدمه بود و نه بدون زمینه‌سازی، بلکه نتیجه سالها زمینه‌سازی و آمادگیهای طولانی بود که طی آنها، خدای محمد- ص- او را تربیت کرد وقلبش را پاکیزه ساخت و برای دریافت رسالت الهی و ابلاغ آن بر مردم آماده‌اش کرد. در این کوه و در همین حرا بود که این زمینه‌سازیها و آمادگیها و تهذیبها به پایان رسید. پس حرا شاهد این تربیتهای روحی بزرگ بود، از زمانی که خداوند محمد- ص- را به حق هدایت کرد و با نور رؤیای صادق، راه حق را در برابر او روشن ساخت تا آن هنگام که بر او وحی فرستاد تا پیامبر بشیر و نذیر شود. در تمام جهان، جایی که شاهد چنین حادثه‌ای باشد، سراغ نداریم. پس جا دارد که این مکان مقدس، ذهن و فکر انسان را این چنین به سوی خود جلب کند و قلبها را مجذوب خویش سازد و احساسها به سوی آن پر کشد.

کافی است در برابر حرا بایستی و درباره آن بیندیشی تا تمام این صحنه‌ها را به یاد آوری و آنها را در برابرت مجسم یابی؛ بگونه‌ای که گویی در برابر دیدگانت رخ داده یا همین دیروز اتفاق افتاده است!

اینک این محمد- ص- است که راه می‌رود. او تنهاست، رهتوشه‌ای همراه دارد که حمل آن بر مردی مثل او دشوار نیست، او راه‌های مکه را پشت سر می‌گذارد، از سمت جنوب شرقی، همانجا که امروز شعب علی و خانه خدیجه در آن قرار دارد، به سمت شمال شرقی می‌رود که این کوه در آنجا است. اینک او به دامنه حرا رسیده و از کوه بالا می‌رود. آثار فکر و

ص: ۱۰۸

اندیشه در سیمایش نقش بسته است. از اسباب و سرگرمیهای زندگی، چیزی که از تفکرش بازدارد، یا به چیز تازه‌ای در زندگی متوجهش سازد، پیرامونش به چشم نمی‌خورد.

او با توشه‌اش همچنان به صعود خود ادامه می‌دهد تا به قلّه کوه می‌رسد. در قلّه، اندکی آب باران، در بعضی از چاله‌ها جمع شده است، نزدیک آب و کنار غاری که به فاصله کمی از آن قرار دارد، می‌نشیند، این غار محل خواب و استراحت او است.

محمد- ص- در جستجوی حقیقت هستی

او نگاهی به منظره‌های اطراف خویش، به افقهای دوردست و آفریده‌های خدا می‌افکند، آنگاه نظر خود را برمی‌گرداند و چشمان درشت و زیبایش را می‌بست و به تفکر و اندیشه پیرامون آنچه دیده و شنیده بود فرو می‌رفت. تاریکی شب که فرا می‌رسید و ستارگان در صفحه آسمان می‌درخشیدند، محمد- ص- آنها را از نظر می‌گذراند، به اندیشه فرو می‌رفت و درباره آنها و خلقتشان و خلقت این جهان با عظمت فکر می‌کرد. او پاسی از شب را همین گونه با فکر و اندیشه سپری می‌کرد، در صفحه ذهن و قلبش سخنان قومش را درباره خلقت عالم، خدایان، فرشتگان و آن بتها که مردم می‌پرستیدند، زیر و رو می‌ساخت. او آنچنان غرق فکر و اندیشه می‌شد که خود را فراموش می‌کرد، غذا و خواب، زمان و گذشت زمان، همه را از یاد می‌برد و با تمام وجود، مجذوب حقیقت عالم و جهان هستی می‌گشت. او لحظاتی در غار می‌آسود و به محض آن که بیدار می‌شد، باز به همان فکر و اندیشه فرو می‌رفت.

او پیش از آن که بدین گونه عزلت و گوشه‌گیری گزیند و در حرا به نیایش بپردازد، در بین مردم محبوب بود و به خاطر صفاتی مانند وفاداری، راستگویی و امانتداری، مردم به دیده احترام به وی می‌نگریستند. او به مناسبت نیکی به فرزندان خویش و علاقه به همسرش و دلسوزی به ضعیفان و محرومان، زبانزد همه بود.

محمد در جلسات و گفتگوهای قریش شرکت می‌کرد و در انجمن آنها در «دارالندوه» در کنار کعبه حضور می‌یافت و به سخنانشان درباره تجارت و کار و شغلشان گوش فرا می‌داد و گاه اظهار نظر می‌کرد.

او می‌دید وقتی قریش درباره موضوعی اختلاف نظر پیدا می‌کنند، سراغ بت هُبل

ص: ۱۰۹

می‌روند و به وسیله چوبه‌هایی، با او به رایزنی پرداخته از او کسب تکلیف می کنند! و می‌دید تعداد اندکی از مردم که به حکمت و خوش فکری معروفند، به بت هبل و بتهای کوچکتر، به دیده تردید می‌نگرند و خدایی آنها و عبادتشان را باور ندارند. همچنین می‌دید که گروهی از اهل کتاب، به خاطر بت پرستی عرب، از آنها انتقاد کرده، مسیحیت را ترویج می کنند و از عرب می‌خواهند به دین آنها بگروند.

او چنان از اعماق دل و جان در جستجوی حق و فکر و اندیشه درباره آن بود که اوقاتش فقط در این راه سپری می‌شد و می‌خواست حق را به وضوح و روشنی و بدون هیچ ابهام و تیرگی ببیند.

سرانجام از مردم برید و گوشه‌ای را برگزید، حرا برای او بهترین پرورشگاه روح بود که در آن اسباب رهیابی به حقیقت را آزمایش می کرد تا حقیقت برایش با دقت و روشنی جلوه گر شود. هر سال وقتی که ماه رمضان می‌رسید، به حرا صعود می کرد و با روزه‌داری و بی‌توجهی به متاع دنیا، جلوه حقیقت را در همه آنچه می‌دید و حس می کرد و در آن سوی محسوسات و دیدنیها و شنیدنیها دنبال می کرد. او همچنان به این روال ادامه می‌داد تا آن که حقیقت، حجاب از چهره برداشت و بی‌پرده و روشن، در برابر او تجسم یافت. اینک او حقیقت را در بیداری، همچون روشنایی صبح می‌دید. بدین ترتیب پروردگارش او را تربیت کرد و وقتی که روحش به اوج صافی و کمال رسید، خداوند بر او وحی فرستاد. او فرمان پروردگار را به جان پذیرا شد و تسلیم گشت. آنگاه خداوند به فرمانش داد که مردم را انذار کند و آنان را به راه حق که خود به آن رهنمون شده بود، هدایت کند. او فرمان پروردگار را آشکارا اجرا کرد ومردم را به راه هدایت فرا خواند.

حرکت ما به سوی حرا

آیا چیزی در زندگی می‌توان یافت که به اندازه این پرورشگاه روح، که حقیقت در آنجا بصورت واضح و روشن بر محمد جلوه گر شد، جاذبه داشته باشد؟! من در برابر کوههای متعددی در دنیا ایستاده‌ام که برخی از آنها در اثر زیبایی فوق‌العاده، مرا مفتون خویش ساخته و بعضی دیگر به خاطر بزرگی و عظمت و عجایب خلقت تحت تأثیرم قرار داده است.

ص: ۱۱۰

در کنار برخی بناهای با عظمت که انسانها آنها را برافراشته‌اند، حیرت زده و مبهوت ایستاده‌ام زیرا آنچنان عظمت داشته‌اند که زمین و زمان را تحقیر می‌کردند! در برابر ایستگاههای تحقیقاتی متعددی با شگفت و تحسین ایستاده‌ام که علم آنها را بر پا می‌داشته تا اسرار جهان را در برابر حس انسان واضح‌تر و روشن‌تر سازد، اما هیچ روزی احساسی همچون احساسی که از مشاهده حرا به من دست داد، در خود نیافته‌ام. هر بار در برابر کوه حرا می‌ایستادم، از تماشای این پرورشگاه روح، حالتی به من دست می‌داد که هرگز نظیر آن را از تماشای هیچ منظره‌ای در زندگی، چه منظره عظمت و جلال طبیعت، و چه منظره هنر و ظرافت ذوق انسانی، احساس نکرده‌ام با آن که سادگی آن را می‌دانستم و مطمئن بودم که هر کس بر قلّه آن صعود کند، در آنجا جز آنچه بر بالای سایر کوهها است نمی‌بیند!

سخت احساس علاقه می‌کردم که از این کوه بالا روم و در همان جا که روزی محمد- ص- ایستاده بود بایستم و آنچه از مظاهر خلقت، روزی او تماشا می‌کرد، تماشا کنم و غاری را که او شبها در آن بسر می‌برد و در آنجا فرشته وحی بر او نازل شد ببینم. موضوع

ص: ۱۱۱

علاقه خود را با دوستان در میان گذاشتم. گروهی از اهل مکه اظهار علاقه کردند که با من همراهی کنند تا آنچه را که قبلًا با وجود نزدیکی، ندیده بودند، ببینند.

موعد ما عصر روز جمعه بود. اتومبیل، ما را حرکت داد، وقتی که به مقابل قصر ملک رسید، به سمت چپ پیچید و به طرف چادرهای گروهی از بدویان که در آن حدود برپا شده بود، رفت. بدویان، به علاقه‌مندان قهوه می‌دادند. آنها در اثر شهرنشینی، خصلتهای بادیه نشینی را از دست داده‌اند و در مقابل چیزی که می‌دهند یا خدماتی که انجام می‌دهند، مانند مراقبت از اتومبیلهای مسافران، هنگام صعود به بالای کوه، چیزی می‌گیرند.

صعود به قله حرا

چه می‌بینم؟ هنگامی که حرا را از دور می‌دیدم، مخروطی شکل بود و شباهت زیادی به برجهای ساخت انسان داشت، اینک که نزدیک آن ایستاده‌ام، می‌بینم دامنه‌ای دارد مثل دامنه کوههای دیگر. در دامنه آن، آثار راهی که مردم از آن رفت و آمد می‌کرده‌اند، به چشم می‌خورد، اما قلّه آن مستقیم‌تر و بلندتر از کوههای مجاور است، با این وضع، آیا صعود به قلّه آن دشوارتر نیست؟! در این باره سؤال کردم، همراهان، قضیه را برای من آسان نمودند، کسانی که قبلًا از این کوه بالا رفته‌اند، گفتند: خداوند اسباب سهولت کار را در صعود به این کوه چنان فراهم می‌کند که در مورد هیچ کوهی چنین نمی‌کند. ما بعد از ظهر رفته بودیم، خورشید از سمت مغرب به دامنه کوه که مردم از آن بالا- می‌رفتند، می‌تابید و از این جهت، سایه اطراف آن کمتر می‌شد، و اگر صبح رفته بودیم صعود در سایه، آسانتر می‌شد. همراهانم گفتند: انسان هنگام صعود، در نزدیکیهای قلّه، کوه را دور زده به سایه می‌رسد. از این گذشته هنگام غروب و اندکی پیش از آن، انسان اطراف حرا را تا نقاط بسیار دور دست مشاهده می‌کند در حالی که هنگام ظهر، تابش شدید نور مانع از دیدن آنها می‌شود.

در هر صورت، به دامنه کوه رسیدیم، بالا رفتن را آغاز کردیم، چنان فعال و جدی بالا می‌رفتیم که امید داشتیم تا رسیدن به مقصد، سست و خسته نخواهیم شد؛ چرا خستگی؟ آن کوه چنان ارتفاعی نداشت که انسان از رسیدن به قلّه آن بترسد، ما از همان راه معمولی رفتیم و فقط جوانی از همراهان راه مستقیم را برگزید تا راه کمتری را طی کند. دوستانش هشدارش

ص: ۱۱۲

دادند که با این کار بی‌جهت خود را به زحمت می‌افکند و پیش از رسیدن به قلّه، فرو خواهد ماند، اما او در اثر غرور جوانی، گوش به سخنان آنها نداد و مثل تیر رها شده از تفنگ، از کوه بالا می‌رفت و از ما سبقت می‌گرفت، هر چند وقت یکبار بالای صخره‌ای می‌ایستاد و با پیروزی ما را صدا می‌کرد. کمتر از ربع ساعت بالا رفته بودیم که احساس خستگی کردیم و گفتیم مسافت راه را به اشتباه کمتر حساب کرده‌ایم. همراهان از بدی راه عذر خواستند و گناه را به گردن حکومت وهابیان انداختند که بقعه بالای کوه را خراب کرد و مردم را از رفتن به غار برای تبرک، بازداشت، طبعاً راه بدون استفاده ماند و بدتر شد. قدری که رفتیم احساس خستگی بیشتر کردیم، به سایه صخره‌ای پناه بردیم تا قدری استراحت کنیم. مجدداً به حرکت ادامه دادیم تا آن که باز خسته شدیم، بار دیگر به استراحت پرداختیم. هر وقت به زحمت می‌افتادیم چشمم به قلّه کوه دوخته بقیه راه را با نگاه تخمین می‌زدیم ... (ص ۲۲۸ -۲۳۵)

در قله حرا

... سرانجام به نقطه هموارى که پیش از این قهوه‌خانه در آنجا بوده رسیدیم و بیست متر بالاتر از آن به قله کوه رسیدیم که بقعه در آنجا قرار داشته است. در آنجا تمام فضای پهناور اطراف، در برابر چشمانمان نمایان گشت. این قله، بلندترین نقطه کوه حرا است. وسعت آن کم است و از حدود سی تا چهل متر مربع تجاوز نمی‌کند. اطراف قله باز است و هیچ صخره و هیچ مانعی در برابر دیدگان بیننده‌ای که می‌خواهد اطراف را تماشا کند، وجود ندارد.

سلسله کوههایی که از چهار طرف، حرا را احاطه کرده‌اند، کوتاهتر از حرا به نظر می‌رسند، از این رو همه آنها با تمام دامنه‌ها، دره‌ها، صخره‌ها و همه آنچه در آنها است، در برابر دیدگان تماشاگری که از قله حرا نگاه می‌کند آشکار است. بر سر این قله، فقط آسمان، خیمه برافراشته و هیچ ابری و مهی هر چند رقیق، در اطراف آن نیست و این، وضع منحصر به فردی است که نظیر آن در غیر از کوه حرا کم است. وقتی که در قلّه می‌ایستی، تمام آنچه در اطرافت هست، نمایان می‌گردد، عظمت هستی با تمام شکوه و جلال، خودنمایی می‌کند. وقتی که در آنجا آسمان و کوهها را می‌بینی، به مکه و مسجدالحرام و کعبه و افقهای دوردست می‌نگری، احساس می‌کنی نظاره‌گر آیت خدایی که در پهنه هستی و در کلّ صحنه آفرینش، تجلی کرده

ص: ۱۱۳

است، گویی شاهد سنت تغییر ناپذیر خدایی که با گذشت قرنها و عصرها، دستخوش تبدیل و تغییر نمی‌گردد، وقتی توقفت در آن بالاـ طولاـنی می‌شود و تأملت در پدیـده‌های پیرامونت عمیق‌تر می‌گردد. آیت خـدا در دل و جانت مجسم می‌شود و بر تمام حسّ و درک و شعورت چیره می‌گردد، چنـدان که در آن فنـا می‌شـوی و خـود را از یـاد می‌بری و از خـود بیخـود می‌شـوی و دیگر توجه نـداری که بعـد چه می‌شود، و چه عایـدت می‌گردد! این احسـاس آنگـاه برایم دست داد که بر بالای قلّه حرا ایسـتادم و از فراز آن، محیـط اطراف را نگریسـتم. از «دوربینی» که برای چنین مـواقعی آمـاده کرده بودم، کمـک گرفتم، امـا از دوربین نیز چنـدان کـاری ساخته نبود؛ زیرا دوربین هر چه صـحنه‌های دور را در برابر چشـمانت نزدیک می‌کنـد، عظمت و شـکوه و جلال خلقت خـدا، بیشتر جلوه گر می‌شود. منظره خلقتِ حیرت انگیز کوههـای صف کشـیده که در لابلـای آنهـا هیـچ اثری از حیـات- جز حیات خود آنها- نمی‌بینی، حیات صـخره‌های اخمو و مختصـر علفهای صـحرایی که از شـدّت اخم سـنگها نمی‌کاهـد، و بر حیرت و دهشت تماشاگر می‌افزاید. منظره «کعبه»، این بیت عتیق که همچنان در «ام القری» ایسـتاده است و از زندگی معنوی جهان، از آن هنگام که ابراهیم و اسـماعیل، پایه‌هـای آن را بالا آوردنـد، حکایتها دارد، منظره انبوه مردمان و قافله‌های شتران که در اثر کوچکی جثه‌شان به علت بعد مسـافت، دوربین به زحمت آنهـا را نشـان می‌دهـد. این مردمـان و این قافله‌ها، در کنار کعبه، در راهها وبین کوهها در حرکتنـد ولی نمی‌داننـد که عمر آنهـا در برابر عمر این معبـد کهن (بیت عتیق) و این کوههـا، بسـیار کوتـاه است، نسـل آنها یکی پس از دیگری، می‌آینـد و می‌روند، اما این کعبه همچنان ایسـتاده است، و این کوهها همچنان با آرامش و وقار ایسـتاده‌اند و قرنها و نسـلها را تحقیر می‌کنند! ...

موقعیت غار حرا

... از قله به طرف غار، که پناهگاه پیامبر و محل نیایش او بوده و نخستین بار وحی در آنجا به وی نازل شـده، سـرازیر شدیم. فاصـله بین غار و قلّه، حدود بیست متر است و رسـیدن به آن مسـتلزم عبور از میان دو صخره است که بسیار بهم نزدیکند و انسان، حتی اگر لاغر و باریک باشد، به زحمت از میان آن دو عبور می‌کند. پس از عبور از میان این دو صخره، غار

ص: ۱۱۴

نمایان می‌شود که در یک نقطه گود، بوسیله صخره‌های بزرگ، از قسمتهای دیگر کوه، جدا شده و از همه آنچه در این کوه است، تنهاتر و غریب‌تر است! فضای آن بیش از خوابیدن یک نفر گنجایش ندارد، جوانی که همراه ما بود وارد غار شد و اندکی در آن دراز کشید ولی بیش از یک لحظه دوام نیاورد و برگشت و نزد ما ایستاد. در این فضای موحش، این غار ترسناک، ما را نظاره می‌کند، هر کس که نداند مالک حیات، تنها کسی است که فراتر از ترس قرار گیرد، از این غار وحشت می‌کند. راستی که غار ترسناک است و اگر قلباً آن را مقدس و متبرک نمی‌دانستیم، طاقت ایستادن در برابر آن را نداشتیم و وحشت‌زده فرار می‌کردیم! چگونه می‌توانیم دریابیم در داخل آن چیست؟ زیرا صخره‌های بزرگِ اطراف آن، هیچ منفذی برای تابش نور جز به دهانه غار، باقی نگذاشته است، از دهانه به بعد، تاریک تاریک است و چشم یارای دیدن آن را ندارد. آن سوی صخره‌ها، کوههای سخت و سیاه فام مایل به رنگ سرخ، بر وحشت انسان می‌افزاید.

به قلّه برگشتیم در حالی که دل و جانمان لبریز از هیبت و بیم شده بود، در نیمه راه ایستادم و از هوای دم غروب که لطیف بود، تنفس کردم. استنشاق چنین هوایی، انسان را سر حال می‌آورد و آدمی از تماشای آثار جلال و هیبت در اطراف خویش، سرمست می‌گردد. با خود گفتم: پیامبر اسلام پیش از نبوت، چندین سال ماه رمضان را در همین جا بسر می‌برده.

در این نقطه خلوت و دورافتاده و موحش بوده که در تنهایی بسر می‌برده است، او با تفکر و تأمل خویش انس داشته، در اوراق دلش، این حقیقت والا را که خداوند او را برای ابلاغ آن به مردم، آماده می‌کرده، زیر و رو می‌کرده است. او در این گوشه‌گیری و تنهایی و بریدگی از مردم، نه از کوه می‌ترسیده، نه از غار و نه از وحوش و جانوران! خداوند به کسی که این نقطه سخت وحشتزا را جایگاه خویش قرار داده بود، چه قدر قدرت روحی عطا کرده بود، قدرتی ما فوق قدرت همه مردم و مافوق قدرتی که در کلّ جهان هست! خداوند چنین نیرویی را جز به کسانی که آنها را برای رسالت خویش برگزیده، عنایت نمی‌کند.

به قلّه رسیدم و فنجانی چای (از ظرف چایی که همراه داشتیم) نوشیدم و به دیواری که گویا از بقایای دیوار بقعه ویران شده است، تکیه داده نشستم. این بقعه را وهابیان خراب کرده‌اند تا مردم به آن تبرک نجویند. همراهان، اندکی با من بودند و سپس مرا تنها گذاشته هر

ص: ۱۱۵

کدام به سویی رفتند تا به نقاط مختلف کوه سر بکشند و ویژگیهای آن را ببینند. وقتی تنها ماندم عنان خیال را رها کردم و با بال و پر اندیشه و خیال به گذشته‌ها رفتم. رسول خدا را در برابرم مجسم یافتم گویی می‌دیدم در همان جایی که من نشسته بودم نشسته است و به این جهان هستی که ما را احاطه کرده، با دقت و تأمل می‌نگرد و در دلالتهای آن می‌اندیشد.

چرا اهل مکه در طول ماه رمضان، مثل پیامبر، در حِرا به عبادت نمی‌پردازد؟! مگر نه این است که پیامبر برای ما مسلمانان الگو و اسوه بود؟!

آیا جایی یافت می‌شود که شخص گوشه‌گیر را مثل حِرا، در فکر و اندیشه یاری کند؟! حِرا از غوغا و جنجال حیات دور است، اما به حیات و آنچه در آن است نزدیک. در اینجا انسان هر قدر بخواهد، در خود فرو می‌رود و هر چه بخواهد با جهان هستی و مخلوق خدا ارتباط می‌یابد.

اینجا صومعه‌ای نیست که ما را از حیات و حیات را از ما جدا کند، ما بر فراز حِرا، در یک سلول زندان نیستیم که دیوارها، اطراف ما را گرفته باشند، اینجا غاری به آن معنا هم نیست که در دل سنگها باشد. اینجا در واقع یک رصد خانه است که افلاک حیات را مطالعه می‌کند.

خورشید هنگام طلوع، بر بالای آن قرار می‌گیرد و هنگام غروب چهره برمی‌تابد، شبها ستارگان برفراز آن می‌درخشند، ماه شب چهارده، در آسمان می‌لغزد، شهابها سقوط می‌کنند و ابرها سر به هم می‌سایند؛ حِرا شاهد همه این صحنه‌ها است. انسانهای گوشه‌گیر، کجا چنین جایی گیر می‌آورند که تا این حدّ غذای روح و موجبات تفکر و اندیشه، در آن فراهم باشد؟! ...

چرا مسلمانان مکه و دیگر مسلمانان که برای حج و عمره عازم مکه هستند، به پیروی از پیامبر، به این تمرین عقلی و روحی، تمایل نشان نمی‌دهند، در حالی که بزرگترین تأثیر را در تهذیب نفس دارد، و نتایج علمی و معرفتی نیز در بردارد که به گوشه‌هایی از آنها اشاره کردیم. کدام تهذیب نفس است که همچون ارتباط انسان با جهان هستی در نقطه‌ای بریده و بلند مثل حرا اثر داشته باشد؟! ارتباطی که انسان در پرتو آن، به مرحله‌ای، فوق نیازهای عادی زندگی قدم می‌گذارد .... (ص ۳۹- ۳۵)

ص: ۱۱۶

ص: ۱۱۷

جاریهای حج

ص: ۱۱۸

وضع کتاب و فرهنگ در عربستان

محمدعلی مهدوی‌راد

این نگاه گذرا در سال ۱۳۷۲ برای نشر در مجموعه‌ای که عنوان سفرنامه‌ای جمعی داشت بر اساس یادداشتهایی که در گشت و گذار در کتابفروشیها و مراکز نشر سعودی فراهم آورده بودم، قلمی شد ولی نشر نیافت. اکنون به این صورت عرضه می‌شود، خواننده خوب است به تاریخ نگارش آن توجه کند.

عناوین کتابهای نشر یافته در سالهای اخیر در عربستان سعودی، نشانگر تحوّل مطبوعاتی و فرهنگی این دیار است. جلب و جذب متفکّران و اهل قلم کشورهای اسلامی و نشر آثار آنان در عربستان، به این تحوّل و گستردگی یاری شایان توجهی رسانده است. بر روی هم، سرعت قابل ملاحظه‌ای در گستراندن ابعاد پژوهش و نشر در پهنه فعالیتهای فرهنگی می‌توان دید. چرایی این مسأله نیز قابل توجه است. یکی از استادان دانشگاه که آگاهیهای شایسته‌ای از چگونگی نشر در جهان عرب دارد، ضمن گزارش کیفیت کتاب و نشر در عربستان به عوامل و زمینه‌های این تحوّل، بدین سان پرداخته است:

به نظر می‌رسد که دولت عربستان از دو جهت مجبور است که به این کار؛ یعنی پخش و نشر کتاب روی بیاورد:

ص: ۱۱۹

۱- جهت نخست آن که سعودی‌ها در جبهه سیاسی یارای مقابله با جمهوری اسلامی و جهان اسلام را در خود نمی‌یابند؛ در نتیجه برای این که در مسیر سیاست خارجی بین‌المللی خود دچار مشکل نشوند و تناقض قول و عمل را برای جهانیان آشکار نکنند، از این کار؛ یعنی تبلیغ رسمی مستقیم تحاشی می‌کنند.

۲- جهت دیگر این که سعودیان از نفوذ بیش از حدّ مُفتیان و مبلغان وهابیت ناخرسندند و برای آن که، توازن حفظ سلطه را برای خویش مصون دارند، مجادله‌ها و شعارهای توخالی و سرگرم کننده نجدیان را به آنان سپرده‌اند تا در نتیجه، هم حکومت را از دخالت آنان دور نگهدارند و هم برای مماشات سیاسی در صحنه سیاست جهانی پیوسته برای خود دری مفتوح نگهدارند؛ از این روی و با انتخاب چنین رویه‌ای، به صحنه فرهنگی و علمی عنایت خاص مبذول می‌شود.

البته نباید از نظر دور داشت که سعودیان اکنون داعیه رهبری جهان اسلام را دارند، آنان با فراخوانی بسیاری از متفکران و گسترش دامنه نشر، در جهت حاکمیت فکری جهان اسلام نیز گام برمی‌دارند و این شاید مهمترین و یا یکی از مهمترین عوامل رویکرد اینان به فرهنگ و کتاب باشد.

نگرش کوتاهی به محتوای آثار نشر شده، نشان می‌دهد که جهت‌گیری کلی آثار نشر یافته؛ اعم از تحقیق متون، تصحیح آثار کهن و تک‌نگاریهای موضوعی، بیشتر بر محور اندیشه حاکم، سلفی‌گری تنگ اندیشانه و وهابی‌مآبی موجود دور می‌زند. تحقیق و نشر آثاری مانند کتاب «التوحید» ابن خزیمه، «العظمه» ابوالشیخ و ... در جهت یاد شده است. البته در کنار این مجموعه، آثار مهم تاریخی، رجالی و تفسیری دیگر نیز نشر یافته است.

نگارش آثاری مانند «صفات اللّه بین الاثبات و التأویل» و «رؤیهٔ اللّه» که از آثار نشر یافته «جامعهٔ امّ‌القری» است و ... نیز با این آهنگ به قلم آمده است.

می‌توان گفت که نویسندگان سعودی حضوری جدّی در صحنه اندیشه و فرهنگ دارند، امّا باز هم در جهت به اصطلاح سلفی‌گری و دفاع از موضع سلف و برنتابیدن سخن نو و اندیشه تازه و گر چه در چگونگی میراث گذشته باشد.

موضع‌گیری تندی در این آثار درباره دگراندیشان به روشنی پیداست، نقدهای تند علیه «ناصرالدین البانی»- که از سلفیان شام و مخالف اینان است- نشانگر این جریان تواند بود.

ص: ۱۲۰

تجدید نظر در تفکر دینی و طرحی نو درانداختن در ساختار فکری موجود را نیز هرگز برنمی‌تابند و گرایش‌هایی از این دست را در قالب‌های گونه‌گونی محکوم می‌کنند؛ و گاهی با تیغ بی‌دریغ تکفیر گردن می‌زنند.

در این میان کسانی که در بازسازی اندیشه دینی، به عقل بهره‌ای دهند نیز سالم از میان در نخواهند رفت و نیز کسانی که به شیعه به عنوان مذهب اسلامی بها دهند. یکی از نمونه‌های عینی این ماجرا، نقد و اعتراض اینان به محمد غزالی نویسنده پرآوازه مصری، بویژه کتاب وی با عنوان «السنهٔ النبویهٔ بین اهل الفقه و اهل الحدیث» است، نویسنده‌ای به نام «سلمان بن فهد العوده» بدان نقدی نگاشته است با عنوان «حوار هادئ مع محمد الغزالی، وقفات مع کتاب السنهٔ النبویه ...» و «دارالوطن» در ریاض آن را منتشر کرده است.

بیت‌الغزل این اثر در نقد غزالی بهایی است که او در تحلیل نصوص به علم و عقل داده است و موضعی است که وی درباره شیعه داشته است. او ابتدا سخن غزالی را نقل می‌کند که نوشته است:

«شیعه با جمهور مسلمانان در اصول بنیادی دین تفاوت جوهری ندارد و ...»

و آنگاه با تکرار آنچه بارها و بارها غوغاسالاران علیه شیعه تکرار کرده‌اند می‌نویسد:

با شیعه به هیچ روی نمی‌توان کنار آمد؛ چرا که آنان در مسائل بنیادی مربوط به قرآن، توحید، صفات خدا، فقه و اصول فقه با اهل السنهٔ و الجماعه (بخوان:

سلفی‌گری وهابی‌مآبانه) در تضاد و اختلاف است. (کتاب پیشگفته، ص ۷۱- ۷۰)

نمونه روشن دیگر، کتابی است با عنوان «البیان لأخطاء بعض الکتّاب». این اثر را صالح بن فوزان بن عبداللّه الفوزان یکی از استادان دانشگاههای این دیار نگاشته است. این کتاب یکسر به دفاع از سلفی‌گری پرداخته و ظاهر گرایی خشک و تنگ‌مایه را، اسلام ناب معرفی کرده است، و با این نگرش آثار بسیاری از عالمان و مفکران معاصر اهل سنت را نقد کرده است. به مثال او از مقاله‌های شیخ محمد علی صابونی- از عالمان حلب که اینک در مکه و از استادان دانشگاه است- برآشفته است که چرا در شماره‌های مجله «المجتمع» به مقاله‌هایش عنوان «عقیدهٔ اهل السنه فی میزان الشرع» داده است. به دیده او عقیده «اهل السنه» صحیح و استوار است و این عنوان نشانگر ارزیابی در صحت و سقم آن است و درست

ص: ۱۲۱

نیست. به دکتر سعید رمضان بوطی نویسنده پرآوازه سوری و کتابش «السلفیّه مرحله زمنیّه» هجوم برده که چرا «سلفیّه» را مرحله‌ای تاریخی پنداشته و در چگونگی و چندی و چونی آن سخن گفته و چون و چرا درباره آن را روا دانسته است، و چرا شیعیان را با اعتقاد به «عصمت» علی-ع- تکفیر نکرده و گفته است: «اینگونه باورها باعث خروج از دین نمی‌شود.»

و به دکتر احمد جمال‌العمری انتقاد کرده که چرا، زیارت قبور صالحان را یکی از سنتهای اسلامی تلقی کرده و نوشته است که پیامبر بدان امر می‌کرده و اصحاب را به زیارت قبور نیکان فرا می‌خوانده است.

در این کتاب با همان دو جهت‌گیری یاد شده، آثار محمد ابوزهره، شیخ محمد مجذوب، محمد عبده یمانی نویسنده «علّموا اولادکم حب رسول اللّه» و ... نقد شده است.

در کشور عربستان تک‌نگاریهای مختلف درباره مسائل فقهی نیز رو به افزایش است.

در مسائل تئوریک فقهی و اصول فقهی نیز عناوین قابل توجهی دیده شده. نشر مجله «البحوث الفقهیه» که مباحث بسیار نو و مورد ابتلای جهان اسلام را طرح می‌کند جالب است، گو این که این مجموعه حاصل رایزنی و همکاری فقیهان و عالمان بیش از هفتاد کشور اسلامی است و نتیجه جلسات کنفرانس «المجمع الفقهی الاسلامی» می‌باشد ولی نشر آن در این دیار می‌تواند به فضای اندیشه کشور یاری رساند و زمینه‌های تحقیق در مسائل فقهی را بگستراند.

هیأت ظاهری کتابها نیز جالب و چشم‌نواز است، در این جهت نیز گویا ساخت و پرداخت زیبا را از کشورهایی چون لبنان وام گرفته و گسترانده‌اند. گسترش مراکز نشر و فروش در مدینه نیز چشمگیر بود. یکی از استادان آشنا به مسائل نشر در جهان عرب نوشته‌اند: یاد دارم که در مدینه سال ۶۳ جز چند کتابفروشی، آن هم تنها با فروش و عرضه کتابهای چاپ لبنان و مصر و در سطحی ناقص و محدود یافت نمی‌شد. ولی اکنون در همین محدوده حرم و در خیابان ابوذر و عبدالعزیز چند کتابفروشی بزرگ که هم ناشرند و هم کتابفروش، تأسیس شده است. حتی کیفیت حروفچینی و صفحه‌بندی و طراحی جلد و صحافی فنی هم کاملًا رشد کرده است.

احیای متون فقهی، تفسیری و کلامی، چنانکه پیشتر گفتیم بسیار گسترده است و در

ص: ۱۲۲

این توجه، عالمانی که بگونه‌ای پی ساختهای فکری جریان وهابی گری را شکل می‌دهند، سهم بیشتری دارد، آثار ابن تیمیه، ابن قیم و ... اینگونه است. «بدائع‌التفسیر» پژوهشـهای تفسیریِ پراکنده ابن قیم است در میان آثارش، که جمع و تدوین شده است در ۵ جلد نشر یافته است، و دیگر آثار ...

در مجموعه‌های انتشاراتی مکه و مدینه نشـر آثار جهان عرب بویژه مصر و لبنان و سوریه نیز وسیع و قابل توجه بود. به هر حال آنچه یاد شـد، برای کسانی که به مسائل فرهنگی جهان اسـلام به جدّ می‌اندیشـند، تأمل برانگیز است. گسترش مسائل فرهنگی و علمی از این دیـدگاه با تنگ‌مایگی و سـطحی انـدیشه بویژه در مسائل کلامی و مطالب بنیادی دین، می‌توانـد پی‌آمـدهای سوئی بر تفکر در جهـان اسـلام داشـته باشـد. نمونه‌هـایی از این تأثیر هم‌اکنون در برخی از جوانان تحصـیل کرده در این دیار- بومی و غیر بومی آن- دیده می‌شود.

به گفته یکی از فاضلان:

این تصـمیم (گستراندن فضای نشـر فرهنگ در عربستـان) زیانهای غیر قابل جبرانی خواهـد داشت. نخست این که آزاداندیشـی که خصـیصه تمدن و فرهنگ اسلامی است و این امر در طول تاریخ اسلام، گاه در بغداد، گاه در بصره، گاه در مصر، گاه در نیشابور و گاه در اصـفهان رخ می‌نموده است، از صـحنه انـدیشه اسـلامی تا حـدودی رخت خواهـد بست و نیز اندیشه‌های راهگشا و کارساز، ورای مجادله‌های فرقه‌ای و کلامی و عقیدتی، جای خود را به بحث‌های کینه‌توزانه و تفرقه‌افکنانه در دوران امت اسلامی خواهد داد و این خود خسارتی است.

کتابهای ضد شیعی در عربستان

مظلـومیت شـیعه در گسـتره تاریـخ اسـلام قصه پر غصه تاریـخ اسـلام و مسـأله همیشه تـازه آن بوده است. اتهامـات متوجه به آن، از خاسـتگاه آن گرفتـه تـا مبـاحث کلامـی، فقهی و اخلاـقی را شامـل می‌شـده اسـت. کسـان بسـیاری در راه دفـاع از فرهنـگ تشیّع و پاسـخگویی به اتهامات شـهد شهادت نوشیدند و جهل‌مداران فراوانی با این پندارهای ناصواب، بسیاری را علیه شیعه شوراندند. مکه و مدینه سـرزمین وحی و جایگاه تابش‌های انوار الهی است. در این سرزمین نیز شیعه هماره مظلوم بوده است، حوادثی که علیه شیعه در این دیار رخ داده است، نیز فصل

ص: ۱۲۳

جانسوزی از تاریخ اسلام را تشکیل می‌دهد. در گشت و گذاری که در کتابفروشیهای این دیار داشتیم عناوین گونه‌گونی علیه شیعه دیدیم که پس از این می‌آوریم. سالها پیش در مسجدالنبی با جوانی «احسائی» آشنا شدم که نسبت به مسائل جهان اسلام آگاهی‌های جالبی داشت و به وظایف اسلامی و فرهنگی خود کاملًا آشنا بود، و از جریانهای فرهنگی، سیاسی و انقلابی ایران نیز آگاهی‌هایی داشت و درباره مسائل فرهنگی عربستان نیز دارای اطلاعاتی سودمند بود، می‌گفت:

در مدارس و دانشگاه‌های اینجا کینه شیعه را درس داده و چهره‌ای به تمام معنا وارونه از آن جلوه می‌دهند.

این مطلب کاملًا درست است، اخیراً کتابی با عنوان «الموسوعهٔ‌المیسره، للأدیان و المذاهب المعاصره» نشر یافته است. این کتاب دائرهٔ‌المعارف واره‌ای است که ادیان و مذاهب و جریانهای فکری گونه گون را برای تدریس در دانشگاه نوشته است و دانشگاه مدینه آن را چاپ کرده است.

در این کتاب چهره‌ای که از شیعه نمایانده، یکسر وارونه است و منابع و مصادری که در پایان مقاله ارائه شده، بعضی در نقد و ردّ شیعه است، و حتی به یک کتاب شیعی استناد نشده است.

از شیعه چهره‌ای مخالف اسلام ترسیم کردن و مردم عادی و دانش‌پژوهان را از ارتباط با آنان برحذر داشتن، شیوه عام جریان فکری این دیار است. گفتگوی تأمل برانگیز ذیل می‌تواند دلیلی بر این مدعا باشد. کارمندی از وزارت نیرو یکی از عالمان را در یکی از خیابان‌های مدینه سوار می‌کند و از او می‌پرسد: در ایران غیر از مذهب جعفری مذاهب دیگر هم تدریس می‌شود؟ وی پاسخ می‌دهد: که چنین است آنان مدرسه دارند. نه تنها مذاهب اربعه که اقلیتهای مذهبی نیز در ایران آزادانه و در چهارچوب مقررات فعالیت می‌کنند. او شگفت‌زده می‌شود و می‌گوید: ما در این دیار حق دیدار با شما را نداریم و از این روی از آنچه در ایران می‌گذرد ناآگاهیم.

جوانی از یوگسلاوی پیشین که در مدینه مشغول تحصیل بوده، ضمن مراجعه به برخی از عالمان شیعه ایرانی، از آنان درباره سبّ و شتم شیعه نسبت به اصحاب پیامبر،

ص: ۱۲۴

تحریف قرآن و نقش عقل در شیعه سؤال می‌کند. او از این که در دانشگاه حقایق را به وی وارونه القا کرده بودند، ناراحت بود. برخورد تند و بی‌پایه برخی از خطیبان در خطبه‌های نماز جمعه، نشانگر نگاه وارونه اینان به شیعه و اندیشه آنان است و نیز تعلیمات تحریف‌گرانه‌ای که در صفحه ذهن اینان نقش بسته است. گزارش زیر نمونه‌ای از اینگونه داوریها و برخوردها است:

یکی از شبها که به مسجد عمر بن خطاب شارع شیخ عبداللَّه خیاط برای نماز جماعت رفته بودم. بعد از نماز مغرب مشاهده کردم که خطیبی جوان، پشت تریبون ایستاد، پس از این که شرافت مکانی مکه و شرافت زمانی ایام ذی حجه را بیان کرد، اشاره به تولّی و تبرّی نمود و با زمینه‌سازی و مقدمه‌ای چند دقیقه‌ای گفت: مردم! چرا غافلید؟ چرا تولی و تبری را از دست داده‌اید؟! تولی دوستی پیامبر و اصحاب کبار او و تبری تنفر و بیزاری جستن از دشمنان آنهاست، متأسفانه در این بلد امین که نباید کفر باشد، کافرانی که دینشان تقیه است معتقدند جبرئیل امین خیانت کرده و بجای این که وحی را به علی-ع- نازل کند به محمد- ص- نازل کرده است و علی-ع- باید پیامبر می‌بود. و معتقدند که سبّ و لعن وزراءالرسول ابوبکر و عمر واجب است. او با لحن خاص و تحریک کننده و با هنرنمایی خاص در فنّ خطابه، اعلام کرد:

آیا کسانی که به وزراءالرسول لعن می‌کنند کافر نیستند؟ اگر از آنها راجع به ابوبکر و عمر سؤال شود می‌گویند: رضی اللَّه عنهما و پشت سر آنها را لعن می‌کنند. آیا اینها کافر نیستند؟ آیا کسانی که به ام المؤمنین عایشه تهمت زنا می‌زنند و او را زانیه می‌دانند! و لعن می‌کنند در حالی که قرآن او را مبرّا دانسته (و اشاره به آیه افک در قرآن کرد) آیا اینها کافر نیستند؟! حال می‌خواهید بدانید اینها کیستند؟ اینها کسانی هستند که در صفوف نماز جماعت شما شرکت کرده و کنارتان می‌نشینند و دینشان تقیه و نمازشان منافقانه است. اینها اشدّ کفراً و نفاقاً می‌باشند و سپس بطور صریح گفت: رافضه را می‌گویم. اینها کافرند! شیطانند! خذلهم اللَّه، قاتلهم اللَّه! آنها شما را قبول دارند و نه دین شما را. و برای مصلحت و از روی نفاق در نماز شما شرکت می‌کنند. مردم! دوستان! چرا شما ساکتید در مقابل لعن کنندگان به وزراءالرسول؟

دوستان! با اینها معامله نکنید و آنها را از جمع خود بیرون کنید. آیا بعد از این صحبتها باز هم امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنید؟ و با این کافران کنار می‌آیید؟ اینجا بلد امن

ص: ۱۲۵

است. سرزمین با شرافت مکه است و جای کفار نیست! و سپس با اشاره به ایام ذی حجه و اهمیت آن مطالبی را بیان کرد و صحبت را خاتمه داد.

وضعیت مجلس بسیار استثنایی و جنجالی شده بود و با مهارت خاصی که در خطابه داشت مجلس را به خود متوجه کرده بود. زمینه برای بحث مناسب نبود، با روحانیون دیگری که در مسجد بودند قرار گذاشتیم که در چگونگی برخورد منطقی صحبت کنیم که بعداً با امام جماعت یکی دیگر از مساجد، که مصری‌الاصل و ظاهراً جوانی مؤدب و بشاش و خوش برخورد بود، صحبت شد و او اظهار نگرانی و تأسف نمود بسیار و گفت: ما همه با یکدیگر برادریم، این حرفها صحیح نیست و ....

چهار روز بعد از این قضیه برای نماز صبح با لباس و عمامه به مسجد عثمان رفته بودم که خطیب یاد شده برای نماز به آن مسجد آمده بود. در پایان نماز با امام جماعت دست داده خداحافظی کردم، در این هنگام ناگهان، آن شخص (خطیب) خطاب به امام جماعت فریاد برآورد که: «لا تسلّموا علی الشیاطین، انّهم شیاطین!» وقتی پرسیدم: لماذا؟ بر خشونت افزود و ....

روزی به دیدار مزار شهدای احد رفتیم، برای بررسی دقیق محل وقوع نبرد و مسائل پس از آن، با دانشجویی به گفتگو نشستیم. او توضیحات جالبی درباره احد و کوههای آن ارائه داد، پس از آن که فهمید ما شیعه هستیم و ایرانی، پرسید:

آیا درست است که شیعیان به فرزندی از علی-ع- معتقد هستند بنام مهدی، که به سردابی رفت و دیگر برنیامد و در آخرالزمان خواهد آمد؟ و آیا درست است که شما معتقدید جبرئیل در ارائه وحی خیانت کرده و به جای علی به پیامبر وحی را ابلاغ کرده است؟ و درست است که شما عقیده و کتابهای خود را مخفی نگاه می‌دارید و از این که کسی بدان آگاهی یابد جلو می‌گیرید؟ (این را یکی از اساتید در دانشگاه به ما می‌گفت.)

اینها همه اتهامات واهی بسیار کهنه و زنگ زده‌ای است که هر روز به وسیله نشخواران جهل جویده و ارائه می‌شود. دوستان به وی جوابهای لازم را دادند، او در پایان گفت:

حقیقت این است که من از شیعه چیزی نمی‌دانم و با این که حدود ۲۰ کتاب درباره

ص: ۱۲۶

عقاید فرق خوانده‌ام از شیعه اطلاعات درستی ندارم و آنچه می‌دانم، از منابع غیر شیعی است.

این دیدار گویای آن است که در محیط تعلیمی و فرهنگی این دیار، درباره شیعه چه می‌گذرد، و عقاید شیعیان چگونه به دانشجو القا می‌شود.

با توجه به آنچه آمده- که نمونه‌ای است اندک- می‌توان فهمید که نشر آثار علیه شیعه در این دیار طبیعی است، کتابهایی که ذیلًا می‌آوریم، برخی سالها پیش چاپ شده، برخی دیگر چاپ سال جاری است و همه نشانگر کین‌توزی، و عصبیت پراکنی علیه شیعه است.

کتابهای احسان ظهیر الهی از جمله:

۱- الشیعه و اهل البیت؛ ناشر: اداره ترجمان السنه، لاهور پاکستان، توزیع: الجامعهٔ الاسلامیه، المدینهٔ المنوره.

۲- الشیعه و القرآن؛ ناشر: اداره ترجمان السنه، لاهور پاکستان، توزیع: الجامعهٔ الاسلامیه، المدینهٔ المنوره.

۳- الشیعه و التشیع (فرق و تاریخ)؛ ناشر: اداره ترجمان السنه، لاهور پاکستان، توزیع:

الجامعهٔ الاسلامیه، المدینهٔ المنوره و ....

و کتابهایی چون:

۴- الشیعه و تحریف القرآن؛ محمد مال‌اللَّه.

۵- کلمات فی کشف أباطیل و افتراءات؛ عبدالفتاح ابو غُدَّه، الاستاذ فی الدراسات العلی فی قسم السنه بکلیهٔ التربیه بجامعهٔ الملک سعود بالریاض.

۶- و جاء دور المجوس؛ عبداللَّه محمد الغریب.

کتابی است سرشار از دروغ و آکنده از تهمت و ....

۷- سراب فی ایران؛ دکتر احمد الأفغانی، به زبان انگلیسی.

۸- و جاءوا یرکضون؛ ابوبکر جابر الجزائری. مهلًا یا دعاهٔ الضلاله، المدرس بالجامعه الاسلامیه، الواعظ بالمسجد النبوی الشریف.

۹- حوار هادئ بین السنهٔ و الشیعه؛ عبداللَّه بن سعید الجنید.

۱۰- مسألهٔ التقریب بین الشیعهٔ و السنه؛ ناصر بن عبداللَّه بن علی القفاری، دار طیبه.

۱۱- تبدید الظلام و تنبیه النیام الی خطر التشیع علی المسلمین و الاسلام؛ ابراهیم

ص: ۱۲۷

سلیمان الجبهان.

۱۲- بطلان عقائد الشیعه و بیان ضیق معتنقیها و مفتریاتهم علی الاسلام من مراجعهم الأساسیه؛ محمد عبدالستّار التونسی.

۱۳- الشیعه و المتعه؛ محمد مال‌اللّه.

۱۴- عقیدهٔ الامامیه عند الشیعه الاثنی عشر، دراسهٔ فی ضوء الکتاب و السنه؛ السالوس، مکتبهٔ ابن تیمیه.

۱۵- الخطوط العریضه؛ محب‌الدین الخطیب.

این اثر از دیرینه‌ترین آثار علیه شیعه در این قرن است و عالمان شیعه آثار منقدانه‌ای علیه آن نگاشته و بافته‌هایش را رشته کرده‌اند اما باز هم سعودی هر سال چاپ و نشر می‌کند.

۱۶- الثورهٔ الایرانیه فی میزان الاسلام؛ الشیخ محمد منظور النعمانی.

۱۷- بین الشیعه و اصوله، دراسهٔ مقارنه فی التفسیر؛ علی السالوس.

۱۸- عبداللّه بن سبأ و أثره فی احداث الفتنه فی صدر الاسلام؛ سلیمان بن حمد العود.

و کتابهایی دیگر چون:

۱۹- رجال الشیعه فی المیزان؛ ۲۰- الشیعه و السنه؛ ۲۱- احوال اهل السنه فی ایران؛ ۲۲- الشیعه فی المیزان؛ ۲۳- التحذیر من البداء؛ ۲۴- النهی عن سبّ الأصحاب؛ ۲۵- النبذهٔ الشریفه فی الردّ علی القبوریین؛ ۲۶- بین الشیعه و السنه؛ ۲۷- ما یجب أن یعرف المسلم عن عقائد الروافض الامامیه؛ ۲۸- أضواء علی الشیعه؛ ۲۹- الخمینی و الوجه الآخر؛ ۳۰- مسألهٔ التقریب بین أهل السنه و الشیعه؛ ۳۱- السنن و المبتدعات؛ ۳۲- رساله فی تحریم اتخاذ الضرائح؛ ۳۳- التشیع بین مفهوم الأئمه و المفهوم الفارسی؛ ۳۴- صورتان متضادتان عند أهل السنه و الشیعه؛ ۳۵- الجواب الباهر فی زوار المقابر؛ ۳۶- الشیعه و تحریف القرآن؛ ۳۷- نقد ولایهٔ الفقیه؛ ۳۸- الموازنه بین السنه و الرافضه؛ ۳۹- الفرقان بین الحق و الباطل؛ ۴۰- رسالهٔ الرد علی الرافضه؛ ۴۱- أباطیل یجب أن تُمحی من التاریخ؛ ۴۲- الخمینی بین التطرّف و الاعتدال؛ ۴۳- المؤامرهٔ علی الکعبه من القرامطه الی الخمینی؛ ۴۴- بطلان عقائد الشیعه و أهل البیت؛ ۴۵- بین الشیعه و أهل السنه؛ ۴۶- تحذیر الساجد من اتخاذ القبور مساجد؛ ۴۷- نکاح المتعه فی

ص: ۱۲۸

الاسلام؛ ۴۸- البیّنات؛ ۴۹- اصول مذهب الشیعه.

آنچه در این صفحات آمد نگاهی بود گذرا به چگونگی کتاب و فرهنگ «عربستان سعودی» نگاهی تفصیلی و تحلیل درباره آن زمینه‌ها، چگونگی‌های محتوا و نشر توزیع گسترده و اهداف آن و فرآیند این تلاش در عمده مقاله‌ای مفصل است.

ص: ۱۲۹

گزارش آماری عملکرد اجرایی حج ۷۴

ص: ۱۳۰

ص: ۱۳۱

ص: ۱۳۲

ص: ۱۳۳

ص: ۱۳۴

ص: ۱۳۵

ص: ۱۳۶

ص: ۱۳۷

خاطرات

ص: ۱۳۸

از مدینه تا امّ القرای جهان اسلام

سید محمد باقر حجتی

به سوی «بورکینافاسور» و «موریتانی»

هر چند ما را در مدینه به این سرزمینها راهی نبود؛ اما راه برای دیدار تنی چند از مردم چنان دیارهایی، گشوده بود:

* بورکینافاسور

ساعت حدود یازده صبح همین روز ۳/ ۲/ ۱۳۷۴ سه تن از مردم کشور «بورکینا فاسور» نزد ما آمدند. کشوری که با جمعیتِ سیزده ملیونی، شش ملیون مسلمان در آن به سر می‌برند، و پیرو مکاتب مختلف صوفیه؛ از قبیل: «تیجانیه»، «قادریه» و جز آنها می‌باشند که باید گفت اینان به تعبیر احادیثِ شیعه «ایتام آل محمد- علیهم السلام-» هستند که به علت نداشتن سرپرستی با کفایت، مأمنی استوار برای عقاید خود نیافتند و سرانجام به چنان مکاتبی پناه آوردند.

این سه تن از پیروانِ مکتبِ «قادریه» بودند، و علاوه بر زبانِ بومی، فقط با زبان فرانسوی آشنایی داشتند، اطلاعات آنها درباره انقلاب اسلامی، و ام‌القرای اسلام بسیار اندک

ص: ۱۳۹

و گرفتار ابهام بود، با این که یکی از آنها حرفه معلمی را به عهده داشت، آگاهیهای وی در این زمینه در سطح نازلی احساس می‌شد. علاوه بر این، وضع ظاهر آنها از فقر و تنگدستی شدیدی حکایت می‌کرد. پیداست که استکبار و استدمارِ جهانی در دنیای معاصر- چنانکه در گذشته- هنوز ترکتازانه و چموشانه و افسار گسیخته، توسنی خود را در مکیدنِ خون مستضعفان، بویژه مسلمین بی‌پناه جهان سرسختانه ادامه می‌دهد، و بیش از پیش در ربودنِ توان آنها گستاخانه به ستم‌رانی خود دست می‌یازد و ما این حقیقت را آشکارا در چهره این سه تن می‌خواندیم و با دیدار امثال اینگونه مردم بر مراتب تأثر و فسردگیِ خاطرمان افزوده می‌شد که چرا اینهمه مسلمانانِ جهان به پا نمی‌خیزند و دمار از استدمارمداران بر نمی‌آورند، و این مردمِ معصوم و بی‌گناه و بی‌نوا را از یوغ طاعت شیطان بزرگ و کوچک نمی‌رهانند!

* موریتانی

شش تن از ساداتِ موریتانی در همین روز نزد ما آمدند و اظهار داشتند از سلاله رسول اللَّه- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- می‌باشند. آنها در این دیدار کوتاه، به ما یادآور شدند که حدود دویست هزار تن از «شرفا/ سادات» در میان مجموع نفوسِ «موریتانی» در این کشور مقیم هستند.

این بنده در گزارش سفری که به مغرب داشتم در مورد کتابخانه‌ها و نسخه‌های خطی «موریتانی» و ممالك دیگر اسلامی، اطلاعاتی را در اختیار علاقه‌مندانِ به این دست از مطالب، قرار دادم که در شماره ۵۵ و ۵۶ مجله «مقالات و بررسیها» (صفحه ۱۴۳ تا ۱۷۳) چاپ و منتشر شده است.

گینه

بامدادان روز دوشنبه ۴/ ۲/ ۱۳۷۴ ه. ش. یکی از دانشمندان کشور گینه- که امام جماعت مسجدی در شهر «بُکَیْ» از شهرهای گینه بود- به ملاقات ما آمد. وی که دلباخته و دلداده انقلاب اسلامی و حضرت امام راحل- طیّب اللَّه رمسه- و مقام معظم رهبری بود خشم و نفرت زیادی نسبت به صدام در دل داشت. او می‌گفت در زمان جنگ تحمیلی، همواره دعا می‌کردم و از خدا می‌خواستم که صدام در این جنگ مغلوب، خوار و ذلیل گردد؛ چرا

ص: ۱۴۰

که با کشوری که برای احیای اسلام و قرآن و سرفرازی و عزّت مسلمانان قیام کرده، با تحریک دشمنان اسلام، جنگ با آن را آغاز کرد؟ دعای ما مؤثر واقع شد، و صدامیان و محرکانِ او در برابر صلابت و پایمردی ملت جمهوری اسلامی ایران سرافکنده شدند. در حال حاضر دولت عراق با وضع پریشانی دست به گریبان است که مردم آن سامان به علت ندانم کاریهای او، در شرایط اسف‌باری به سر می‌برد [هم‌اکنون آردی که نان مردم بی‌نوای عراق را می‌پردازد، معجونی از آرد متعارف و سوده و نرمه شده هسته‌های خرما است که آن هم با بهای سنگینی به دست مردم می‌رسد. در مملکتی که زمانی دینارش معادل حدود سه دلار بود، آنچنان سقوط کرد که باید مردم آن یکهزار و چهارصد و پنجاه، تا یکهزار و پانصد دینار بپردازند و در برابر اینهمه دینارها، یک دلار دریافت کنند! عدّه‌ای از عراقیان که از راه دیگری جز عراق به حج آمده بودند، اظهار می‌کردند: صدام سفر حج را امسال ممنوع ساخت و گفت نباید پول مملکت در خارج عراق هزینه شود، و ما از طریق دیگر به این دیار آمده‌ایم.]

در میان دیدار کنندگان و واردین، این مرد گینه‌ای، آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی و ملّا و دانشمند به نظر می‌رسید که اطلاعات دقیق‌تر و گسترده‌تر از دیگران در اختیار داشت.

نیجریه

در همین روز (۴/ ۲/ ۷۴) یکی از مردم نیجریه با ما دیدار کرد. او می‌گفت دارای پنج فرزند است که همگی در سطوح و مقاطع مختلف، حافظ کل و یا قسمتهایی از قرآن کریم هستند و می‌خواست با لسان حال به ما خاطر نشان سازد که ما نیز مانند شما به قرآن کریم دلبستگی داریم و بدینسان، نهضت و خیزشی که در جمهوری اسلامی برای احیای دین و قرآن پدید آمد برکاتش نصیب ما نیز گشت.

ولی طبق گفته‌اش در شهری زندگانی می‌کند که با ده ملیون جمعیت، فقط دارای پنجاه مسجد است. نگارنده نام این شهر را هم‌اکنون به خاطر ندارم.

وی اظهار می‌داشت: در کشور ما اتومبیل و هلی‌کوپتر می‌سازند و پیشرفتهایی در تکنیک کسب کرده و می‌توانند در پاره‌ای از فرآورده‌ها خودکفا باشند؟! و نیز این نکته را در پایان افزود که آمریکا دید خوشی به کشور ما ندارد؛ بلکه با کینه‌توزی با آن رویاروی می‌باشد.

ص: ۱۴۱

با جوانی از ترکیه و مقیم کشور آلمان

روز چهارشنبه ۶/ ۲/ ۷۴ یکی از جوانان مسلمان ترکیه که مقیم «هانوور» آلمان بود و در هتلی کار می‌کرد نزد ما آمد؛ جوانی که با اخلاص به نظر می‌رسید؛ لیکن شبهاتی در ذهنش او را می‌آزرد که در جستجوی زدودنِ هاله ابهام راجع به این شبهه‌ها از محیط افکارش بود.

می‌گفت: هر چند که به حکم قرآن می‌پذیرم که پیامبر اسلام- صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم- پیام‌آور مهر و رحمت و صلح و سازش و رأفت و روحیه مودّتِ متبادل میان انسانها است؛ اما از آن سو می‌گویند: آن حضرت می‌فرمود: من حامل پیام جنگ در کنار تعالیمِ دیگر خود می‌باشم؟ ما پاسخ دادیم به دلیل همان آیه: «وما أرسلناك إلّارحمةً للعالمین» چنین سخنی را به سادگی از شما پذیرا نیستیم. چنین چیزی درست نیست، و اگر سخن از جنگ در اسلام به میان می‌آید هدف آن ایجاد آشوب و اضطراب نیست؛ بلکه اگر احیاناً جنگ به عنوان آخرین چاره در اسلام مطرح است هدف آن استقرارِ صلح و آرامش در جامعه بشری است؛ چون گاهی بیماریِ مریض به گونه‌ای است که دارو را توانِ درمان آن نیست، و باید با چاقوی جراحی، بی‌رحمانه به جان بیمار هجوم آورد، تا بیماری را در او ریشه‌کن کرد و سلامتش را اعاده نمود.

در ذهن او این شبهه نیز وجود داشت که این مسیحیت است که فقط صلح و رأفت و محبت و گذشت را توصیه می‌کند؛ چرا که مسلمین از دیرباز تا کنون سلاح به دست با جامعه‌های دیگر مواجه بوده و هستند: ایران در مقابل عراق، بوسنی هرزوگوین در برابر صربها وو ...؟ این اوضاع نشان می‌دهد که اسلام صرفاً خواهان صلح و سلم و آرامش نیست؟!

توسط مترجم به او فهماندیم که مسلمین تا کنون بدون هدفِ استقرار صلح و برچیدن شرک- که امّ الفساد است- از همان زمان طلوع اسلام تا کنون، جنگی را آغاز نکردند؛ مگر آنگاه که احساس نمودند دشمن با تجمع و تمرکز قوای خود آهنگ یورش به جامعه اسلامی دارد، در این صورت اگر شخصِ شما مورد هجوم و تجاوز فردی دیگر قرار گیرید قهراً به هر وسیله‌ای به تهاجم پاسخ داده و از خود عکس‌العمل خشونت‌آمیز نشان می‌دهید.

ایران جنگ را با عراق آغاز نکرد، این عراق بود که بدون هیچ بهانه‌ای موجه، به هجوم و تجاوزِ به ایران دست یازید، و ایران ناگزیر برای حمایت از کیان و حریم خود دست به سلاح برد و برای آن که در محیط اسلامی ایران و مجاور آن آرامش حاکم گردد خشونتی را که

ص: ۱۴۲

ضروری می‌نمود به کار برد. صربها به بوسنی و مسلمین تجاوز کردند. اگر بوسنویها سلاح به دست در مقام رویارویی با آنها برآمدند آیا چاره جز این داشتند؟ آیا ما باید دست روی دست بگذاریم و کشتارِ دسته جمعی نسبت به مسلمین این دیار را نادیده انگاریم؟! این مسیحیان هستند که در سایه قدرت نظامی، حقوق جوامع بشری را زیر پا نهاده، و لحظه به لحظه بر طغیان و تجاوز خود می‌افزایند، و اینان با داشتن حقِ «وتو» دنیای آرام مستضعفان را بی‌وقفه به اضطراب و ویرانی می‌کشانند.

آنگاه راجع به ترکیه تا زمان حکومت عثمانی عقب نشستیم و دورنمایی از قدرت و توان اقتصادی و نظامی این امپراتوری را برای او تصویر کردیم که تقریباً بر سه قاره جهان در سایه امپراتوری اسلام حکومت می‌کرد و با ابرقدرتهای جهان رویاروی می‌گشت؛ و با توانی شگرف رعب و وحشتی در میان کشورهای نیرومند و دشمنان اسلام به هم رسانده بود، به گونه‌ای که قدرتمندترین کشورها را به زانو درمی‌آورد؛ در آن دورانی که این حکومت با قرآن و اسلام پیوندی درخور توجه داشت و بعدها که به تدریج فرهنگ غربی نفوذ خود را در این امپراتوری آغاز کرد توان اداره این امپراتوری را از دست نهاد، و دفتر این امپراتوری بسته شد و حکومتی لائیک و گسسته و بیگانه از دین به وسیله مصطفی کمال آتاتورک در آن جایگزین این امپراتوریِ نیرومند گشت و ضعف و ناتوانی ترکیه به اوضاع اسف‌آوری منجر شد که به عنوان نمونه در جنگ آمریکا با کره شمالی بار بیشترین کشته‌ها و تلفات این جنگ را ترکیه به دوش می‌کشید و بیش از سربازان آمریکایی کشته داد و می‌گفتند این حکومتِ لائیک، سربازان این جنگ را با دلار مبادله می‌کرد. محصول فروپاشی حکومت عثمانی و پدید آمدن نظامی که بکلی خود را از دین جدا کرد این بود که: ممالکی کوچک از قبیل عربستان سعودی، عراق، اردن، سوریه، لبنان و جز آنها، گسسته از یکدیگر و بس ناتوان را به ارمغان آورد که به صورت لقمه‌های قابل خوردن و مطبوعی درآمدند که اشتهای جهانخواران را تحریک کرده و دانه دانه آنها را در کام ماسک حق به جانب نمای استعمار فرو بلعیدند.

قطعاً اگر این امپراتوری که- تا حدودی با اسلام پیوندی استوار داشت- بر سر پای می‌ماند، صربها سودای گستاخی و تجاوز بر بوسنی را در سر نمی‌پروراندند، و اینهمه جنایتی که روی گرگهای بیابان را سفید کرده و جانوران درنده‌خو را شرمنده می‌سازد پدید نمی‌آوردند.

ص: ۱۴۳

اسلام و قرآن چتر حفاظی بر سر مسلمانان بود که جرأت را از قلوب فزون جویانِ متجاوز ربوده بود که هرگز به خود اجازه نمی‌دادند در لبنان و فلسطین و مصر و سودان و بوسنی و افغانستان و ممالکِ کوچک دیگر دست یازیده و مردم بی گناه این مناطق را آواره سازند، و توده‌ای جانوران انسان‌نما و مسخ شده که خود در سراسر تاریخ جهان از روزگارانِ فراعنه و بختنصر و هیتلر در آوارگی به سر می‌بردند، با غصب سرزمین فلسطین در جایی تجمع یافته و دست تجاوز به جان و مال و ناموس مسلمین دراز کنند.

نباید در اینجا اختلاف مسلمین را از نظر دور نگاه داشت؛ فعلًا فجایعی که مسلمین را سخت در زیر شکنجه استعمار می‌آزارد نتیجه اختلاف و پراکندگی مسلمین با یکدیگر است.

اگر این تفرقه جای خود را به اتحاد و همبستگی دهد، هیچ قدرتی و بلکه قدرتهای متمرکزِ حکومت‌های نیرومندِ معاصر حریف آنها نخواهند بود.

ملّت ترکیه ملّتی شایسته و مخلص و برخوردار از شهامتی شگرف می‌باشد و با خاتمه دادن حکومت آتاتورکی و جایگزین ساختنِ حکومت اسلامی، عظمت از دست رفته خود را بار دیگر باز آورده و با قامتی راست در برابر ابرقدرتها بر سر جای خود استوار ایستاده و هیچ قدرتی را یارای برابری با آن، از آن پس نخواهد بود.

باری پس از بحث و گفتگوهای جزئیِ دیگر، ظاهراً سایه ابهاماتِ یاد شده از صحنه اندیشه‌اش سترده گشته، و شادمانه ما را- از این که اطلاعاتی کسب کرده بود- ترک گفت.

درسوگ اربعین یادگار حضرت امام راحل- قدّس‌اللَّه سرّهما- درکنار بارگاه نبوی

روز چهارشنبه ۶/ ۲/ ۱۳۷۴ ساعتِ چهار و نیم بعد از ظهر، مجلس یادبودی توسط سرپرستِ محترم بعثه مقام معظم رهبری در سالن اجتماعات به مناسبت چهلمین روز ارتحال یادگار جلیل القدر امام راحل- قدّس سرّه- حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج سید احمد موسوی خمینی- أعلی اللَّه مقامه الشریف- منعقد گشت و اجتماعی بس عظیم در این مجلس با شکوه متشکل از روحانیون والا مقام و علمای عظام و طبقات مختلف دیگر- که مجموعاً زائرانِ حرمین شریفین بوده‌اند- فراهم آمد.

علاقه و محبت زایدالوصفی که ما نشانه‌ها و تجلّیات آن را هنگام تشییع پیکر پاک

ص: ۱۴۴

خلفِ صالحِ حضرت امام راحل- قدس سره- در ایران آشکارا به طرزِ بی‌سابقه‌ای رؤیت کردیم، سیل جمعیت زوّار را به سوی بعثه از نواحیِ مختلفِ مدینه و دوردست‌ترین نقاط، آن چنان به خود جذب کرده بود که در همان آغاز جلسه در سالن جایی برای نشستن، حتی ایستادن تازه واردین نبود.

آقازاده ایشان جناب آقای یاسر- حفظه اللّٰه تعالی- و میزبانان این مجلس در آستانه آن ایستاده برپا، مراسم احترام را برای واردین به عهده داشتند. علی‌رغم آن که تراکم جمعیت و گرما فضای این مجلس را به حرارتی فرساینده کشانده بود و بر حرارت طبیعی این محیط، که از سه سو بسته بود می‌افزود دلسوختگان فقدان یادگارِ امام عزیز- طیّب اللّٰه رمسه- به هر زحمتی که بود سعی می‌کردند افتخار شرکت در این نشست را به دست آورند؛ هر چند که تحمل این فضا دشوار می‌نمود، مع الوصف تا آخرین لحظاتِ ادامه این مجلس سراپاگوش شده تا از مراسمی که در آن برگزار شده بود حظ و بهره‌ای روحی و معنوی و پاداشی عاید خود سازند.

جناب آقای سلیمی با تلاوت آیاتی مناسب، با صوت و لحنی جذّاب، طلیعه این مجلس را افتتاح کرد، و آنگاه:

آقای موسویِ مداح رثایی رسا را به مناسبتِ این یادبود، با صدایی خوش و حزین می‌خواند و پیوسته اندوه و غم مستمعان بالا می‌گرفت و خاطره اسف‌آورِ فقدانِ این بزرگوار و سلاله پیامبر اکرم و فاطمه زهرا- سلام اللّٰه علیها- بار دیگر تجدید شد، که آه از نهاد حاضران برمی‌آورد و گریستن سر دادند. گویا پس از چهل روز دوباره از نو یادگار امام راحل- قدس سره- تازه از دست آنها ربوده شد. دانه‌های لغزانِ اشک یکی پس از دیگری از دیدگان فرومی‌ریخت و گونه‌ها را مرطوب می‌ساخت، و چهره افسرده حاضرانِ مجلس را غم‌آلوده‌تر می‌نمود.

باید قلوبی که از این مصیبت عظمی پریش بود و غم و اندوهی که سینه‌ها را با خود لبریز ساخته بود در قعر و ژرفایش مطالبه حقایقی می‌کرد که ناگفته مانده بود و باید شمه‌ای از آن را خاطرنشان می‌ساختند و این مهم را باید در اختیارِ فردی می‌نهادند که کفایت و شایستگیِ او در حدّی که ظرف زمان مجلس اقتضا می‌کرد محرز می‌نمود؛ لذا:

ص: ۱۴۵

حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین جناب آقای توسلی- حفظه اللّه تعالی- یار و همدم و مصاحبِ دلسوزِ امام راحل رشته سخن را به دست گرفته، درباره شخصیت والایِ یادگار از دست رفته امام، حقایقی را خاطرنشان ساخت که کمتر مردم در جریان آنها قرار داشتند. دو خصلتِ ویژه‌ای را از آن مرحوم گزارش کردند و پیرامون این دو خصلت، بحث نسبتاً مبسوطی را در پیش گرفتند:

* نخست آن که یادگار امام سخت پای‌بندِ حفظ و صیانت کیان و آرمان انقلاب اسلامی و اهداف حضرت امام بوده و به شدّت از نیاتِ بلند آن بزرگوار در سخن و عمل حمایت می‌کرد، و به هیچوجه حاضر نبود کمترین آسیبی بر پیکرِ انقلاب وارد شود، و بر اندیشه‌های والای امام بزرگوار در جمهوری اسلامی ایران، و شؤون مختلفِ زندگانیِ مردمِ این کشور، و اسلامی شدن طرز فکر و عمل آنها کوچکترین آسیب و صدمه‌ای وارد آید و در این رهگذر از جان و دل می‌کوشید.

** دیگر آن که مرحوم حاج سید احمد آقا، مطمئن‌ترین فردی بود که اعتماد حضرت امام را به خود جلب کرده بود، حضرت امام اطمینان واثق به ایشان داشت و می‌دانست کمترین نقطه ضعفی که بتواند دستاویزی به دست ضد انقلاب بدهد در عمل و کردار و گفتار ایشان وجود ندارد، هر چند شایعه‌سازان حرفه‌ای با نگاهی ذره‌بینی بر آن بودند که بهانه‌هایی درباره ایشان ساز کنند، و ساحتِ مقدس و مطهرِ او را لکه‌دار نمایند، امّا هیچگونه خرده‌ای که دستاویزِ انتقادِ معاندان باشد در ایشان دیده نشد. حتی پیش از انقلاب نیز به منظور بدنام کردن امام، تمام رفتار ایشان را ساواک زیر نظر داشت؛ اما به علت مبرّی بودن ایشان از هر گونه خرده و عیب، و پاکیزه بودن از هر گونه آلایشی، در این هدفِ نامقدسِ خود ناکام ماندند.

تا آخرین لحظات عمرش در خانه استیجاری مجاورِ خانه محقّر امام راحل، در منزلی عادی از هر گونه تشریفات و بسیار ساده- به سان توده‌ای از مردمی که در سطح نازلی زندگانی می‌کردند- عمر کوتاه خود را پشت سر نهاد، و هیچ سودایی دنیاوی در سر نداشت. امام راحل- قدس سره- را پس از مدتها در عالم رؤیا دیدار کرد، و از آن بزرگوار اوضاع عالم برزخ را پرسید. حضرت امام پاسخ دادند سخت دشوار است، حتی حرکاتِ دست نیز ثبت و ضبط می‌شود، شفاعتِ حضراتِ معصومین- علیهم‌السلام- کارساز و رهایی‌بخش است. آنگاه آقای

ص: ۱۴۶

توسلی خواب خادمه منزلِ یادگار امام- رضوان اللَّه تعالی علیهما- را گزارش کرد، خوابی بس سوزناک و جانگداز که آقای توسلی- حفظه اللَّه تعالی- نوید دادند که قریباً مطالب ناگفته‌ای در مورد یادگار عزیز امام، در مجله «حضور» چاپ و منتشر خواهد شد، که از آن جمله همین رؤیایی است که بسی حسرت‌آور و دردناک و گدازنده قلوبِ مردمی می‌باشد که امام و یادگارِ بسیار گرانقدرِ ایشان را از جان و دل دوست می‌دارند و شخصیت والای آنها را ارج می‌نهند.

هنوز در مدینه به سر می‌بریم:

ملاقات با دو تن از مردم ترکیه

روز پنجشنبه ۷/ ۲/ ۷۴ با دو جوان نسبتاً مطلع و آگاه از مردم ترکیه- توسط یکی از دوستان- دیداری داشتیم که مقیم آنکارا بوده و سفر حج نصیب آنها گشته بود. نخست از اوضاعِ کشور ترکیه به خاطر جدایی دین از سیاست و حکومت شکوه داشتند. می‌گفتند: در ترکیه مردم فقط به ظواهر دین پای‌بند هستند و از محتوای آن در بی‌اطلاعی محض به سر می‌برند، بویژه که خطِ آنها لاتینی و بیگانه از خطِ اسلامی است، و زبان آنها ترکی می‌باشد.

بنابر این از حقایق و نصوص دینی جز آگاهیهای سطحی و اطلاعی بسیار ناقص و یا احیاناً آشنایی به تلاوت قرآن بهره‌ای ندارند و ناگزیر بدانها بسنده می‌کنند، و از حقیقت دین واندیشه دینی و تفکر اسلامی در محرومیت به سر می‌برند.

به آنها یادآور شدم: هرچند تا کنون، علیه حکومتِ عثمانیها تبلیغ کرده و می‌کنند- لیکن قدرتِ این حکومت- که بخش مهمی از جهان اسلام را زیر سلطه و اقتدار خود داشت دنیای غرب را یارای آن نبود که به مقابله با آن برخیزد (و همانطور که قبلًا اشاره کردیم) با ابرقدرتها با نیروی نظامیِ توانمندِ خود رویاروی می‌شده و غالباً موجب شکستِ دشمنان امپراتوری عثمانی می‌گشتند. حکومت در دوران خلافت عثمانی و حکومت عثمانیها به کلی از دین و قرآن و اسلام بیگانه نبود و همین امر توانست وحدت و یکپارچگی مناطقی را که هم‌اکنون به صورت کشورهای کوچک درآمده‌اند مدتها صیانت کند.

من تردیدی ندارم که اگر حکومت و یا امپراتوری اسلام- که از اسلام کاملًا نبریده بود- بر سر پای می‌ماند، هرگز این جنایتی که از سوی صربها در بوسنی جریان دارد و فجایعی

ص: ۱۴۷

که اسرائیلیها در لبنان و فلسطین بدانها دست می‌یازند پدید نمی‌آمد.

بنابر این فاصله گرفتن دولت ترکیه از دین نه تنها برای بخش گسترده‌ای از جهان اسلام مصیبتی عظیم می‌باشد، برای ترکها نیز جز رکود و بلکه ضعف و ناتوانی و بدبختی و ورشکستگی اقتصادی و فساد اخلاقی چیزی به ارمغان نیاورد.

هر چند موقعیتِ حزبِ رفاهِ ترکیه، زنگ خطری است برای آمریکا و اسرائیل، اما موفقیت مردم ترکیه در ایجاد یک حکومت اسلامی، مراحلی تدریجی و مرور زمان را درخواست می‌کند و من اطلاع دارم که علمای دینی ترکیه- البته نه همه آنها- خواهان چنین حکومتی هستند که مردم ترکیه را از ابتذال و فرومایگی و بی‌دینی که دولت ترکیه بدانها دامن می‌زند برهانند. خیزشهایی هم اکنون در ترکیه وجود دارد که باید توسط علمایی- که از پشتوانه مردمی برخوردارند- این تحرکها و جنبشها بارور شود. اما متأسفانه برخی علمای دینیِ ترکیه از مرتزقه و شهریه بگیران دولت و حکومت هستند و تکیه‌گاه مردمی ندارند؛ لذا همانطور که اشاره شد خطبه‌های نماز جمعه و موعظه‌های آنها، دیکته شده و محدود به موضوعاتی خاص است که بازدهی آن صفر و یا زیر صفر و بلکه غفلت‌آور است. اگر مردم به مدد علمایی بیایند که دردِ دین دارند، و از نظر اقتصادی، آنها را از شهریه و مواجب دولتی بی‌نیاز سازند، به یقین راهبر دینی در ترکیه خواهیم داشت که مردم را از غل و زنجیرِ حکومت لائیک رهایی خواهد بخشید. چنانکه در ایران رهبرانِ مذهبی از کمکهای مردمی برخوردار بودند، و آزادانه حقایقی را- بدون این که خود را در تنگنای خواسته‌های دولت و حکومت پیش از انقلاب محدود سازند- به گوش مردم رساندند و سرانجام با پایمردی حضرت امام راحل و علما و مردم که با یکدیگر همبستگی یافتند توانستند حکومت ریشه‌دار سلطنتی و استبدادِ پنجاه ساله خاندان پهلوی را- با آنهمه قدرت و شکوهی که به هم رسانده بودند- فروپاشانده و حکومت اسلامی را جایگزین آن سازند.

علمای ترکیه وظیفه‌ای الهی به عهده دارند که باید بت‌شکنی را آغاز کنند، و بنیان حکومتِ لائیک را- که کمال آتاتورک آن را به صورت معبودی برای دولت ترکیه دورآورده و خود نیز بسان بت در میان شماری از دولتمردان، جا خوش کرده- به تدریج درهم

ص: ۱۴۸

فروریزند. مردم ترکیه را آنطور که من می‌شناسم شایستگی چنین کاری هست؛ البته باید به کمک علمای دینی آمده و به آنها از هر لحاظ مدد رسانند، تا آنها خود را بی‌نیاز از دولت دانسته و گوش به آوازِ حکومت نباشند، و در امر وعظ و تبلیغ از دولتِ بیگانه از اسلام درس نیاموزند.

در آن صورت با توجه به اخلاص و شهامت و ایمانِ راستین و توانمندی و کارآیی که همگان در مردم ترکیه سراغ دارند پیروزی آنها در ایجاد حکومت اسلامی قطعی است. علمایی بزرگ از این سامان فرارسیدن چنین روزی فرازنده را به ما نوید دادند؛ اما باید گفت با توجه به متکی بودن شؤون دینی به دولت، باید مراحل و گردنه‌های زیادی را به تدریج پشت سر گذارند.

به هر حال، تاریخچه کوتاهی از دوره‌های متقدم و متأخر (حکومت عثمانی) و معاصرِ (ترکیه) و اوضاع و احوالی که این امپراتوری به خود دید به آنها خاطرنشان شدیم.

این دو جوان ترک پرسشهایی با ما در میان گذاشتند؛ از آن جمله:

۱- فرق میان سنی و شیعه از نظر اعتقادی در چیست؟

یادآور شدیم: تفاوت شیعی و سنی در آن است که شیعی معتقد است امامت و پیشوایی از آنِ کسانی است که این سمت برای آنها از سوی رسول خدا و از رهگذر وحی معین شده، و رأیِ مردم در آن سهمی نداشته است؛ ولی خلافت و جانشینی پیامبر اکرم- ص- از نظر اهل سنت بر رأی مردم مبتنی بوده است و رأی مردم در نصب و عزل خلفا، ملاک و معیار تلقی می‌شود. ولی امامت به هیچوجه متکی به رأی مردم نبوده، یعنی رأی آنها در عزل یا نصبِ آنها به امر امامت هیچ سهمی ندارد. لذا ما می‌گوییم: امیرالمؤمنین علی- ع- از همان زمانی که ابوبکر طبق رأی حاضرانِ سقیفه بنی‌ساعده، اکثرت آرا را به دست آورد و به خلافت منصوب شد، امام بوده و خدا او را به عنوان جانشین رسول خدا- ص- در راهبری و امامت مردم معین کرده بود، هر چند قدرتِ اجرایی و حکومت به دست ابی‌بکر افتاد، لیکن در همین شرایط باید مردم و حتی خلیفه از امیرالمؤمنین علی- ع- رهنمود می‌گرفتند- چنانکه می‌گرفتند-. در دست نداشتن حکومت و قدرت اجرایی هیچ منافاتی با امامت و رهبری ندارد.

امام راهبر مردم است، هر چند که توان اجرای رهنمودهای او را از دست او بربایند و در اختیار خود گیرند. چنانکه خود امیرالمؤمنین علی- ع- فرمود:

ص: ۱۴۹

«إبنای امامان، قاما أو قعدا»؛ «این دو فرزندِ من، امام و راهبر مردم هستند، قدرت اجرایی در دست داشته باشند و قیام کنند، و یا فاقد چنین قدرتی بوده و حتی در سرای خویش در راهبری مردم محدود باشند و در امر اجرای امور مملکت به پا نخیزند.»

بنابر این امامت امیرالمؤمنین علی- ع- با خلافت و قدرتِ اجراییِ ابوبکر آسیب نمی‌بیند؛ چون ابوبکر ودیگران امام نبوده‌اند، و تاریخ نیز از دیرباز تا کنون در میان خلفا، فقط از علی امیرالمؤمنین- ع- به عنوان «امام» یاد می کند، و «الامام علی» از آغاز تا کنون زبانزد تاریخ اسلام است. و چون امیرالمؤمنین علی- ع- از آغاز امر، امام بوده- هر چند قدرت اجرایی در اختیار دیگران قرار داشت- ولی آنان در تمام شؤون از رهنمودهای آن حضرت در مسائل دینی و اقتصادی و نظامی و سیاسی و جز آنها بهره می‌جستند؛ و امیرالمؤمنین علی- ع- هرگز در مقابل آنها شمشیر نکشید. اما آن حضرت با معاویه (به اصطلاح به جنگ کلاسیک) روی آورد و بر روی او شمشیر کشید؛ چرا که حاضر نبود برابر امامت و مقام رهبری آن حضرت سرِ طاعت فرود آورد؛ ولی خلفای قبل از او در پیروی از رهبری حضرت علی- ع- و بهره‌وری از رهنمودهای آن حضرت دریغ نمی‌ورزیدند؛ بلکه پناهگاه آنها در همه مسائل، امیرالمؤمنین علی- ع- بوده است. پرسیدند:

۲- در فروع احکام، میان سنی و شیعه چه تفاوتهایی است؟

گفتیم: در اکثر قریبِ به تمام فروع احکام، در مسائل کلی و اساسی، هیچ اختلافی که این دو فرقه را بکلی از هم جدا سازد وجود ندارد. در عمل مسائل فرعیِ عملی در کلیاتِ آنها باهم مشترکند؛ هر چند در جزئیاتِ امر اختلاف نظر وجود دارد. و این اختلاف به سان اختلافی است که میان مجتهدانِ یک عصر یا چند عصر که پیرو یک مکتب و مذهب باشند جلب نظر می کند.

با توجه به این که در مورد قرآن وپیامبر و قبله و کلیات احکام فرعی، هر دو فرقه از اتفاق عقیده و عمل برخوردارند. بنابر این چنین اختلافی نباید سر از عداوت و بیگانگی از یکدیگر برآورد و به هیچوجه در این باره خصومت سزا نیست. باید گفت تعصب عده‌ای و یا ترفندهای دشمنان اسلام به این تفرقه و بغض و کینه و عداوتِ فرقِ مختلف اسلامی با

ص: ۱۵۰

یکدیگر دامن می‌زند که باید بسیار هشیار باشیم.

ما که همه در یک موسم به حج آمدیم، و بر گردِ یک کعبه طواف می‌کنیم و با یک قرآن، همگی سر و کار داریم و به سوی یک قبله نماز می‌گزاریم و می‌کوشیم که از سنت یک پیامبر پیروی کنیم و بسترهایِ مشترک ما با یکدیگر به قدری زیاد و پر شمول است که اختلاف در پاره‌ای از مسائل در کنار آن ناچیز می‌نماید و شما که به اهل‌البیت- علیهم‌السلام- فزون از اندازه عادی همانند ما ارج می‌نهید؛ پس این اختلافی که سر از کینه و عداوت به یکدیگر برمی‌آورد از کجاست؟ به عقیده من اختلافی این چنین از آغاز ظهور اسلام ریشه در دشمنی دشمنان اسلام دارد و هم اکنون هم مانند گذشته معاندان و بدخواهانِ اسلام دانسته و خواسته به این تفرقه دامن می‌زنند که مبادا مسلمین با اتحاد و همبستگی با یکدیگر، قدرتی شگرف و شکست‌ناپذیر به هم رسانند، و دنیای کفر را سرکوب سازند، و مآلًا فتنه و شرک از میان جوامع بشری برخیزد. دشمنان اسلام از چنین روزگاری بیمناک بوده و هستند، لذا از هر وسیله برای تفرقه مسلمانان بهره جسته، و هم‌اکنون هم برای جدایی و خصومتِ فریقین با یکدیگر از هرگونه سرمایه‌گذاری دریغ نمی‌ورزند.

از «ملبورنِ» استرالیا

روز دوشنبه ۱۱/ ۲/ ۱۳۷۴ ه. ش. نیز بیکار نبودیم و در انتظار ورود میهمانی در کنار بارگاه رسول خدا- ص- به سر می‌بردیم تا این که یکی از پاکستانی‌های مقیم «ملبورنِ» استرالیا نزد ما آمد. او مهندس در رشته مکانیک بود؛ لیکن بسیار دلسوز نسبت به دین به نظر می‌رسید، و از این که پانصد خانوار شیعی «مبلورن» فاقد روحانی و پیشوای دینی هستند سخت نگران و گله‌مند بود. هر چند شماری از کارشناسان دینی به صورت موسمی با آنان تماسهایی برقرار می‌سازند؛ ولی در رفع مشکلاتِ مستمرِ آنان نقش سازنده‌ای به عهده ندارند.

وی به ما خاطرنشان شد که در «سیدنی» بیست هزار شیعی از کشورهای پاکستان و هندوستان و لبنان و سایر کشورها زندگانی می‌کنند که فاقد پیشوایان و راهبران مذهبی می‌باشند. و از این وضع بسیار متأسف و افسرده‌خاطر و گله‌مند بود و تصور می‌کرد کاری از من ساخته است که مبلغ و روحانی کاروان و عالم و خبره در مسائل دینی- که همواره در میان آنها

ص: ۱۵۱

ملجأ و پناهگاهی باشد- سراغ و به سوی آنها گسیل کنم.

ضمناً می‌گفت: ما فردی یا افرادی را درخواست می‌کنیم که به زبانهای عربی وارد و انگلیسی آشنا باشند.

گزارش این شیعی دلسوز، هشداری است به ما که مسلمین در پنج قاره جهان جای مناسبی را برای خود باز کرده و زمینه را برای جهانشمول گشتنِ اسلام فراهم می‌آورند؛ لیکن مردم مسلمان به علت افتراق و از هم گسیختگی و قهر و بیگانه سان زیستنِ دولتمردانِ کشورهای اسلامی از یکدیگر، در برابرِ خود برنامه منسجمی نمی‌یابند تا بر روالِ آن به سازندگی در محیط خود (نه سازش با آن) توفیق یابند.

این وضع هر چند ایتام آل محمد- صلوات اللّه علهیم أجمعین- را در سرزمینهای مختلف و کشورهای بیگانه رنج می‌دهد؛ اما باید توانِ دولت و حکومت جمهوری اسلامی ایران را در نظر گرفت که آیا توقعاتی این چنینی در امکاناتِ امّ‌القرای اسلام است، آنهم مبلّغی آشنا به سه زبان، نه تنها یک مبلغی این چنین؛ بلکه مبلغانی که علاوه بر آشنایی به چند زبان، خبره و آگاه و دانا به مسائل مختلف دینی باشند، آنهم نه برای شهرهای متعدد یک کشور، بلکه برای شهرهای ممالک پنج قاره و ربعِ مسکون کره خاکی جهان؟! البته این توقع و انتظار، توقعی درخور است؛ چرا که انقلاب اسلامی به مسلمین دنیا و حتی جهانِ کفر فهمانند که می‌تواند عهده‌دار با کفایتی برای سعادت و سلامتِ دین و دنیای مردم در هر عصر و دورانی باشد؛ لذا این توقع را با جمهوری اسلامی ایران در میان می‌گذارند که به خواست خداوند هر چه زودتر از چنین توانی برخوردار گردد.

بایـد ملّت جمهوری اسلامی ایران بدانند که چنان پایگاهی در میان امّت‌های اسلامیِ سرزمینهای جهان اسلام و حتی در گستره جهان- در سایه انقلاب اسلامی- برای خود احراز نمودند که به آنها چشم امید دوخته تا انتظاراتشان را برآورده سازند.

دیدار با دو تن از شیعیان ترکیه

روز شنبه ۱۶/ ۲/ ۱۳۷۴ ه.. ش. دو تن از شیعیانِ ترکیه که با یکی از آنها در خود ترکیه دو سال پیش آشنایی به هم رسانده بودم، به دیدار بنده آمدند، و گفتگوی ما با آنها به طول

ص: ۱۵۲

انجامید، اینان مسائلی را خاطرنشان می‌ساختند؛ از آنجمله:

الف- می‌گفتند: تعدّدِ مراجع تقلید به عنوان یک مشکل بزرگ بر دوش ما سنگینی می‌کند. و گروههایی مختلف در مقام حمایت از مرجع خاصی سرگرم تبلیغ هستند و همین امر موجب سرگردانی دومیلیون نفر شیعه و شماری از علویان شده که خود را شیعیِ اثناعشری می‌شناسانند. هر چند در واقع این علویان چه در ترکیه، و یا سوریه یا مناطق دیگر، به علت جلای وطن تا تبعید و تشرید، از راهبرانِ دینیِ خود به دور و محروم ماندند. و چون به تکالیف شرعی و احکام عملی آشنایی نداشتند در بلا تکلیفی زندگانی را از نظر دینی سپری می‌سازند و هم‌اکنون همانند شیعه جعفری که خود را پای‌بند وظائف می‌دانند خویشتن را موظف به آنها نمی‌انگارند. و در واقع اینان «ایتام آل محمد- ص-» هستند که از راهبرانِ دلسوزِ خود محروم مانده، و به تدریج، قید و بندِ تکالیف را از هم گسیخته و آنها را به یکسو نهاده‌اند و چنانکه می‌دانیم علویان در سوریه به تدریج بازگشت خود را- البته عده زیادی از همین علویان- به سوی تکالیفِ عملی و تصحیحِ عقیدتی آغاز کرده‌اند. اگر علویانِ ترکیه ارشاد شوند و به آنها تفهیم گردد که در درونِ خود، حاملِ همان اعتقاداتی هستند که شیعه امامی چنان اعتقاداتی را در خود به هم رسانده است، و از پی این اعتقادات، ناگزیر می‌باشند دست اندرکارِ تکالیفی گردند که ائمه- علیهم‌السلام- بدانها رهنمون شدند، فاصله و جدایی آنان از شیعه امامی از میان برمی‌خیزد، و پیوند مورد نظر، محقّق می‌گردد و همبستگی و انس و الفتی مطلوب و سازنده میان هر دو طرف به وجود می‌آید. فقدان رهبری در طول تاریخ، چنان شیعیانی را به بیراهه کشانده و تعالیم و فرهنگ اهل بیت- علیهم‌السلام- است که می‌تواند آنان را به راه آورده و در رده سایر شیعیان امامی قرار گیرند.

ب- مشکل دیگری که آنان را افسرده خاطر می‌ساخت عدم وجودِ مرکزی برای تعالیم دینی، و به عبارت دیگر: نداشتن حوزه علمیه برای نوجوانانی بود که برای آنها در ترکیه فقط مدرسانی از مقدماتِ صرف و نحو تا کتاب «مغنی‌اللبیب» در میان علمای شیعه ترکیه وجود دارد. به همین جهت ناگزیرند در چنین سطحی جلای وطن کنند، و با چنان سن و سالی که نباید از پدر و مادر دور گردند راهِ مهاجرت را در پیش گیرند که پیداست سزا نیست در شرایط یاد شده، به دور از والدین به سر برند. اگر حوزه‌ای متمرکز برای شیعیان در آن دیار تأسیس

ص: ۱۵۳

شود می‌توانند پس از پشت سر نهادنِ دروسِ مقدماتیِ صرف و نحو و علوم بلاغت و سطوحی بالاتر در خود ترکیه، در سن و سالی مناسب برای ادامه تحصیل، راهی حوزه‌های علمیه ایران و یا سایر کشورهای مورد نظر گردند. اظهار داشتند شیعیانِ ثروتمند ترکیه به اینگونه مسائل عنایتی مبذول نمی‌دارند، و متدیّنین که- خود، مستضعف هستند- تواناییِ اقتصادی و مالی برای انجام چنین مهمی را دارا نیستند و چشم امید به جمهوری اسلامی ایران دوخته‌اند که در تأسیس مرکزی آبرومند- برای تعلیم قرآن و تحصیل علوم دینی- به آنها مدد رسانند؛ لیکن یادآور شدم جمهوری اسلامی ایران در جهت پیشبردِ اموری که در جهت تقویت اسلام و قرآن انجام می‌گیرد در حدّ وسع و توان خود کمترین دریغی را روا نمی‌دارد؛ اما شما نمی‌دانید که استکبار جهانی- که دشمنی دیرینه‌ای با اسلام و بویژه جمهوری اسلامی ایران دارد- برای این که ام‌القرای اسلام را در تنگناهای اقتصادی قرار دهد (و با تهاجم فرهنگی، ضعفِ جمهوری اسلامیِ ایران را در خراب ببیند) تا کنون از پای ننشسته و مسائل داخلیِ ما را از پیش با جنگی تحمیلی به وضعی کشانده است که ملتِ فداکار ایران تا کنون تمام مشکلات و دشواریهایی را که آمریکای جهانخوار و دولتمردان پیرو تزِ «هرتزل» و صهیونیسم برای این مرز و بوم (و سایر ممالک اسلامی و غیر اسلامی) فراهم آورده با صبر و شکیبایی شگرفی تحمل کرده و هم‌اکنون ناگزیر برای ترمیم ویرانیها و تأمین نیازهای ضروری با مشکلات عظیمی رویاروی می‌باشد که فعلًا تا کنون گره بسیاری از این مشکلات را از هم گشوده و در جهت ایجاد رفاه نسبی در طرز زندگانی مستضعفان گامهای بلند و شگرفی برداشته، و می‌باید تلاشهایی پی‌گیر را در توسعه و تعمیم آن نسبت به همه آحاد و قشرها در تمام نقاط مختلف ایران دنبال کند.

ج- از این که دولتمردان ترکیه در بیگانگی از دین پا فشاری می‌کنند، و با وجود این که ده‌ها سال است که مصطفی کمال آتاتورک از دنیا رخت بربسته و اندیشه‌های لائیکِ او بر حکومت ترکیه اقتدار خود را حفظ کرده، سخت افسرده می‌نمودند؛ در حالی که رژیمی این چنین در حلّ مشاکل مردم ترکیه نه تنها موفّق نبوده بلکه دین و دنیای آنها را به انحطاط و سقوط و ویرانی کشانده است. هر چند مردم متدین ترکیه خواهان ایجاد جوّ سالم دینی از دولت هستند؛ امّا گویا این حکومت گوشش بدهکار این درخواستها نیست.

ص: ۱۵۴

از هندوستان تا حریم یار

ترجمه و تحقیق: محمد علی مقدادی

سیری در سفرنامه حج مرحوم صاحب عبقات الأنوار

علّامه میر حامد حسین هندی

مقدمه

از گنجینه‌های بسیار ارزشمند و گرانبهای شیعه، سفرنامه‌های دانشمندان و اندیشه‌مندان است که بحق باید به عنوان میراث فرهنگی شیعه از آنها یاد کرد.

اینان از دریچه خاصی به اصل مسافرت و مشاهده اماکن و آثار پرداخته و با اهداف بلند و مقدّسی از ناگفته‌ها و رازهای پنهان پرده برداشته‌اند.

گر چه سیر و سفر، کاری پسندیده و پرفایده است و در قرآن و روایات اهل بیت- علیهم‌السلام- بدان سفارش شده و آدابش بیان گردیده است، (۱) لیکن پرداختن به زوایای پنهان تاریخ و افشای جرایم مجرمان و خیانت پیشگان و یا معرفی یک حرکت، عقیده، پویندگی، چگونگیِ تحوّل و فراز و نشیب آن در فلان مقطع از زمان، کاری است که از سفرنامه‌نویسان شایسته و کارآمد برمی‌آید. نویسنده خوب و دانشمند است که می‌تواند به خوبی از عهده چنین امری برآید و توانمندانه حقایق را به نمایش بگذارد.

سفرنامه حضرت علّامه میر حامد حسین هندی- ره- از این گروه سفرنامه‌ها است که به عربی نگاشته و نام «أسفار الانوار» بر آن نهاده است.

میر حامد حسین در «أسفارالأنوار» از سفری گزارش کرده که در سال ۱۲۸۲ هجری قمری به همراهی برادرش، سید اعجاز حسین هندی انجام داده است. آن دو، سفر خود را از وطنشان

۱- بنگرید به: حج: ۴۶؛ روم: ۹ و ۴۲؛ فاطر: ۴۴؛ غافر: ۲۱ و ۸۲؛ محمد: ۱۰؛ آل عمران: ۱۳۷؛ انعام: ۱۱؛ نحل: ۳۶؛ نمل: ۶۹؛ عنکبوت: ۲۰؛ سبأ: ۱۸؛ توبه: ۴۲

و نیز بنگرید به: کنز العمال، ج ۶، ص ۷۰۱ الی ۷۴۱، ح ۱۷۴۶۸ تا ۱۷۶۴۹؛ میزان الحکمه، ج ۴، ص ۴۶۷ الی ۴۷۷

ص: ۱۵۵

شهر لکهنو در هندوستان آغاز نموده، پس از رسیدن به شهر بمبئی، از راه دریا و بوسیله کشتی رهسپار جده می‌شوند و پس از انجام عمره مفرده، مکه مکرمه را به قصد زیارت مدینه منوّره ترک می‌کنند، سپس جهت انجام فریضه حج از مسجد شجره به احرام عمره تمتع مُحرم می‌شوند. وی سرانجام سفرنامه را با گزارش سفر به عراق و زیارت عتبات عالیات به پایان می‌رساند.

نسخه خطی این سفرنامه دارای ۳۸۷ صفحه به قطع جیبی است که قسمتی از آن به خط میر حامد حسین بوده و تا کنون چاپ نشده و ظاهراً قسمتهایی از نسخه مخطوط، مورد هجوم موریانه قرار گرفته است. فتوکپی این کتاب از کتابخانه ناصریه شهر لکهنوی هندوستان تهیه و در اختیار مرکز تحقیقات حج قم قرار گرفت. در جای جای این سفرنامه پراکندگی مطالب، به حاشیه رفتن‌های فراوان، ملاقات دوستان و آشنایان و گزارش مفصل این ملاقاتها و ... به چشم می‌خورد و شاید همین نکات سبب شد تا بعضی از محققان و نویسندگان پس از ملاحظه و مطالعه سفرنامه، از کار کردن بر روی آن سرباز زنند.

در اینجا کوشش شده تا گزیده‌ای از مطالب جالب و جذاب و سودمند سفرنامه جهت استفاده همگان آماده گردد و در فصلنامه میقات حج، درج شود.

سخنی درباره علّامه میر حامد حسین

سید حامد حسین فرزند عالم بزرگ سید محمد قلی موسوی نیشابوری لکهنوی هندی از متکلمان بزرگ امامیه، به سال ۱۲۴۶ ه. ق. در شهر لکهنو دیده به جهان گشود. (۱) حال و هوای مذهبی خانواده، به همراه علاقه او به معنویت و مذهب، سبب شد تا مسیرش را در احیای کلمه اجداد طاهرینش- علیهم‌السلام- تنظیم نماید. وجود با برکت پدری روحانی و نیک مردی فاضل و متقی و بزرگوار از تبار عالمان، موجب رشد و بالیدن وی گشت. او علم کلام را نزد پدر خواند و فقه و اصول را از سید العلما، سید حسین فرزند سید دلدار علی نقوی، معقول را از سید مرتضی و ادب را از مفتی سید محمد عباس آموخت.

میر حامد حسین مرد تحقیق و تتبّع بود. اطلاعات وسیع و گسترده‌ای در زمینه‌های مختلف داشت و از آشنایی کامل و درخور تحسین نسبت به احادیث و اخبار و فرهنگ اسلامی برخوردار بود. (۲) وی علاقه وافر به جمع‌آوری کتب و مصادر علمی و استفاده از مطالب آنها در راستای اهداف مقدس خود داشته که در جای جایِ سفرنامه‌اش بخوبی مشهود است. به هر مکان و دیاری که می‌رسد از کتابخانه و کتابفروشی آنجا سراغ می‌گیرد و آنچنان در این راه متحمل رنج و مشقت می‌شود که برای دستیابی به یک نسخه خطی موجود در کتابخانه یک عالم سنّی

۱- علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، ج ۱، ص ۳۴۷

۲- همان.

ص: ۱۵۶

در رابغ، (۱) تن به نوکری او می‌دهد. (۲) و شکوه عشق به تلاش علمی علّامه میر حامد حسین آنگاه تبلور می‌یابد که در اثر کثرت نوشتن، دست راستش از حرکت بازمی‌ماند و ناگزیر در سالهای آخر عمر با دست چپ می‌نویسد. (۳) گویند که وی در اثر کوشش زیاد و خستگی و فرسودگی، درازکش مطالعه می‌کرده و کتابهای سنگین را بطور عمودی بر روی سینه می‌گذارده است؛ به همین خاطر سینه‌اش پینه بسته و چونان شانه بارکشان تغییر شکل و رنگ می‌دهد. (۴) او در شهر لکهنو کتابخانه بسیار بزرگ و نفیسی از خود به یادگار گذاشته که حاوی سی هزار جلد کتاب خطی و چاپی است البته کتابهای پدرش و سید ناصر حسین، فرزند وی نیز در این کتابخانه موجود است. (۵) تألیفات

۱- اسفار الأنوار؛ (سفرنامه). تا کنون چاپ نشده است.

۲- عبقات الأنوار؛ (فارسی)؛ در ۱۳ جلد بزرگ، تنها یک جلد این کتاب، حدیث منزلت است که دارای ۹۷۳ صفحه می‌باشد. مرحوم میر حامد حسین، عبقات الأنوار را در درّ کتاب تحفه اثنا عشریه عبدالعزیز دهلوی، که ظالمانه به نفی امامت حقّه حضرت امیرالمؤمنین- صلوات اللَّه علیه- پرداخته، به نگارش درآورده و عالمانه به شبهات وی پاسخ گفته است.

۳- استقصاء الأفحام؛ (فارسی) در ۱۰ جلد؛ در اثبات حضرت حجت- عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف- و درّ تحریف کتاب اللَّه.

۴- الشریعهٔ الغرّاء؛ در مسائل اجماعی فقه، از اوّل طهارت تا آخر دیات.

۵- الشعلهٔ الجوّاله؛ جریان آتش سوزی کتب اسلامی بوسیله دشمنان و مهاجمان.

۶- شمع‌المجالس؛ (شعر) حاوی قصاید عربی و فارسی در رثای حضرت امام حسین- ع-.

۷- شمع و دمع؛ (شعر) به سبک مثنوی.

۸- صفحهٔ الماس فی الإرتماس؛ (فقه).

۹- الطارف؛ (معمّا و لغز).

۱۰- العشرهٔ الکاملهٔ.

۱۱- الظلّ الممدود.

۱۲- افحام اهل المین فی ردّ ازالهٔ الغین؛ چند مجلّد. (۶) علّامه بزرگوار تمامی نوشته‌هایش را با قلم و کاغذ ساخته شده به دست مسلمین و بوسیله خطّاطان مسلمان نگاشته و از دستگاههای چاپِ ساخت بیگانگان و دشمنان مسلمین دوری

۱- رابغ یکی از شهرهای ساحلی عربستان است که بین جده و مدینه منوره واقع شده.

۲- مقدمه کتاب عبقات الأنوار حدیث منزلت، ص ۴

۳- همان.

۴- بنا به نقل بعضی از نوادگان ایشان.

۵- محمد رضا حکیمی، میرحامد حسین، ص ۱۳۶

۶- اعیان الشیعه، قطع رحلی، چاپ بیروت، ج ۴، ص ۳۸۱

ص: ۱۵۷

می‌جسته است و این حاکی از ورع و تقوای سیاسیِ آن مرحوم است. (۱) سرانجام پس از سالها تلاش پرثمر علمی، به هیجدهمین روز از ماه صفر سال ۱۳۰۶ ه. ق.

در شصت سالگی مزرع شاداب عمر این عالم فرزانه و بزرگ، به خزان نشست و روح پاکش از مجمع زمینیان به مجلس انس ملکوتیان راه گشود و جسم مطهرش در حسینیه غفران مآب شهر لکهنو به خاک سپرده شد. (۲) روانش غریق رحمت حضرت حق باد.

اسفار الأنوار

آغاز سفر

علّامه میر حامد حسین هندی- ره- عصر روز جمعه ۲۲ جمادی الاولی سال ۱۲۸۲ ه. ق. شهر لکهنو را به همراهی برادرش سید اعجاز حسین ترک نموده و با دلیجان و کالسکه‌های پُستی به سوی بمبئی و بندرگاهِ آن شهر طی طریق می‌کند تا از راه دریا راهی جدّه شود. (۳) وی با ارسال نامه، ارتباط خود با خانواده و دوستان را حفظ کرده و آنان نیز به وسیله نامه پاسخش را می‌دهند. (۴) پس از رسیدن به شهر بمبئی در حسینیه‌ای که جایگاه مسافران بوده، مسکن می‌گزینند. البته آن محل جای تمیزی نبوده و بخاطر تعفّن و ازدحام جمعیت، به ایشان خوش نگذشته است. (۵) به هنگام اقامت در شهر بمبئی، نامه‌ای از حضرت سلطان العلما- ره- به زبان فارسی دریافت می‌کند. (۶) در دو مرحله، سر به کتابفروشی‌های شهر بمبئی، که در آن زمان رونق داشته، می‌زند و از کتابهای چاپ شده آن دیار دیدن می‌کند و از گرانی کتاب نیز سخن به میان می‌آورد. (۷) حرکت به سوی جدّه

امروز دوشنبه ۲۷ شعبان سال ۱۲۸۲ ه. ق. موافق با ۲۵ ژانویه سال ۱۸۶۶ میلادی است ...، یکی دو ساعت از ظهر گذشته است که سوار کشتی دخانی (۸) شدیم، اثاثیه و تمامی

۱- نقباءالبشر، ج ۱، ص ۳۴۹

۲- اعیان الشیعه، قطع رحلی، چاپ بیروت، ج ۴، ص ۳۸۱

۳- اسفارالأنوار، ص ۲ تا ۳۷

۴- همان، ص ۷۳

۵- همان، ص ۱۰۲

۶- همان، ص ۱۰۹ و ۱۱۰

۷- همان، ص ۱۳۱، ۱۳۲ و ۱۳۳

۸- در آن زمان کشتی بخار دارای موتور بوده و مسافرت با آن مطمئن‌تر و سریعتر از کشتی‌های بادبانی صورت می‌گرفته‌است. همچنین در آن روزگار بهترین وسیله مسافرتی دریا به شمار می‌رفت.

ص: ۱۵۸

مایحتاج سفر را با قایقی منتقل کردیم. برای خود و برادرم (سید اعجاز حسین)- دام ظله- در قسمت درجه سه کشتی جایی را انتخاب نموده، آن را فرش کردیم. کرایه هر نفر از بمبئی تا بندر جدّه یکصد روپیه شد. (۱) کشتی تا حدّی بزرگ و از لحاظ کیفیت، درجه‌بندی شده است؛ درجه چهار، که عرشه می‌باشد، پایین‌ترین درجه آن، از لحاظ کیفیت و قیمت است. جمعیت بسیاری این درجه را گزیده و کرایه کمتری (هشتاد روپیه) داده‌اند.

صبحگاه روز پنجم ماه مبارک رمضان، به بندر عدن رسیدیم، کشتی نزدیک شط لنگر انداخت؛ عدن ساحلی بسیار زیبا و با صفایی دارد. همراه بعضی از همسفران با قایق به ساحل آمدیم و پیاده به سوی شهر حرکت کردیم. شهر عدن از ساحل فاصله زیادی دارد و هوایش گرم است.

به منظور فرستادن نامه به هندوستان، سری به اداره پست عدن زدم، پس از ارسال نامه، جهت ملاقات با سید علوی بن عید روس، از مشاهیر عرفای مذهب شافعیه، به خانه‌اش رفتم گفتند: بعد از ظهر وقت ملاقات دارد. چون انتظار کشیدن تا عصر برایم سخت بود و همسفران منتظرم بودند از دیدار وی منصرف شدم. از مردی که در خانه سید بود، آب آشامیدنی طلبیدم، تبسّمی کرد و من دلیلش را نفهمیدم، بعد متوجه شدم که ماه رمضان است و در مذهب آنان مسافر هم باید روزه بگیرد!

به کشتی بازگشتم؛ فردای آن روز، فردی به نام سید علی از سوی سید علوی به سراغم آمد و از انجام نشدن ملاقات پوزش خواست. او می‌گفت: سید علوی ماهانه ۱۲۰۰ روپیه از حاکمان فرنگ حقوق می‌گیرد تا مردم آن سامان را به اطاعت از آنان بخواند و از اغتشاش و مخالفت بر ضد فرنگیان بازشان دارد! (ص ۱۷۳)

شب هنگام جلسه انسی در کشتی تشکیل شد، بعضی از همسفران روضه خواندند و ما گریه کردیم.

روز یکشنبه دهم رمضان کشتی به بندر حدیده رسید، استخاره کردم به حدیده روم شاید کتابی برای خرید پیدا کنم، استخاره بد آمد. فردی بنام میرزا وزیر علی را جهت خرید کتاب فرستادم. او کتاب «العِبر» ذهبی را برایم خرید.

شب دوازدهم ماه رمضان، آنگاه که کشتی بندر را ترک کرد، ناگهان امواجی عظیم و پر

۱- روپیه واحد پول هندوستان است.

ص: ۱۵۹

تلاطم خروشیدن آغاز کرد و اضطرابی غریب بر مسافران؛ بویژه عرشه‌نشینان چیره شد. از خواب پریدم، به دعا و ذکر و استغفار پرداختم تا دریا آرام گرفت، باز به خواب رفتم، صبح روز دوازدهم شنیدم که می‌گفتند: هنگام تلاطم دریا و اضطراب مردم، یکی از مسافران بنام مولوی محمد علی، مقداری از تربت پاک کربلای حسینی را به دریا ریخت و دریا آرام گرفت!

در شب چهاردهم نیز باد به شدت می‌وزید، تکانهای کشتی بسیار شدید بود تا جایی که وحشت طوفانِ دریا، مسافران را سراسیمه کرد، به قرائت قرآن و ادعیه پرداختم تا شاید دریا به لطف خداوند آرام گیرد.

تا نیمه‌های شب خوابم نبرد، اواخر شب بود که کشتی به محاذات کوه یَلَمْلَم رسید و بسیاری از زائران اهل سنت مُحرم شدند.

ورود به بندر جدّه

جمعه پانزدهم ماه مبارک رمضان به بندر جدّه رسیدیم. مکانی در نزدیکی گمرک بندر جدّه برای هر نفر در روز یک قروش کرایه کردیم (ص ۱۸۳).

انجام عمره مفرده قبل از حج

به قصد ورود به شهر مقدس مکه، به احرام عمره مفرده مُحرم شدم. سزاوار است هر فرد مستطیع قبل از آن که به اعمال مخصوص (عمره تمتع و حج تمتع) بپردازد، عمره مفرده‌ای بگزارد تا به نحوه طواف و سعی و سایر واجبات آشنا گردد و به هنگام انجام آنها، با مشکل مواجه نشود و اعمال واجب حجّ را با بصیرت و درک کامل، به پایان رساند، در این صورت است که وحشت از سختی اعمال حج و ترس و حیرت از نقص و کاستی در وظیفه دینی را از خود دور می‌سازد.

کسی که برای اولین بـا به این دیـار می‌آیـد، به دلیل عـدم آشـنایی با اعمال، ممکن است به کار ناروایی دست یازد که قابل جبران نباشد؛ لیکن با انجام عمره مفرده و تمرین در طواف و خبره شدن در اعمال و دیدن مشاعر شریفه، مشکلی سراغ وی نخواهد آمد.

در مسیر مکه مکرمه به ناحیه حدیبیه رسیدیم. هنگام مرور از میقات حدیبیه، نیّت

ص: ۱۶۰

احرام و تلبیه را بار دیگر تکرار کردیم؛ در حدیبیه مسجدی ساخته‌اند بنام مسجد شُمیسی. در آنجا دو علامت نصب شده که آغاز حدود حرم در این ناحیه را می‌نمایاند (ص ۱۹۲).

در راه اتراق نکردیم و تمامی شب را، بدون استراحت، طیّ مسیر نمودیم تا به مکه رسیدیم.

ورود به مکه مکرّمه

به تاریخ ۲۲ ماه رمضان سال ۱۲۸۲ ه. ق. به مکه رسیدیم ... اعمال عمره مفرده را در شب یکشنبه بیست و چهارم رمضان المبارک انجام دادیم؛ برادرم طواف اوّل را پیاده انجام داد، لیکن بخاطر مریضی، طواف آخر (طواف نساء) را بوسیله شبری (۱) بجا آورد.

صاحب مکانی که در مکه برای اقامت کرایه کردیم، ۲۲ ریال از ما گرفت. از این زیاده خواهی و گرانی تعجب کردیم! (۲)

شکایت از مطوّفین

جای بسی تأسف و نگرانی است که مطوّفین هیچگونه تلاش و کوششی در جهت آشنا نمودن حجاج به اعمال و مشاعر ندارند و نسبت به امور زائران کم التفات می‌باشند، لذا باید از اعتماد نمودن به مطوفین خودداری شود؛ گر چه در آغاز اعمال، زائر ناچار است در دام آنان گرفتار باشد! (ص ۱۹۴).

بعضی از دعاهای ماه رمضان را، که در کتاب زادالمعاد ذکر شده، در صبح روز ۲۵ ماه رمضان قرائت کردم، حال گریه و تضرع در وجودم پیدا شد که انتظارش را نداشتم؛ دانستم این توفیق از برکت زیارت کعبه مشرفّه است. امیدوارم خدای بزرگ درب‌های سعادت و نیکی را به رویم بگشاید و تقرّب، خشوع، خضوع و تضرّع در پیشگاهش را بنمایاند (ص ۱۹۴).

صبح هنگام به حرم مشرف شدم، طواف مستحبی انجام دادم و دعاهای طواف را از حفظ خواندم (ص ۱۹۶).

نزدیك باب السلام، گذرم به کتابفروشی افتاد، شرح موطّأ زرقانی و کتاب سراج المنیر را، که شرحی است بر کتاب جامع الصغیر، در آنجا دیدم. این کتابها بیشتر از انتشارات کشور

۱- شبری همان تخت روان چوبی است که توسط چند نفر حمل می‌شود و زائر مریض و یا معلول را با آن طواف می‌دهند.

۲- بحمداللّه حجاج جمهوری اسلامی ایران به همت مسؤولین حج با این گونه مشکلها و نابسامانیها مواجه نیستند، لیکن این مشکلات کماکان در ارتباط با زائران کشورهایی از قبیل هندوستان و پاکستان و ... وجود دارد.

ص: ۱۶۱

مصر است. شاید این دو کتاب را بخرم، ان شاء اللّه.

در روز ۲۸ ماه رمضان، از حرم خارج شده بودم که کتابفروشی دیگری نظرم را به خود جلب کرد، تفسیر کبیر فخر رازی را- در شش جلد بزرگ- در آنجا دیدم، چاپ مصر بود، از قیمتش پرسیدم، گفت: پنجاه و دو ریال!

کتاب تنبیه الغافلین، از تألیفات فقیه ابولیث سمرقندی، را نیز در آن کتابفروشی دیدم.

کلمه‌ای از این کتاب را، که تبعید اباذر به ربذه توسط عثمان بن عفان را روایت کرده است، اقتباس نمودم، چون نسخه‌ای که نزد من بود غلط داشت.

بعد از ظهر همین روز سری به کتابخانه حرم زدم. کتاب عجالهٔ‌الراکب را، که درباره طبقات علمای مذهب مالکی نگاشته شده، خواستم. شرح حال تقی‌الدین صاحب کتاب طبقات الشافعیهٔ، که بشدت مشتاق یافتنش بودم، و ترجمه سمهودی و ثعلبی و ابن عربی شارح سنن ترمذی و ... را اقتباس نمودم.

ملاقات با دو زائر ایرانی

۲۹ رمضان المبارک روز جمعه است، این روز را اهل مکه روز عید فطر گرفتند. بعضی از اهل سنت از ما می‌پرسیدند: امروز روزه هستید یا نه؟ و ما بر حسب مقتضای حال به آنان پاسخ می‌دادیم!

در این روز دو زائر ایرانی به ملاقات ما آمدند:

۱- ملا حسین اصفهانی، وی مردی است با اخلاق نیکو، نور ایمان از سیمایش می‌درخشید. با ایشان پیرامون مسائلی چند گفتگو نمودم. پاسخهای نیک و جالبی که دلالت بر فضل و خوش فهمی وی در امور دین و دنیا داشت، از او دریافتم (ص ۱۹۷).

۲- ملا محمد باقر شوشتری، وی از طلاب ایرانی است و در حوزه درس شیخ مرتضی انصاری- طاب ثراه- شرکت می‌کرده است. نامبرده سال گذشته (۱۲۸۱ ه. ق.) با پای پیاده به حج مشرف شده‌است، لیکن به‌خاطر تنگدستی نتوانسته‌است به‌وطنش مراجعت کند (ص ۱۹۸).

سوم شوال دوستم میرزا محمد هادی، کتابی در تاریخ اشراف مکه بنام «تنضید العقود السنیّهٔ بتهدید الدّولهٔ الحَسَنیهٔ» برایم آورد، مطالبی از این کتاب را انتخاب کردم، کتاب خوبی

ص: ۱۶۲

است، درباره شرح حال و تراجم بعضی از دانشمندان مثل صاحب کتاب نسخ المثال و ...

نکاتی دارد.

زیارت قبرستان ابوطالب

پنجمین روز از ماه شوال مصادف است با روز پنجشنبه، به همراه بعضی از دوستان برای زیارت قبور بنی‌هاشم (۱) که در خارج از شهر مکه واقع است، رفتیم. ابتدا به زیارت قبر حضرت خدیجه کبری- رضی اللّٰه عنها- که در وسط اتاقی قرار دارد و بر روی آن ضریحی است، مشرف شدیم. زنان گرداگرد ضریح حضرت خدیجه ازدحام کرده بودند پس از زیارت و دعا و گریه با عجله از آنجا خارج شدیم. سپس راهی زیارت قبر حضرت آمنه- رضی اللّٰه عنها- (۲) که بسان قبر حضرت خدیجه دارای ضریح و بارگاه می‌باشد، شدیم؛ این حجره در مقابل حجره حضرت خدیجه قرار دارد.

پس از زیارت قبر آمنه، به مسجدی رفتیم که در آن قبر عبدمناف و عبدالمطلب و ابیطالب- رضی اللّٰه عنهم- قرار دارد، قبور را زیارت کرده، سوره فاتحهٔالکتاب قرائت نمودیم.

مسجد مذکور را مرحوم میرزا فصیح از سرمایه مرحوم مغفور سید ناصر علی هندی بنا نموده است. میرزا فصیح کسی است که این سه قبر را تعمیر و احیا کرد. پیش از آن کسی به این قبور بها نمی‌داد. و اهل سنت آن سه تن را مسلمان نمی‌دانند! (۳) اسامی دوستان و خویشان یادداشت نمودم تا به هنگام زیارت و دعا فراموشم نشوند.

امروز سه شنبه دهم ماه شوال است، به حرم مشرف شدم؛ دو طواف یکی به نیابت از مرحوم پدرم و دیگری را به نیابت از مادرم انجام دادم. پشت مقام حضرت ابراهیم به دعا در حق دوستان و نزدیکان پرداختم.

نامهای خویشان و وابستگان و دوستان را از پیش یادداشت کرده‌ام تا به هنگام دعا فراموششان نکنم (ص ۲۰۵)

در همین روز کتاب «العرائس» ثعلبی را که در قصص انبیا نگاشته و چاپ مصر است، به دو ریال و «العقد الثمین فی فضائل بلد اللّٰه الأمین» را هشت قروش خریدم. یکی از دوستان کتابی با نام «الإعلام بأعلام بلد اللّٰه الحرام»، که کتابی است تاریخی، برایم آورد.

۱- این قبرستان همان قبرستان حجون و مقبرهٔ المعلّاهٔ یا جنّهٔ المعلّاهٔ معروف است که در آن زمان خارج از شهر مکه‌قرار داشت.

۲- بر اساس نظر صحیح، قبر حضرت آمنه- سلام اللّٰه علیها- مادر گرامی رسول اللّٰه- ص- در منطقه ابواء می‌باشد.

۳- مسجد مذکور در زمان حاکمیت وهابیون و آل سعود تخریب شده است.

ص: ۱۶۳

مطالبی از آن را گزینش کردم.

شرکت در نماز جماعت اهل سنت

پنجشنبه دوازدهم شوال جهت انجام طواف به نیابت از خواهر بزرگترم راهی مسجدالحرام شدم. با پایان یافتن طواف، ظهر فرا رسید. در مسجدالحرام ماندم و در نماز جماعت ظهر شرکت کردم (ص ۲۰۷).

ارتباط تنگاتنگ حضرت علّامه با کتابخانه حرم و کتابفروشی‌های مکه

حضرت علّامه میر حامد حسین هندی- ره- در این مسافرت از وقت خود حداکثر استفاده را برده است. وی بجز روزهای تعطیل، همه روزه به کتابخانه حرم شریف رفته و بهره‌های فراوان از آن گنجینه گرانسنگ کسب کرده است (ص ۲۰۸).

ایشان پس از مطالعه کتابها، مطالب لازم را استنساخ می‌کرد، بطوری سرگرم می‌شود که به سبب اشتغال زیاد به مطالعه، سردرد شدیدی بر او عارض می‌گردد.

در طول اقامتش در مکه، به کتابفروشی‌ها می‌رود و از کتب چاپی و خطی دیدن کرده، بعضی از آنها را خریداری می‌کند.

ایشان بمناسبتی از حادثه هجوم سیل به مسجدالحرام و از بین رفتن تعداد زیادی از کتابها سخن بمیان می‌آورد.

به سوی مدینهٔ الرسول- ص-

علّامه میر حامد حسین- ره- در روز شنبه ۲۹ شوال با شتری که به ۲۴ ریال کرایه کرده، همراه قافله‌ای از زائران، عازم مدینه منوّره می‌شود؛ قافله پس از گذر از «وادی فاطمه»، صبحگاه روز دوشنبه، اول ماه ذیقعده به چاهی می‌رسد بنام «بئر تفله» که گفته شده پیامبر خدا- ص- با اصحاب خود در کنار این چاه فرود می‌آیند. اصحاب از شوری و ناگوارا بودن آب چاه، به حضرت شکایت می‌کنند. پیامبر- ص- به کنار چاه آمده، آب دهان مبارک به چاه می‌اندازند، آب شور چاه به آبی گوارا و شیرین مبدّل می‌شود (ص ۲۱۷).

حضرت علّامه- ره- در جای جای اسفار الأنوار از بد خُلقی و زشت سیرتی شترداران راه مکه- مدینه سخن می‌گوید.

ایشان در بین راه دعای اذن دخول مشاهد مقدّسه را از روی کتاب تحفهٔ‌الزائر حفظ می‌کند؛

ص: ۱۶۴

همچنین تصمیم می‌گیرد زیارتنامه حضرت رسول- ص- و حضرت فاطمه زهرا- سلام اللّٰه علیها- و ائمه بقیع- علیهم‌السلام- را به ذهن بسپارد (ص ۲۲۲).

سرانجام پس از گذشت یازده روز از آغاز سفر، قافله به شهر مدینه منوّره وارد می‌شود.

حکایت ادامه سفر

... در برکه آبی از برکه‌های مدینه، غسل نموده، لباسهایم را تطهیر کردم. خدای متعال را ستایش نمودم که توفیق پاکیزه شدن را آنگونه که می‌خواستم به من عنایت کرد. سپس عازم زیارت حرم مطهر نبوی- ص- شدم، قبر مقدس پیامبر را زیارت کردم و پس از آن قبر حضرت فاطمه زهرا- علیهاالسلام- را در حجره شریف و مبارکش زیارت نمودم! (۱) هنگامی که به زیارت مشغول بودم بارانی شدید باریدن آغاز کرد. مقداری از آب روضه شریفه، که به صحن مطهّر می‌ریخت، به قصد شفا نوشیدم و صورتم را شستشو دادم (ص ۲۳۱).

پس از زیارت، به کتابخانه حرم شریف نبوی رفتم و نظری به فهرست کتابخانه انداختم. شب هنگام بار دیگر برای زیارت به سوی حرم مطهر شتافتم. به نیابت از دوستان و خویشان، زیارتنامه خواندم؛ در اثنای زیارت قبر حضرت زهرا- س- حال گریه و زاری عجیبی بر من عارض شده بود که ناگاه مردکی از مخالفان، از زیارت منعم نمود و گریه‌ام را قطع کرد؛ از نامبالاتی اهل عدوان به شدّت افسرده شدم.

آزار خادمان بیش از خدمتشان است. آنان دشمنی خود را با دوستان اهل بیت- علیهم‌السلام- پیوسته ابراز می‌کنند و همواره در پی آنند که از زائران مقداری پول به جیب زنند، زیرا غرق در حرص و طمع دنیا می‌باشند!

زیارت بقیع

امروز پنجشنبه یازدهم ذیقعدهٔالحرام است. قبل از ظهر به قصد زیارت قبور ائمه بقیع- علیهم‌السلام- به بقیع مشرّف شدم. قبور ائمه دارای روضه و حرم است، همچنین قبر عقیل قبه و بارگاهی مستقل دارد و در کنار آن قبر عبداللّٰه بن جعفر واقع است. قبر ابراهیم

۱- ظاهراً مقصود ایشان همان قبر موجود در وسط خانه حضرت علی- ع- می‌باشد که بعضی از علمای شیعه معتقدند قبر حضرت زهرا- س- همان است.

ص: ۱۶۵

فرزند رسول خدا- ص- نیز برخوردار از قبّه و بارگاه مستقل است.

ساختمانی است در بقیع، گفته می‌شود بیت‌الأحزان است که درب آن را بسته‌اند. قبر حلیمه سعدیه، دایه رسول خدا و قبرهای عاتکه و صفیه عمه‌های پیامبر هر یک بارگاهی مستقل دارند.

تمامی قبور را زیارت کردم. درب حرم چهار امام- علیهم‌السلام- بسته بود؛ در کنار درب مطهر نشستم و پس از گریه و دعا و استغفار، دعای «یا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقَدُ المَکارِهْ ...» (۱)

را قرائت کردم.

به گنبد و بارگاه حرم ائمه بقیع نظر می‌کردم، دیدم که اسامی امامان مدفون در بقیع را بالای درب ورودی حرم ننوشته‌اند! و تنها به این جمله بسنده کرده‌اند: «روضهٔ عباس، عمّ الرسول- صلی اللَّه علیه و آله- و أهل البیت» از بی‌مهری و تعصب آنان نسبت به ائمه هدی که فرزندان راستین پیامبرند، تعجب کردم و در حیرت فرو رفتم (ص ۲۳۵)، و سپس به خانه بازگشتم.

ورودیّه برای زیارت!

دو ساعت از ظهر گذشته بود که یکی از آشنایان خبر آورد درب حرم ائمه بقیع را بارکرده‌اند، بار دیگر به سوی بقیع روانه شدم. خدّام حرم! از هر زائر ۵ قروش می‌گرفتند و راه می‌دادند. پول را دادم و وارد شدم؛ (۲) ضریح بزرگی دیدم که قبر عباس در آن بود و قبه‌ای بالای آن قرار داشت؛ کنار قبر عباس قبه دیگری دیدم که قبر چهار امام معصوم؛ یعنی حسن بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق- علیهم‌السلام- را در آغوش خود داشت، ضریح مقدس را با حضور قلب زیارت کردم و زیارتنامه را از حفظ خواندم ... به لطف خدای تعالی حال گریه و تضرع یار شد، خدا را بر این لطف شکر گزاردم، به ذهنم آمد تا از خدای بزرگ بخواهم مرا در این حال خوش بمیراند ....

آقای ملا محمد باقر شوشتری شاگرد مرحوم شیخ انصاری- طاب ثراه- را دیدم که با صدای بلند زیارت جامعه کبیره را می‌خواند؛ من نیز پس از فراغ از نماز زیارت، زیارت جامعه کبیره را خواندم (ص ۲۳۷).

۱- بنگرید به: کلیات مفاتیح الجنان تألیف مرحوم محدث قمی، ص ۲۳۹ با ترجمه فارسی.

۲- لازم به ذکر است که در آن زمان هر کسی برای زیارت ائمه بقیع مشرف می‌شد بایستی پولی بابت ورود به حرم به‌خادمان می‌پرداخت.

ص: ۱۶۶

حرم ائمه بقیع- علیهم‌السلام- از هر گونه زیورآلات و تزیینات ساختمانی تهی است و همین مطلب باعث می‌شود حال خضوع و خشوع و توجه بهتری به انسان دست دهد؛ شدت تعصب و دشمنی با اهلبیت- علیهم‌السلام- از در و دیوار این حرم مطهر پیداست.

صبحگاه دوازدهمین روز از ماه ذی‌قعده، به زیارت حرم مطهر رسول خدا- ص- مشرف شدم؛ پس از آن، قبر مطهر حضرت زهرا- علیهاالسلام- را زیارت کردم. هنگامی که صورتم را به ضریح چسبانیده، مشغول راز و نیاز بودم، خادم لئیم و پستی از من تقاضای پول کرد، چیزی داخل جیبم نیافتم تا به او بدهم، او مرا از ضریح مطهر دور ساخت و نگذاشت کنار ضریح بمانم ... (ص ۲۳۹).

کتابخانه مدینه منوّره

کتابخانه مدینه منوره بمراتب از کتابخانه مکه بهتر و زیباتر است، این کتابخانه دارای فضای وسیع، فرشهای نفیس و محیط پاکیزه‌ای است و حاوی کتابهای فراوانی است در زمینه‌های مختلف؛ کتابهای کمیاب، گرانسنگ و پر منفعتی در این کتابخانه یافت می‌شود متولّیان کتابخانه مدینه، خوش برخورد و دارای اخلاق خوب و پسندیده هستند، تنگ نظر نبوده، با ملاطفت رفتار می‌کنند، بعکس متولیان کتابخانه مسجدالحرام!

زیارت بعضی از اماکن و آثار مدینه

روز یکشنبه ۱۴ ذیقعدهٔالحرام به مسجد قُبا رفتم و در آن مکان نماز گزاردم، مسجد عظیمی است ... مقامی نزدیک مسجد است که بالای آن چنین نوشته‌اند: «مقامُ نزول آیهٔ:

لَمَسجدٌ أُسّس علی التقوی من اوّل یوم أحقّ أن تقوم فیه ...»

سپس به خانه حضرت علی بن ابیطالب- ع- مشرف شدم، محل عبادت حضرت را در خانه‌اش زیارت کردم و در آن مکان نماز گزاردم، جایگاهی در خانه حضرت قرار دارد که گویند حضرت زهرا- س- در آن جا با آسیاب دستی آرد تهیه می‌کرد. محل عبادت حضرت زهرا- س- را نیز زیارت نمودم و در آن مکان نماز گزاردم. همچنین در غرفه ام ابراهیم نماز خواندم (ص ۲۴۳).

ص: ۱۶۷

خانه امام صادق-ع- را زیارت کردم. در مقابل خانه حضرت برکه‌ای بزرگ مملوّ از آب بود. چاه أریس را نیز دیدم. گویند این چاه همان چاهی است که انگشتر رسول خدا از دست عثمان در آن افتاد. داخل منطقه عوالی شدم، عوالی دارای حصار و درختان میوه از قبیل درخت انگور و انار و خرما و غیر آن می‌باشد.

بعضی از مردم می‌پندارند که عوالی همان فدک است و این اشتباه است زیرا فدک به مسافت دو منزل از مدینه فاصله دارد.

روز سه‌شنبه ۱۶ ذیقعدهٔالحرام به حرم مطهر پیامبر- ص- مشرف شدم. خادمان را دیدم با جاروهایی که از برگهای بلند خرما تهیه شده بود، داخل ضریح پیامبر- ص- شدند و ضریح مقدس را جارو کردند سپس جاروهای تبرک شده را بین مردم تقسیم کردند.

نزدیک مغرب است، یک نفر از سادات مدینه که بحرینی‌الأصل است به ملاقات من آمد. نامش حسن بن عبداللّه بحرانی است، او شیعه‌ای مؤمن و از اهل علم است، که همراه با دیگر سادات مدینه در خارج از قلعه شهر زندگی می‌کند. او به من گفت: از کتابهای فقهی شرح لمعه، شرایع و مناسک حج مرحوم شیخ محمد حسن نجفی، صاحب جواهر را در اختیار دارم (ص ۲۴۷).

پیشتر در هندوستان شنیده بودم که فدک را به سادات مدینه پس داده‌اند، از این رو از وی پرسیدم: آیا فدک را به شما واگذار کرده‌اند؟

گفت: خیر. فدک همچنان در دست حکومت است و دولت آن را در تصرف خود دارد!

... قبر اسماعیل فرزند امام جعفر صادق-ع- را زیارت کردم. قبّه‌ای بزرگ دارد. در سمت شرقی مقبره، خانه آن حضرت قرار دارد. گفته می‌شود: این خانه همان خانه امام زین العابدین-ع- است. بسیار مسرور و شادمان شدم؛ چون پیش از آن تفحص نموده، خانه حضرت را پیدا نکرده بودم؛ خانه امام سجاد-ع- را زیارت کردم و دعا خواندم ... (ص ۲۶۱).

وداع با مدینه و حرکت به سوی مکّه برای انجام اعمال حج

با نزدیک شدن زمان خروج از شهر مدینه، اضطرابی دهشتناک سراسر وجودم را احاطه نموده است، می‌ترسم از این اماکن مقدس کوچ کنم در حالی که حق زیارت و دعا

ص: ۱۶۸

و استغفار را ادا نکرده باشم. وای بر حال من، چنانچه خداوند منّان به لطف و محبتش کمکم نکند. دلهره از اعمال حج و سختی مناسک، بر قلبم سنگینی می کند؛ بویژه ناتوانی و مریضی‌ام. از خدا می‌خواهم بدیده لطف بر من بنگرد تا اعمال سخت و مشقت‌بار حج را بخوبی انجام دهم (ص ۲۵۱).

صبح روز شنبه ۲۰ ذیقعدهٔالحرام زیارت وداع حضرت رسول- ص- را زمزمه کردم، سپس به قبرستان بقیع رفتم و زیارت وداع ائمه بقیع-ع- را نیز خواندم.

بعد از ظهر همین روز مدینه منوره را به سوی مکه مشرفه ترک کردم.

مسجد شجره در سال ۱۲۸۲ ه. ق.

مسجد شجره مسجدی بسیار با اهمیت و یکی از مواقیت است، سقف ندارد و تنها از سه جهت دیوار دارد. جای تعجب است، مسجدی که میقات اهل سنت نیز هست، چرا باید چنین وضعی داشته باشد؟!

خدا را سپاس می گویم که توسط یک مرد آشنا توانستم مسجد شجره را پیدا کنم و از آن جا مُحرم شوم.

مطلب شگفت‌آور این که مشاهده کردم گروهی از اهل سنت از مدینه محرم شدند و گروهی بدون احرام از میقات «مسجد شجره» گذشتند تا در رابغ محرم شوند!

جمّالان و شترداران- خذلهم اللَّه- شتران را کنار مسجد شجره نگه نمی‌دارند راه خود را همچنان طی می کنند. پس از محرم شدن با پای برهنه راه افتادم و به گمان این که شتردار از مسجد شجره دور شده، با شتاب و عجله حرکت کردم تا به او برسم اما معلوم شد که وی هنوز پشت سر است و توقف نمودم ...

سزاوار است شخص مسافر نه به رفیق و همسفر دل ببندد و نه به مال و امکانات؛ زیرا چه بسا حادثه‌ای پیش آید که از هیچیک کاری ساخته نباشد. یاور و حامی واقعی تنها خداوند متعال است و بس. با توکّل به اوست که تمام گره‌ها و مشکلات انسان حلّ می‌شود و گرفتاریها مرتفع می گردد.

روز شنبه ۲۹ ذیقعدهٔالحرام به هنگام مغرب، در حال طی طریق بودیم که هلال ماه

ص: ۱۶۹

ذیحجهٔالحرام را دیدیم و خدا را ستایش نمودیم که اختلافی وجود نخواهد داشت.

با یاری و تأییدات خدا، صبحگاه روز پنجشنبه سوم ذیحجهٔالحرام سال ۱۲۸۲ به مکه مشرفه رسیدیم (ص ۲۷۴).

حرکت به سوی مشاعر مقدّس

بین ما و اهل سنت یک روز اختلاف است، متأسفانه نمی‌توانیم در روز ترویه محرم شویم؛ چرا که عامّه (اهل سنت) روز هفتم ذیحجه را هشتم اعلام کردند و از مکه خارج شدند.

لذا برای ما ممکن نشد در مکّه بمانیم، ما هم پس از خواندن نماز عشا محرم شده، به طرف منا کوچ نمودیم. اوائل شب به منا رسیدیم؛ بعضی از حاجیان ایرانی که با ما همراه بودند در منا ماندند و ما به راه خود ادامه دادیم؛ پیش از طلوع آفتاب به سرزمین عرفات رسیدیم و در آنجا نماز صبح را خواندیم (ص ۲۷۶).

سه‌شنبه هشتم ذی‌الحجهٔالحرام است ... در آخرین لحظات امروز. اهل سنت عرفات را ترک کردند (زیرا این روز را نهم ذیحجه تلقی نمودند) لیکن حجاج ایرانی و هندی و تمام پیروان مذهب امامیه در منا ماندند.

ظهر روز چهارشنبه نیت وقوف در عرفات کردیم و تا غروب آفتاب در آنجا ماندیم و پس از غروب آفتاب از عرفات خارج شده، راهی مشعرالحرام شدیم. اوائل شب به مشعرالحرام رسیدیم و نماز مغرب و عشا را در آن جا گزاردیم.

هنگام طلوع فجر، نیت وقوف در مشعرالحرام کرده، پس از طلوع آفتاب از مشعرالحرام خارج شدیم (۲۷۷).

نیمروز پنجشنبه به سرزمین منا رسیده، خیمه را نزدیک مسجد خیف برپا نمودیم، سپس برای رمی جمره عقبه حرکت نمودیم. یکی از آشنایان، پس از رمی جمره عقبه به نیابت از من قربانی نمود.

پس از صرف نهار سر را تراشیده، از احرام خارج شدیم، آنگاه برای انجام بقیه اعمال حج، الاغی کرایه کرده به سوی مکه رهسپار شدیم ... اعمال را تمام کردیم، نزدیک غروب آفتاب به منا بازگشتیم.

ص: ۱۷۰

روز یازدهم ذی‌حجه در منا ماندیم، شب دوازدهم را هم در آنجا بیتوته کردیم، بعد از ظهر روز دوازدهم از منا خارج شدیم.

روز یکشنبه دوازدهم ذیحجه است، دو ساعت به وقت مغرب باقی مانده که وارد شهر مکه شدیم.

مشکل لاشه‌های قربانی در منا

در اثر کثرت قربانی در سرزمین منا و ازدحام جمعیت و تنگ بودن مکان، بوی مشمئز کننده لاشه‌های حیوانات ذبح شده، هوای منا را به شدت آلوده کرده است. با این که دولت تبلیغ و تأکید می‌کرد که در نظافت قربانگاه کوشا است و قربانی‌ها را از منا خارج می‌کند و دستور داده بود حاجیان قربانی خود را بالای کوه ذبح کنند، لیکن در عین حال از بوی بد و ناراحت کننده آن، بسیار اذیت شدم و پس از بازگشت به مکه در بستر مریضی افتادم.

تعداد دیگری از حجاج نیز مریض شدند (ص ۲۷۹).

حرکت به سوی جدّه

عصر روز جمعه ۲۵ ذیحجه از مکه خارج شدیم و دیگر بار گرفتار جمّالان و شترداران گشتیم. روز یکشنبه ۲۷ ذیحجه وارد جدّه شدیم و خود را برای سفر به سوی عراق از راه بندر عباس و بندر بوشهر و بصره آماده نمودیم.

پایان سفرنامه

حضرت علّامه میر حامد حسین هندی- ره- پس از آن که مسائل و مشکلات سفر و نیز وضعیت اهالی بندرها و شهرهای موجود در مسیر دریایی بین جده و بصره را حکایت می‌کند، به کشور عراق می‌رسد و کاظمین و سامرا و کربلا و نجف اشرف را زیارت می‌کند، با دوستان خود دیدار نموده، کارهای فرهنگی علمی خود را پی می‌گیرد و سرانجام سفرنامه‌اش را در شهر کربلا به تاریخ ششم ماه رجب سال ۱۲۸۳ هجری قمری به پایان می‌رساند.

ص: ۱۷۱

ص: ۱۷۲

پی نوشتها:

ص: ۱۷۳

بهداشت در حج

ص: ۱۷۴

شدت یافتن بیماریهای مزمن در حجّ

بیماریهای مزمن کم کم با بالا رفتن سن، بروز کرده و شدت می‌یابد. حاجیان در مجموع از گروههای سنی نسبتاً بالایی هستند، از این‌رو میزان شیوع بیماریهای مزمن هم در آنها بیشتر است. در بعضی از این افراد بیماری مزمن قبل از رفتن به حج شناخته شده و تحت درمانند و در برخی دیگر اولین علائم بیماری به هنگامی که در سفر حج هستند بروز می‌کند.

در اینجا از چند بیماری که در سفر حج از شیوع بیشتری برخوردار بوده و در مواردی موجب مرگ و میر زائران می‌شود، سخن به میان آمده و از ذکر بیماریهای نادر خودداری بعمل خواهد آمد.

بیماریهای شایع عبارتند از:

بیماریهای «قلبی و عروقی»، «ریوی»، «دیابت» و «کلیوی».

بیماریهای قلبی

از بین بیماریهای قلبی و عروقی، شش دسته زیر قابل ذکرند:

ص: ۱۷۵

۱- بیماری عروق کرونر ۲- بیماریهای دریچه‌ای قلب ۳- نارسایی احتقانی قلب ۴- آرتیمی‌ها ۵- افزایش فشار خون شریانی ۶- تپش قلب به علت اضطراب نوروز] Neurosis [و مصرف بی‌رویه قرصهای ضد بارداری.

بیماری عروق کرونر

قلب از دو رگ کرونر راست و چپ که از قسمت ابتدایی آئورت منشعب می گردد، خونِ مورد نیاز خود را دریافت می کند. آترواسکلروز مهمترین بیماری عروق کرونر می‌باشد که طی آن پلاکهایی که از چربی و مواد نکروزه و سلولهای مختلف تشکیل شده، بداخل رگ برجستگی پیدا کرده و بتدریج سب تنگی و سرانجام موجب انسداد رگ می گردد. بین مقدار خونی که به عضله قلب می‌رسد و عواملی که مصرف مواد مختلف بخصوص اکسیژن را در قلب تغییر می‌دهند، باید تعادلی موجود باشد تا عضله قلب (میوکارد) بتواند بطور طبیعی کار خود را انجام دهد وگرنه عضله دچار علائم ایسکمی] Ischemia [یا کم رسیدن خون به

ص: ۱۷۶

میوکارد می گردد. مهمترین عواملی که مصرف اکسیژن توسط عضله میوکارد را افزایش می‌دهند عبارتند از:

الف- تعداد ضربان قلب در دقیقه یا Heart Rate

ب- فشار خون شریانی

ج- قدرت انقباضی قلب یا) Contractility)

با پیشرفت ضایعات آترومایی] Atheromatous [در عروق کرونر و تنگ شدن عروق بخصوص وقتی که بیش از ۶۰ تا ۷۰٪ کاهش در قطر رگ ایجاد شده باشد، میزان خونی که به عضله قلب می‌رسد محدود می گردد و هر عملی که میزان مصرف اکسیژن توسط قلب را زیاد نماید، سبب بروز و یا تشدید علائم بیماری عروق کرونر می گردد که بنام بیماری «ایسکمی قلب» یا I Schemic Heart Disease نیز معروف است.

با توجه به جدول شماره ۱، هرگاه فردی که گرفتار بیماری عروق کرونر است، از محیط معتدل به مناطق گرم مثل سفر حج برود و میزان فعالیتش زیاد گردد، علائم بیماری بروز می کند و اگر علائم از پیش وجود داشته، شدّت می‌یابد.

(جدول شماره ۱)

تعداد ضربانمیزان فشارقدرت انقباضیمیزان اکسیژن در

اثر عوامل مختلف

قلب در دقیقهخون شریانیعضله قلبدسترس عضله میوکارد

افزایش درجه حرارت محیط

افزایش فعالیت بدنی

اضطراب و افزایش فعالیت سیستم

عصبی خودکار بخصوص سیستم

سمپاتیک

مصرف نکردن داروها

افزایش انعقادپذیری خون

حاصل کار

ص: ۱۷۷

علائم بیماری عروق کرونر متعدد بوده و ممکن است بصورت؛ «آنژین صدری»، «نارسایی عروق کرونر»، «انفارکتوس میوکارد»، «انواع آرتیمی‌ها»، «نارسایی قلب» و یا «مرگ ناگهانی» باشد.

با افزایش انجام عمل جراحی بای پاس عروق کرونر] Coronary Bypass [بعنوان یکی از راههای درمان علائم بیماری عروق کرونر، تدریجاً تعداد بیشتری از این افراد در بین حجاج بیت اللّه الحرام دیده خواهند شد.

بیماریهای دریچه‌ای قلب

با این که حاجیان، قبل از سفر، مورد معاینه طبی قرار می‌گیرند، در عین حال بیماریهای دریچه‌ای قلب، که به علل زیر ایجاد شده‌اند، بکرّات دیده می‌شود:

- بیماری مادرزادی دریچه قلب، خصوصاً تنگی دریچه آئورت از انواع مختلف و با

ص: ۱۷۸

شدت‌های مختلف.

- بیماری دریچه‌های قلب در اثر روماتیسم قلبی، خصوصاً انواع تنگی دریچه میترال.

- نارسایی دریچه میترال.

- تنگی و نارسایی همراه با دریچه میترال.

- نارسایی (و تنگی) دریچه آئورت.

- ابتدایی هر دو دریچه میترال و آئورت.

- نارسایی و (تنگی) دریچه تریکوسپید.

حجاج مبتلا به روماتیسم قلب را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف- آنهایی که قبل از سفر حج مورد شناسایی واقع شده و دارو مصرف می‌کنند و یا مورد عمل جراحی واقع شده‌اند و دریچه‌های مختلف قلب آنها ترمیم یا تعویض شده است.

ب- آنهایی که قبل از سفر حج مورد شناسایی واقع شده ولی دارویی مصرف نمی‌کنند و عمل جراحی هم نداشته‌اند.

ج- آنهایی که در اثر بروز علائم به هنگام سفر حج مورد شناسایی قرار می‌گیرند.

سایر بیماریهای دریچه‌ای قلب؛ مانند پرولاپس دریچه میترال.] Prolapse Mitral Valve [با توجه به جدول شماره ۲ علائم بالینی این بیماران خواه قبلًا مورد شناسایی واقع شده باشند و یا بهنگام سفر حج مورد تشخیص قرار گیرند، به هنگامی که در سفر حج هستند علائم بیماریهاشان شدت می‌یابد.

(جدول شماره ۲)

اثر عوامل مختلف حاصل کار

افزایش درجه حرارت افزایش ضربان قلب و شدت یافتن علائم

افزایش فعالیت بدنی افزایش ضربان قلب و شدت یافتن علائم

اضطراب افزایش ضربان قلب و شدت یافتن علائم

رعایت نکردن رژیم غذایی و افزایش مصرف نمک بروز علائم نارسایی قلب و شدت یافتن علائم

مصرف نکردن داروها بروز نارسایی قلب و افزایش ضربان قلب

و شدت یافتن علائم

مصرف نکردن داروی ضد انعقاد در افرادی که سابقه امکان پیدایش لخته خون در قلب و پیدایش آمبولی

عمل دریچه قلب دارند خصوصاً آمبولی مغز

پیدایش انواع آریتمی‌ها شدت یافتن علائم

ص: ۱۷۹

توضیح این که: متأسفانه در این مختصر امکان بحث درباره علل شدت یافتن علائم، در اثر عوامل یاد شده نیست و خواننده به کتابهای مربوط در این زمینه ارجاع می‌شود.

نارسایی احتقانی قلب

نارسایی احتقانی قلب متعاقب بسیاری از بیماریهای قلبی عارض می‌شود از جمله:

- در افراد مبتلا به افزایش فشار خون شریانی.
- در افراد مبتلا به بیماریهای دریچه‌ای قلب.
- در افراد مبتلا به بیماری عروق کرونر.
- در افراد مبتلا به انواع کاردیومیوپاتی‌ها[Card iomyopat hies].
- در اثر آریتمی‌های مختلف.
- در افراد مسن (پیر قلبی).

نارسایی ممکن است بصورت مزمن و تدریجی پیش آید و یا بطور حاد عارض شود.

جدول شماره ۳ علل شدّت یافتن علائم بالینی نارسایی احتقانی قلب را در سفر حج نشان می‌دهد.

(جدول شماره ۳)

افزایش ضربانافزایش فشار خونتأثیر بر قدرت

اثر عوامل مختلفتشدید علائم

قلب شریانی انقباضی قلب

افزایش درجه حرارت

افزایش فعالیت بدنی

اضطراب

رعایت نکردن رژیم غذایی وافزایش

مصرف نمک

مصرف نکردن داروها

حاصل کار

آرتیمی و پلاکها

ص: ۱۸۰

انواع آرتیمی‌ها و پلاکها در افراد مبتلا به بیماریهای زیر دیده می‌شود:

- در بیماری عروق کرونر.
- در بیماریهای دریچه‌ای قلب.
- در انواع کاردیومیوپاتی‌ها.
- در نارسایی احتقانی قلب به هر علت.
- در اثر اختلال در سیستم هدایتی قلب و نیز پیدایش انواع پلاکها خصوصاً پلاکهای دهلیزی بطن و شاخه‌ای.
- در اثر اختلال در کار گره سینوسی [Sick Sinus Synorome].

و هرگاه بیماری اولیه در اثر عواملی که اینك ذکر شد و یا ذیلًا ذکر خواهد شد، شدت یابد، میزان حدوث آرتیمی بیشتر شده و امکان درمان آنها هم مشکل‌تر می‌شود.

افزایش فشار خون شریانی و عوارض ناشی از آن

بیش از ۲۰٪ افراد بشر به این بیماری گرفتار بوده و یکی از علل عمده معلول و زمین‌گیر شدنِ افراد و نیز مرگ و میر می‌باشد.

جدول شماره ۴ علل مختلف افزایش فشار خون شریانی در افراد مبتلا به این بیماری را در سفر حج نشان می‌دهد.

(جدول شماره ۴)

اثر عوامل مختلفافزایش یا کاهش فشار خون شریانی

افزایش درجه حرارت محیط و افزایش تعریق

افزایش فعالیت فیزیکی

اضطراب و افزایش فعالیت سیستم عصبی سمپاتیك

افزایش مصرف نمك

مصرف نکردن داروها

حاصل کار

تپش قلب و دردهای نامشخص غیر قلبی در سینه

ص: ۱۸۱

در سفر حج بطور مکرّر افراد مختلفی که بسیاری از آنها جوان و سالم هم هستند، با شکایات مختلف قلبی و عروقی بخصوص تپش قلب و دردهای نامشخص در سینه به درمانگاه و بیمارستانها مراجعه می‌نمایند و تقاضای دریافت دارو دارند. اینان بیشتر یا دچار اضطراب و نوروز[Neurosis [و آستنی[Ast [و هیپوتانسیون ارتواستاتیک[Orthostatic Hypotension [بوده و یا در اثر مصرف بی‌رویه قرصهای ضد بارداری دچار علائم فوق شده‌اند، و بیشترشان با پرسش کافی راجع به شکایات آنها و نحوه بروز ناراحتی‌ها و نیز معاینه فیزیکی کامل و کنترل فشار خون و گاهی انجام الکترو کار دیوگرافی به منظور دادن اطمینان کافی و در برخی مواقع با دادن مقادیر کم آرام بخش راضی شده و به کاروان خود می‌روند، عدم رعایت نکات فوق سبب مراجعه مکرر آن‌ها می گردد.

بیماریهای ریوی

در اینجا باید به دو دسته بیماری در ریه‌ها و مجاری هوایی اشاره نمود:

* دسته اول که بطور حاد عارض شده و بسیاری از حاجیان بخصوص هنگامی که در مدینه منوره هستند، بدانها عارض می‌شوند و گاهی به وضعیّت بسیار شدید و حتی کشنده در می‌آیند و آنها عبارتند از: سرماخوردگی، آنفلوآنزا- تارنژیت حاد- لارنژیت- لارنگوتراکئو برونشیت حاد و حملات حاد آستم برونشی. این بیماریها ویروسی به نظر رسیده ولی سبب بروز آنها چندان مشخص نیست و معلوم نیست که آیا ویروس یا ویروس‌هایی بطور آندلیک در عربستان وجود دارند که به هنگام حج اپیدمیک می گردند و یا این که عامل یا عوامل بعضی از این بیماریها توسط حجاج از سایر کشورها بداخل عربستان آورده می‌شود و به علت شرایط مناسب و تراکم جمعیت به اپیدمی تبدیل می‌شوند؟

مقامات عربستان سعودی با مطالعات مقدماتی و ناکافی‌ای که بعمل آورده‌اند؛ چنین معتقدند که عوامل بیماری از خارج کشور بداخل عربستان توسط حجاج آورده می‌شود.

** دسته دوم از بیماریهای ریوی که به هنگام حج مشاهده می گردند؛ عبارتند از:

موارد مزمن برونشیت و آمفیزم و آستم و آنچه که به اسم: C. O. P. D و یا Chronic Obstructive Pulmonary Disease.

ص: ۱۸۲

خوانده می‌شود که افراد مبتلاـ آنها را یا از قبل داشته‌اند و یا به هنگام حج شدت می‌یابند. جدول شماره ۵ بعضی علل احتمالی شدت یافتن C. O. P. D را در حج نشان می‌دهد:

(جدول شماره ۵)

علل شدت یافتن C. O. P. D در سفر حج

۱- هوای خشک عربستان.

۲- افزایش درجه حرارت محیط.

۳- قرار گرفتن بیماران در معرض سیستمهای تهویه نامأنوس.

۴- قرار گرفتن در معرض ویروسها و باکتریهای جدید.

۵- آلودگی هوا به مواد مختلف.

۶- مصرف دخانیات.

۷- فعالیتهای فیزیکی غیر معمول.

۸- عرق کردن زیاد.

۹- اجتماع زیاد افراد در اطاقهای محدود کاروانها.

۱۰- مصرف نکردن دارو.

بیماری قند یا دیابت

بیماران دیابتی نیز به هنگام سفر حج دچار مشکلات زیادی می‌شوند و میزان نیاز آنها به دارو، گاهی کاهش و گاهی افزایش می‌یابد و موارد هیپوگلیسمی و یا هیپرگلیسمی‌های شدید در این بیماران زیاد دیده می‌شود.

جدول شماره ۶ بعضی از علل احتمالی را نشان می‌دهد.

(جدول شماره ۶)

علل احتمالی که سبب شدت یافتن دیابت شده و یا میزان نیاز به داروهای دیابتی را تغییر می‌دهد.

۱- عدم کنترل کافی دیابت قبل از آمدن به سفر حج.

۲- رژیم غذایی نامناسب برای بیماریان دیابتی در سفر حج.

۳- افزایش درجه حرارت محیط.

۴- افزایش میزان فعالیت بدنی.

۵- عدم مصرف کافی داروها.

۶- بی‌سوادی و بی‌اطلاعی بیماران دیابتی از بیماری خود و گهگاه مقاومت بعضی از بیماران در مقابل مصرف انسولین.

ص: ۱۸۳

بیماریهای کلیوی

افرادی که دچار بیماری مزمن کلیوی هستند به هنگام سفر حج دچار مشکلات زیادی می‌شوند و برخی از آنان که سابقه ابتلای به سنگ مجاری ادراری را دارند مجدداً دچار شن و یا سنگهای کلوی می‌شوند، ولی افراد سالم دیگری هستند که هیچگونه سابقه سنگ کلیه نداشته و در سفر حج برای اولین بار دچار شن و سنگ کلیه می گردند.

(جدول شماره ۷)

علل شدت یافتن بیماریهای کلیوی و بروز سنگ کلیه

۱- افزایش درجه حرارت محیط.

۲- رژیم غذایی نامتناسب.

۳- عرق کردن زیاد.

۴- مصرف نکردن مایعات به اندازه کافی.

۵- اختلال آب و الکترولیتها.

۶- تغلیظ بیش از حدّ ادرار.

ص: ۱۸۴

لازم به گفتن است که بکرّات، افراد سالمی به درمانگاههای هیأت پزشکی با سوزش ادرار مراجعه می‌نمایند، و آزمایش ادرار هیچگونه عفونتی را نشان نمی‌دهد، علت ناراحتی در اغلب این موارد تغلیظ بیش از حد ادرار و اسیدی بودن آن است که به هنگام دفع، سبب سوزش مجرای ادرار می‌شود. مصرف کافی مایعات و احتراز از رفتن و ماندن در هوای گرم و بخصوص پس از عادت کردن به محیط که پس از یک هفته تا ده روز حاصل می‌شود، مشکل بیماران را برطرف می‌نماید.

از آنچه که بیانش گذشت، بطور خلاصه می‌توان گفت که:

بیشتر بیماریهای مزمن در مراسم حج، در حاجیانی که از مناطق معتدل آمده‌اند در اثر تداخل عوامل متعدّد شدت می‌یابد و برای درمان آنها پزشکان و مقامات مسؤول باید اطلاعات کافی درباره هر یک از این بیماریها و عوامل تشدید کننده آنها داشته باشند تا نتیجه مثبت از درمان بدست آورند، و بسیاری از آنها قابل پیشگیری بوده و احتیاج به دارو و یا داروهای اضافی نیست. همچنین با توجه به مسأله استطاعت می‌توان گفت که:

- به افرادی که بیماریشان شدید و کنترل نشده است اجازه رفتن به حج را نباید داد.

- به افرادی که بیماریشان شدید نیست و قدرت رفتن به حج را ندارند، باید داروی مناسب و کافی داده شود تا با خود به سفر حج ببرند، و به آنها آموزش کافی درباره بیماریشان داده شود و توصیه‌های لازم و دستورات بهداشتی، پیشاپیش بدانها ارائه گردد.

- حجاج را نباید از نظر اعمال و مناسک وحشت زده نمود و ترسانید. بسیاری از نگرانیهای حجاج، از این مسأله برمی‌خیزد که می‌ترسند شاید نتوانند اعمال خود را به سبب بیماری بدرستی انجام دهند و یا پس از انجام اعمال نتوانند به موطن خود بازگردند.

- موارد بیماری را پزشکان و مقامات مسؤول به سرعت باید درمان مناسب و کافی نمایند تا از شدت یافتن بیماری و زمین‌گیر شدن بیمار و یا مرگ او پیشگیری شود.

ص: ۱۸۵

از نگاهی دیگر

ص: ۱۸۶

جایگاه حج در فرهنگ ارتباطات

در اولین قسمت بحث پیرامون «جایگاه حج در فرهنگ ارتباطات» که در فصلنامه میقات حج شماره ۸ درج گردید، به دو محور اصلی ارتباط، یعنی «پیام حج» و «انتقال پیام» اشاره کردیم و مطالبی درباره «منبع پیام»، «محتوای پیام»، «خاستگاه پیام»، «جایگاه پیام» و «ساختار پیام» ذکر شد و همچنین در مورد «انتقال پیام» «به ابزار و علائم پیام» و بعضی از کدها و رموز دیجیتالی و آنالوگ آن اشاره مختصری داشتیم. دو محور اصلی دیگر ارتباط، باقی ماند، یکی «گیرنده پیام» و دیگری «هدف و آثار پیام» که در پایان نوشتار قبلی، به مقاله بعد واگذار شده بود که اینک مختصراً به آن می‌پردازیم:

سوم: گیرنده پیام (ناس)

مهمترین عنصر کار آمد و محور مؤثر در ارتباطات، «گیرنده پیام» است.

گیرنده است که هویت پیام را عینیّت می‌بخشد و هم اوست که هادی عمده پیام محسوب می‌شود.

ص: ۱۸۷

وقتی چیزی می‌نویسیم، آنچه اهمیت دارد خواننده است و وقتی صحبت می کنیم شنونده مهم است و هر وقت پیامی ارسال می گردد- خواه کلامی یا غیر کلامی- گیرنده است که با دقت و دریافت و تفسیر وعکس العمل خود، ارسال پیامی را و ظرفیت و کیفیت و تأثیر آن را نشان می‌دهد.

در حج، گیرنده پیام «ناس» است و خطاب به همه انسانها است. هر چند وسعت مفهومی کلمه «ناس» شامل کلیه آحاد می‌باشد ولی بنابر شاخصه‌های مذکور در آیات مربوطه، گیرنده پیام، ناسی خواهد بود که از ویژگیهای خاصی برخوردار باشد.

ناس مأنوس ونه ناس نسناس. ناسی که با خدا و خلق خدا و خویشتن خویش مأنوس است.

ناسی که از انس مایه دارد، سزاوار اعتکاف در بیت ربّ است ولی ناسی که از نسیان بهره گرفته، در خور فراموشخانه است.

خلاصه، ناس با ولایت، ناس با برائت، ناس با جمعیت، ناس با طهارت، ناس مستطیع و مقاوم، گیرنده پیام عظیم و عزیز حج می‌باشد.

ذیلا به بعضی از موارد کلمه «ناس» که در آیات مربوط به حج ذکر شده توجه می کنیم:

از لب زمزم شنو این زمزمه کزنم ما زنده دلند این همه

الف: ناس پناهنده به ربّ و امنیت طلب و مقاوم وطاهر که فرموده است: «و اذ جعلنا البیت مثابةً للناس و امنا و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل أن طهّرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکّع السّجود!.» (۱)

کلمه «مثابه» مشعر بر آن است که نیل به ثواب و اجر، فقط در این مکان حاصل می‌شود و اینجا مکان رجوع برای کسب جزا است و صاحب بیت، ثوب و جامه ای به حاجی می‌پوشاند که در خور لطف خداوندی است و آمدن به اینجا نائل شدن به ثوب و ثوابی است که نمی‌توان توصیف کرد و خلاصه: حج تعیین ثواب است. و به همین جهت «مثابة للناس» فرمود و نفرمود «مثابة الناس» چرا که بهره و سودی است که خداوند به انسان بخشیده و نه فقط بازگشتگاهی که انسان می‌طلبد و از این روی بزرگان و عرفای اسلامی با استفاده از همین اشاره که در آیه است، استنباط می کنند که حج به دعوت حق بیشتر است نه با همت و

۱- بقره: ۱۲۵

ص: ۱۸۸

نه با قسمت و نه با ثروت.

امام صادق-ع- فرمود:

«قد تری الرجل عنده المال الکثیر أکثر من الزاد والراحلهٔ فهو لا یحج حتی یأذن اللّه تعالی فی ذلک.»

«چه بسیار ثروتمندانی که توفیق طواف بیت ندارند مگر که حق تعالی دعوتشان کرده و توفیق عنایت کند.»

کلمه «امن» در آیه نیز بیانگر آن است که بیت خدا نه تنها مأمن است بلکه، امنیت مطلق است و امنیت واقعی «از اینجا» و «در اینجا» است و در جاهای دیگر اعتباری و غیر واقعی ونسبی است.

نکته قابل توجه این که «جعل» دراین آیه همانند آیه قبل از آن است که فرمود:

«قال انی جاعلک للناس اماماً.» «۱»

«جعل» تشریعی و تکلیفی نیست بلکه تکوینی می‌باشد به این معنا که چون انسان‌ها، طبیعتاً جویای رهبری هستند، بر آنان جعل امام می‌شود و چون فطرتاً امنیت طلب و پناه خواهند، برایشان جعل مثابت و امنیت می‌شود.

پس ناسی مخاطب و گیرنده پیام است که فطرت سلیم خود را حفظ کرده و از ولایت امام معصوم بهره مند و از رهبری ستم پیشه دور مانده باشد. ناسی که بر اساس نیاز ذاتی، به سراغ امنیت مقدس معنوی می‌رود و استمراراً بدان سوی بازگشت و مراجعه دارد.

ناگفته نماند مقصود از «مقام ابراهیم» در آیه کریمه، نباید مکان محدود یاسنگ مخصوصی باشد که هنگام ترفیع قواعد بیت، حضرت ابراهیم روی آن ایستاده است، چون فرمان «اتخذوا» محدود به ظرفی خواهد بود که قطعاً جابجا شده است. مضافاً براین که نماز طواف پشت مقام است نه بر روی مقام، ولهذا بسیاری از مفسرین، همه حرم و مواقف حج را مقام ابراهیم می‌دانند «۲» بنابراین مقام یعنی شأنیّت قیام مانند:

مقام علم، مقام عبادت، مقام معنوی، که بیان موقعیت است. دارای توسعه مفهومی و هم‌معنای مکان قیام علمی وعملی خواهد بود البته مقام ابراهیم در کنار بیت خدا، نشانه‌ایست از تبلور قیام حضرت ابراهیم و رمزی است از مقام واقعی و موسّع آن بزرگوار.

سالها سجده صاحب نظران خواهد بود بر زمینی که نشان کف پای تو بود

با توجه به آنچه ذکر شد، ناسِ گیرنده پیام، کسانی خواهند بود که قطعاً در مسیر قیام ابراهیمی قرار گرفته‌اند تا در اعلای کلمه توحید، واعتلای دین خدا، به اقامه نماز وقیام للّه جامه عمل پوشند.

این است که چنین ناس پناهنده به حق، وامنیت خواه وقیام کننده وابراهیمی، که نه تنها در جسم وجان پاک است، بلکه معیار طهارت است، بدانجا می‌رسد که بیت اللّه را دو پیامبر برای ضیافتش از هر گونه رجس و قذارت و آثار غیر خدایی، تطهیر می‌کنند و در طهارت نگه می‌دارند که فرمود:

«وعهدنا الی ابراهیم واسماعیل ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود.» (۱)

و فرمود:

«وطهّرا بیتی للطائفین والقائمین والرکع السجود.» (۲)

ب: ناس برکت خواه و آزاده و راه یاب و امنیت طلب و با ولایت که فرموده:

«ان اول بیت وضع للناس للذی ببکهٔ مبارکاً و هدیً للعالمین فیه آیات بیّنات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا» (۳)

«پیشترین خانه برکت‌مند و راه بخش جهانیان، همان است که درمکان پر ازدحام و سخت، برای انسانها قرار داده شده، در آن نشانه‌های روشن، مقام ابراهیم، وجود دارد و هر که در آن داخل شود در امان است.»

«اولیت» در آیه، به قرینه آیاتی، مانند انعام: ۱۴، انعام: ۱۶۳، اعراف: ۱۴۳، توبه: ۱۰۸، زخرف: ۸۱، به معنای «اولیّن» در مقابل «دومین»

و «سومین» نیست بلکه اوّلیت شرطی و مقدم زمانی است که به معنای زودترین و پیشترین معنا می‌شود، یعنی خانه‌ای که از حیث برکت و هدایت و امنیت و عبادت، دارای اولویت و اوّلیت زمانی است؛ «کانت البیوت قبله و لکنه کان اول بیت وضع لعبادهٔ للّه» (۴) این اوصاف مقدس بیت اللّه، نشانه‌هایی از گرایشات طبیعی «ناس» می‌باشند؛ یعنی این مردمند که فیض و فضل مستمر و راهیابی و امنیت مداوم را طالبند و این مهم، میسّر نخواهد شد جز باتفضّل الهی و آنهم در خانه مردمی.

اوصاف مذکور در آیه- برکت، هدایت و امنیت- با توجه به سیاق آیات قرآنی، در موارد

۱- بقره: ۱۲۵

۲- حج: ۲۶

۳- آل عمران: ۹۶

۴- المیزان: ج ۳، ص ۲۹۲

ص: ۱۸۹

ص: ۱۹۰

خاصی است که تماماً گویای عظمت و قداست خانه خدا و بزرگواری و طهارت حجاج بیت اللَّه خواهد بود که مختصراً اشاره می‌شود:

«برکت خانه خدا»، همانند برکتی است که در مورد لیلهٔ القدر و قرآن و نبوت و مسجد الاقصی، در دیگر آیات قرآنی ذکر شده است.

- به آیات: دخان، ۳، انعام، ۹۲، مریم، ۳۱، اسراء، مراجعه کنید-.

یعنی، اماکن و ازمنه ومکاتب غیر وابسته به شرق وغرب که فقط به منبع نورانی الهی متصلند، همه منابع نوری و مبارک می‌باشند که فرمود:

«مبارکهٔ زیتونهٔ لا شرقیهٔ و لا غربیهٔ» (۱)

با توجه و دقت در آیاتی که برکت و مبارک بودن را یاد آوری فرموده، دریافت شاخصه وخصیصه برکت، به دست می‌آید.

که خانه خدا وابسته به جایی و حکومتی و حاکمیتی و چپ و راستی نیست.

جز وابستگی به خداوند و اللَّه مبارک نخواهد بود. از این روی در کتاب خدا، قرآن، یکی از نامها و عناوین کعبه «بیت عتیق» است، یعنی خانه آزاد از هر گونه حاکمیت و وابستگی به قدرت‌های مادی؛ انّها سمیّ بالبیت العتیق لانّ اللَّه اعتقه من الجبابره.

بنابراین، ناس برکت خواه الزاماً باید آزاده وآزادگی یاب باشد تا از برکات این خانه بهره‌مند گردد. به وسائل الشیعه ج ۹، صفحه ۳۴۷ مراجعه فرمایید.

«هدی للعالمین»؛ اطلاق هدایت وعمومیتی که در عالمین می‌باشد، بیانگر لطف عمیم و رحمت واسعه خداوند است. هدایت شامل تمام ابعاد آن: همانند، هدایت تکوینی، هدایت تشریعی، هدایت نفسانی، هدایت عقلانی، هدایت فطری، هدایت غریزی، هدایت اشراقی- با هر دو معنای هدایت، یعنی ارائه طریق و ایصال الی المطلوب برای جهانیان- است، یعنی همه ذوی العقول و ذوی الارواح و خلاصه همه آنچه که در عوامل مختلف هستند، کرّوبیان، جنیان انسانها، همه و همه در طواف بیت اللَّه، مشمول هدایت الهی خواهد بود. هر کدام بنا به ظرفیت وجودی خود از این فیض بهره مند می‌شوند که فرمود: «فسالت أودیهٔ بقدرها.»

و هیچکدام بی بهره نخواهند ماند و از این رو حاجی بیت اللَّه و طائف کعبه- هر چقدر هم دور از عرفان لازم باشد- دست خالی بر نخواهد گشت. البته حجاج واقی که از همه

۱- نور: ۳۵

ص: ۱۹۱

مواهب و ابعاد هدایت برخوردار شوند، کم خواهند بود که معصوم- علیه السلام- فرمود:

«ما اکثر الضجیج و أقل الحجیج» (۱)

«و من دخله کان آمنا»، «و هر کس در آن وارد شود در امنیت است»، که خانه و بلد وحی، نه تنها آمن است، بلکه هر کس در آن وارد شود نیز دارای منزلت والایی است که او هم آمن است. و این امنیت، اثر دعای حضرت خلیل است که عرضه داشت:

«رب اجعل هذا بلداً آمنا» (۲)

؛ «پروردگارا! اینجا را سرزمین امنیت بخش قرارده.»

«رب اجعل هذا البلد آمنا» (۳)

؛ «پروردگارا این سرزمین را امنیت بخش قرار بده.»

و خداوند اجابت فرمود که: «أولم یروا أنا جعلنا حرماً آمناً» (۴)

امنیت در آیه شامل ابعاد مختلف است. امنیت از عذاب الهی در دنیا و آخرت و هم امنیت جان هر جاندار و پناهنده‌ای که در آن مکان است. حتی سارق و جانی و مفسد و هم امنیت تضمین شده معنوی که در رابطه با ولایت اهل بیت عصمت وطهارت می‌باشد که امام صادق- ع- فرمود:

«من دخل مکهٔ، المسجد الحرام یعرف من حقنا و حرمتنا ما عرف من حقها وحرمتها، غفر اللَّه ذنبه و کفاه ما اهمه من الدنیا و الآخرهٔ و هو قوله: ومن دخله کان آمنا» (۵) ورود در حرم الهی از دو سوی منشأ امنیت است؛ یکی از ناحیه اعتقاد به توحید حضرت حق و از سویی دیگر، اعتقاد به ولایت و امامت اهل بیت. همانگونه که در حدیث قدسی سلسلهٔ الذهب از یکسوی آمده که:

«کلمهٔ لا اله الا اللَّه حصنی، فمن دخل حصنی أمِن من عذابی.»

و از سوی دیگر باز در حدیث قدسی آمده:

«ولایت علی بن أبیطالب حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی.»

یعنی ولایت امام معصوم در رابطه با اعتقاد به توحید ذاتی حضرت حق، تبیین شده است. بنابراین کسی از امنیت واقعی حرم بهره مند می‌شود که در طواف بیت خدا، به امامت و ولایت امام معصوم نیز معتقد باشد و شاید راز این که کعبه، مولد حضرت امام علی است، همین باشد.

چون کعبه سمبل توحید و نشانه خداپرستی است و علی نشانه امامت، و امامت فرزند

۱- الحج فی الکتاب و السنه، ص ۳۲۷

۲- بقره: ۱۲۶

۳- ابراهیم: ۳۵

۴- عنکبوت: ۶۷

۵- الحج فی القرآن

ص: ۱۹۲

توحید است. و این فرزند توحید است که باید پاسدار و نگهبان خداپرستی باشد و از بام کعبه بت‌ها را سرنگون کند؟

پیامبران، سازنده توحیدند و امامان پاسدار توحید، چرا که اینان فرزند کعبه‌اند. که امام سجاد فرمود: «انا بن مکّهٔ و منی، انا بن زمزم و صفا.»

آری طواف بیت اللَّه، بدون اعتقاد به ولایت اهل بیت. همانند نمازی است بدون وضو.

نماز بی ولای او، عبادتی است بی و ضو به منکر علی بگو، نماز خود قضا کند

طواف کعبه، نیز بدون جلوه امامت، بادام بی‌مغز است:

کعبه و بتکده بی جلوه مستانه یار آسیائیست که انداخته‌اند آبش را

بنابراین، معتقدین به ولایت امامان معصوم- علیهم السلام- در بهره گیری از امنیت سرزمین وحی، بر دیگران اولویت و ارجحیت دارند.

از امام صادق است که: «من أَمَّ هذا البیت و هو یعلم انه البیت الذی امره الله- عزوجل- به و عرفنا اهل بیت، حق معرفتنا، کان آمناً فی الدینا و الآخرهٔ.» (۱)

دردم نه از کعبه بود، کز روی تو بود مستی نه زباده بود، کز بوی تو بود.

ج: ناس مستطیع؛ که فرموده است: «و للَّه‌علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلًا و من کفر فان اللَّه غنی عن العالمین.» (۲)

این آیه یکی از گویاترین و قوی ترین آیات مربوط به حج می‌باشد. که امعان نظر بیشتری را می‌طلبد. کلمات آیه و حتی حروف جرّ «لام»، «علی»، و «الی»، و تقدم و تأخر و بافت کلمات، همه گویای معانی پر باری است که فعلًا از آن‌ها صرف نظر کرده و به بعضی نکته‌ها مختصراً اشاره می‌شود.

در هیچیک از فرائض و واجبات دینی، به چنین بیانی بر نمی‌خوریم که بعنوان یک حق بزرگ بر عهده انسانها، نهاده شده باشد و در عین حال آن را منوط و مشروط به استطاعت دانسته باشد، که خود نشانه لطف خداوند تبارک و تعالی است.

استطاعت، استفاله از طوع است و طوع، به معنای میل و رغبت، آسانی و سهولت، توانایی و قدرت، بزرگی و وسعت آمده است و بنابراین استطاعت؛ یعنی اکتساب قدرت برای

۱- الحج فی الکتاب و السنهٔ، ص ۳۱۵

۲- آل عمران: ۹۷

ص: ۱۹۳

انجام کاری وسیع، با رغبت و آسانی.

در آیات قرآنی. استطاعت در موارد مختلفی بکار رفته که گویای وسعت مفهومی آن است. در آیه ۱۱۲ سوره مائده به معنای «نیت مخصوص فاعل» و در آیه ۱۰۱ کهف، به معنای «مادّه قابل تأثیر» و در آیه ۶۷ سوره کهف، به معنای «تصور کار» و در آیه ۲۵ سوره نساء به معنای «وسیله و آلت کار» آمده است که از مجموع آنها به دست می‌آید که استطاعت کامل، دارای ۴ رکن فوق الذکر است (بیت فاعل؛ ماده قابل تأثیر، تصور کار و وسیله کار).

بهمین جهت، بزرگان ما استطاعت در حج را مجوعه شرائطی دانسته‌اند که لزوم و وقوع وصحت حج را تضمین می‌کند و آنها عبارتند از هشت چیز، اسلام، حریّت، بلوغ، عقل، وقت، نفقه ایاب و ذهاب، سلامت جسمی و امنیت راه، که این‌ها عناصر هشتگانه استطاعت هستند.

بنابراین «مطیع» کسی است که چون این شرایط حاصل شود. به انجام حج و مناسک آن اقدام و مبادرت کند ولی «مستطیع» کسی خواهد بود که پیاپی در پی اکتساب شرایط است، و به عبارت دیگر «طاعت» کسب است و «استطاعت» اکتساب مشتاقانه.

این است که خواص از بزرگان، فهم و شوق و هجرت وخلوص و مجاهدت را مایه اصلی استطاعت شمرده‌اند.

با توجه به این معنا، استطاعت یک باب بزرگ و شاید هم یک مقام است در سیر الی اللّه، که بنده مؤمن، با تمام اشتیاق در راه طلب وطوع است و مستمراً جویای اطاعت و هر لحظه در پی تشرف و نیل به فیض حضور است. و علی الدوام به سراغ حج بیت اللّه است.

هر لحظه قاصد الی اللّه و در پی مقصود روان و در این سیر و سفر نه خستگی دارد و نه کراهتی.

البته آنچه را که فقهای بزرگ اسلامی در مورد استطاعت گفته و آن را به فراهم آمدن توانایی جسمانی و امنیت را ه و تأمین زاد و راحله دانسته‌اند، ناظر به رکن آلی استطاعت بوده که طبعا پس از حصول سه رکن دیگر باید حاصل گردد یعنی پس از ماده قابل و تصور کار و نیّت فاعل، و این استطاعت عام و مصطلحی است که از این آیه نیز به دست می‌آید والا استطاعت در مراتب بالاتر که همانا:

ص: ۱۹۴

«تصمیم العزم و اجماع الهمّ علی الحرکهٔ نحو البیت و التجرد للطاعهٔ و الارتیاض فی طلب الحج» می‌باشد، مطلوب و برای خاصان و خواص خواهد بود.

با عنایت به آنچه ذکر شد مفسّرین در مورد مرجع ضمیر «الیه» سه بیان گفته‌اند «من»، «حج»، «اللَّه»، یعنی آن کسی که استطاعت راهی را به سوی خود یا حج یا خدا داشته باشد چنین حق عظیم الهی را باید ادا کند.

هر چه بنا به قاعده «الأقرب یمنع الأبعد» ارجاع ضمیر به «حج» شده و معنای آن استطاعت رفتن به حج می‌باشد ولی دو بیان دیگر هم خالی از وجه نیست. و شاید بتوان گفت که هر کس به خود راه یابد، به حج راه یافته و هر کس به حج راه یافت به خدا راه یافته است.

پس استطاعت اولیه، استطاعت بر خویشتن خویش است که تسلیم و عزم ثمره آن است و سپس استطاعت حج داشتن، که تهیؤ نتیجه آن است و مقدمه‌ای است بر استطاعت واقعی؛ یعنی طلب مشتاقانه از پیشگاه حق داشتن، که اثرش، خلوص و طهارت و حضور است و همه اینها مقدمه و رخصتی است برای اعتکاف و قیام و طواف (رزقنا اللَّه وایاکم).

امّا چون حصول تمام مراتب فوق، برای همه انسانها میسّر نیست، هر کس که استطاعت در مراتب اولیه راه یافت بر او واجب شرعی است که برای رفتن به حج مبادرت و اقدام کند و همین است معنای «سبیل» در آیه، یعنی هر کس راهی را برای رفتن و انجام مناسک به دست آورد، باید حج البیت داشته باشد. دقت فرمایید که در این آیه «حِج» به کسره آمده که مصدر است و نه «حَج» بفتحه که اسم مصدر می‌باشد. چون قصد ملازم با حرکت و عمل، مطلوب است و للّه‌است، معنای مصدری و نه ما یحصل من المصدر،

ولهذا قاصد عامل، بریٔ الذمه خواهد بود، هر چند توفیق اتمام مناسک را نیابد و در بین مناسک بمیرد.

ذکر شد که، «سبیل» در آیه دارای لطف است، چون با کلمات طریق و صراط متفاوت است. سبیل، راه آسان و طبیعی و ممتد است همانطوری که در اسبال الماء و اسباب الثوب آمده. و طریق، راه دشوار و کوتاه است که همراه با ضرب و دَقّ می‌باشد، که طارق مشعر بر آنست. و صراط، راه واضح و گسترده است. پس معنای آیه این است که هر کس راه آسان طبیعی یافت که تا انجام مناسک ادامه یابد، باید اقدام کند. البته بیش از ۱۴۰ بار کلمه «سبیل»

ص: ۱۹۵

در قرآن آمده که به استثنای چند مورد محدود، بقیه موارد عمدتاً، در معنای راه معنوی استعمال شده و از این روی منحصر کردن «سبیل» در این آیه را به موارد مادی، شاید مشکل باشد.

آنچه که از فحوای روایات هم به دست می‌آید، ناظر به هر دو جنبه مادی و معنوی است.

- اما جمله پایانی این آیه: «و من کفر فان اللّٰه غنی عن العالمین.»

اهمیّت حج خانه خدا. در این آیه مبارکه، با تعابیر متعدد و گوناگون مورد تأکید قرار است «للّٰه» است، «علی الناس» است، مستطیع بایـد اقدام کند، حّج البیت مطلوب است، استطاعت از راه آسان و طبیعی باشد، کسی که آن را انکار یا ترک کند کافر است، خدا نیازی به عبادت مخلوق ندارد، بی نیاز از جهانیان است، که همه این موارد، ناظر به اهمّیت و عظمت و قداست حج خانه خدا است.

درباره این که تارک حج و یا منکر آن، کافر است؟ یا فاسق؟، در میان فقهای اسلامی.

اختلاف نظر است. امّا آنچه که اکثریت بر آن اتفاق نظر دارنـد، این است که، کسی که از روی آگاهی، حـج را عمـداً ترک کنـد، کافر است و معذّب در عذاب الهی؛ چرا که گفته‌اند:

«الکفر جحود الوحدانیهٔ أو الشریعهٔ أو النبوهٔ» بلکه بنا به بیان معصوم- علیه‌السلام-:

«من ترک الحـج متعمـداً و من حـج و لاجو ثوابه و من زعم انه لیس بقرض علیه و من انکره فهو کافر»؛ یعنی کسی که حج را ترک کنـد و کسی که در حـج امید پاداش نداشته باشد و آن کس که گمان کند بر او واجب نیست و کسی که حج را انکار کند کافر است؛ چرا که کفر به حج، کفر به خدا است که فرموده‌اند: «من کفر بالحج کفر باللّٰه.» (۱)

مطالب دیگری که بایـد. به مناسب کلمه «کفر» در این آیه مورد توجه باشـد، این است که در مقـابله با پیام حـج، عکس‌العمل‌های منفی و نامناسبی از سوی بعضـی از گیرنـدگان پیام و مخاطبین «ناس» ظاهر می‌شود که در فرهنگ ارتباطات به آنها، سپس فرست) SEND. BACK (و باز خورد) FEED. BACK (و پارازیت) NOISE (گفته می‌شود.

مردم دیده ماجز برخت ناظر نیست دل سر گشته ما غیر تو را ذاکر نیست

اشگم احرام طواف حرمت می‌بندد گر چه از خون دل ریش، دمی ظاهر نیست

پی نوشتها:

۱- الحج فی القرآن، ص ۳۰۷

ص: ۱۹۶

ص: ۱۹۷

یوسف غروی قوچانی

گشت و گذاری در مطبوعات عربستان

مقاله‌ای که پیش رو دارید ترجمه بریده‌هایی از هفته‌نامه «المسلمون» چاپ عربستان سعودی است و عمدتاً بیانگر نظرات علما و صاحبنظرانی است که در زیر پوشش «رابطهٔ العالم الاسلامی» فعالیت دارند.

درباره این اخبار توجه به چند نکته ضروری است:

۱- نقل آنها برای آشنایی خوانندگان با جدیدترین اظهار نظر علمای عربستان است. این آشنایی برای روحانیون و مدیران کاروانها و همچنین برای عموم محققان از اهمیت بسیار برخوردار است، بویژه از این جهت که تازه‌ترین اخبار در این زمینه بوده و از زبان خود آنها نقل شده است.

۲- روشن است که این اخبار می‌بایست همراه با تحلیل باشد، امّا به لحاظ مشکلاتی که در این کار وجود داشت فعلًا از این اقدام صرفنظر شده و کار تحلیل به خود خوانندگان عزیز واگذار گردیده است. این بدان معناست که تمامی مطالب مطروحه مورد تأیید نبوده و هر کدام می‌بایست با تأمل بررسی شود.

۳- در نقل اخبار چند زمینه در نظر گرفته شده؛ الف: یکی تغییراتی که در حرمین شریفین واقع شده است، ب: دیدگاههای اعتقادی علمای

ص: ۱۹۸

عربستان است، ج: برخی دیدگاههای فقهی که در آن نیز مسائل اجتهادی جدید یا تأکید بر آرای پیشین را می‌توان مشاهده کرد.

به هر روی در هر یک از این زمینه‌ها، می‌توان شاهد دگرگونی در برخی دیدگاهها بود که این از اهمیت بالایی برخوردار است.

اطلاعات کلّی پیرامون توسعه مسجدالحرام و مسجد نبوی

عربستان در چند سال گذشته مبلغ ۴۲ میلیارد ریال سعودی بابت توسعه در حرمین شریفین هزینه کرده است. از این مبلغ ۳۰ میلیارد ریال برای توسعه مسجد نبوی و ۱۲ میلیارد ریال برای توسعه مسجدالحرام اختصاص یافته است.

مساحت کلی اماکن توسعه یافته مسجدالحرام به ۷۶ هزار متر مربع می‌رسد.

این توسعه شامل ایجاد یک طبقه زیرزمینی، و یک طبقه همکف، به اضافه سقف همراه با ۱۸ درب و یک دروازه اصلی تحت عنوان «دروازه شاه فهد» می‌باشد.

افزون بر این، دو مناره، مشابه مناره‌های موجود ساخته شده است.

همچنین پله‌های برقی برای انتقال نمازگزاران به طبقه دوم و پشت بام نصب شده است. در پشت بام سه گنبد به مساحت ۲۲۵ متر مربع احداث شده است. این توسعه بگونه‌ای انجام پذیرفته که با شکل کلّی ساختمان حرم مشابهت داشته باشد.

این توسعه، مساحت کلّی مسجدالحرام را همراه با فضای پیرامونی آن، به ۳۵۶ هزار متر مربع رسانده، این در حالی است که پیش از آن، مساحت کلّی‌اش ۱۵۲ هزار متر مربع بوده است. بدین ترتیب جایگاه نمازگزاران که قبلًا گنجایش ۳۴۰ هزار نفر داشته به ظرفیتی بالغ بر ۷۷۰ هزار نفر رسید.

در کنارش یک ایستگاه مرکزی در منطقه کدی به منظور خنک کردن فضای حرم ایجاد گردیده، آب سرد از طریق لوله‌ها به زیر زمین حرم انتقال داده، به دستگاههای خنک کننده رسانده می‌شود.

باد خنک کننده در کانالهای مخصوص که زیر سنگ‌های مرمر نصب شده، در فضای ساختمانِ توسعه یافته، پخش و پراکنده می‌شود.

این توسعه، شامل گسترش

ص: ۱۹۹

فضاهـای اطراف ساختمان توسـعه یافته است، بطوری که مالکیت این زمین‌ها از صاحبانشان گرفته شـده و کلیّه زمین‌ها فرش شـده و در اطراف آن لوله‌های آب زمزم تعبیه گردیـده است. همچنین در اطراف، وضو خانه‌هایی احداث شده که در زیر زمین قرار دارد و با پله‌های برقی و عادی مجهز شده است.

و نیز تونلی برای تردد عـابر پیـاده احـداث شـده که مسیر حرکت عـابران پیـاده را از اتومبیل‌ها در منطقه روبروی دروازه شاه فهـد و دروازه عبدالعزیز جدا می‌سازد و بدین ترتیب عابران پیاده می‌توانند به سهولت از حرم تردد داشته و از فضاهای پیرامونی آن استفاده کنند. این تونل با هزینه ۶۵۰ میلیون ریال سعودی ساخته شده است.

از جملـه پروژه‌هـایی کـه در سالهـای گذشـته بعمـل آمـد، پروژه سـرد کردن اتوماتیـک آب زمزم، تغییر سـنگ‌های صـحن حرم با سنگ‌های مخصوص که گرما را منعکس می کنـد، پروژه آماده‌سازی پشت بام حرم برای کاهش فشار نمازگزاران در موسم حـج و نصب پله‌های برقی برای سهولت رفت و آمد و غیره.

مسجدالحرام مجموعاً ۳۰ درب دارد. این درب‌هـا شامـل دربهـایی است که، چه در ساختمان قـدیمی و چه در ساختمان جدیـد و یا توسعه تازه‌ای که به عمل آمده، تعبیه شده‌اند.

نام این درب‌ها عبارت است از:

۱- باب عبدالعزیز ۲- باب اجیاد ۳- باب بلال ۴- باب حنین ۵- باب اسماعیل- ع- ۶- باب الصفا ۷- باب بنی هاشم ۸- باب علی- ع- ۹- باب عباس ۱۰- باب النبی- ص- ۱۱- باب السلام ۱۲- باب بنی شیبه ۱۳- باب الحجون ۱۴- باب المعلاهٔ ۱۵- باب المدعی ۱۶- بـاب المروهٔ ۱۷- بـاب المحصب ۱۸- باب عرفه ۱۹- باب القراره ۲۰- باب الفتح ۲۱- بـاب ابن الزبیر ۲۲- باب عمر ۲۳- باب الندوه ۲۴- باب الشامیه ۲۵- باب القدس ۲۶- باب المدینه المنوره ۲۷- باب الحدیبیه ۲۸- باب المهدی ۲۹- باب العمره ۳۰- باب ملک فهد.

مسجد نبوی

در سال ۱۴۰۶ ه. ق. پروژه توسعه مسجد نبوی آغاز شد. در این توسعه مالکیت بیش از صد هزار متر مربع از صاحبان آن سلب و در مقابل تعویض شده

ص: ۲۰۰

است.

در این پروژه از سه جهتِ شمال، شرق و غرب، ساختمان‌های جدیدی به مساحت ۸۲۰ هزار متر مربع به خود مسجد اضافه شده که گنجایش ۱۶۸ هزار نمازگزار را دارد. و بدین ترتیب مساحت کل مسجد به ۹۸۵۰۰ متر مربع رسید. پشت بام این ساختمان که مساحت آن به ۶۸۰۰۰ متر مربع می‌رسد با سنگ مرمر پوشانیده شده و برای استفاده ۹۰ هزار نمازگزار آماده گردیده است. در حال حاضر، مسجد نبوی گنجایش ۲۵۷ هزار نمازگزار را در مساحتی بالغ بر ۵۰۰/ ۱۶۵ متر مربع داراست.

همچنین در اطراف مسجد، فضاهای پیرامونی ایجاد شده که در مجموع گنجایش ۲۵۰ هزار نمازگزار را دارد. در صورت پایان یافتن کار، بر روی دیگر فضاهای پیرامونی، انتظار می‌رود گنجایش آن به ۷۰۰ هزار نمازگزار و در حالات ضروری به یک میلیون نفر برسد.

در فضاهای داخل مسجد از چترهای اتوماتیک استفاده شده تا نمازگزاران را از پرتو مستقیم خورشید حفظ نماید.

در پشت بام مسجد ۲۷ گنبد متحرک ساخته شده که بطور اتوماتیک حرکت می‌کنند و در اوضاع مناسب آنها را جهت استفاده از جریان طبیعی هوا توسط دگمه‌ای جابجا می‌نمایند.

در زیر فضاهای پیرامونی، پارکینگ اتومبیل پیش‌بینی شده است که گنجایش ۴۴۰۰ اتومبیل را دارد. این پارکینگ از دو طبقه تشکیل شده و مطابق استانداردهای بین‌المللی ساخته شده است.

پاسخ به یک سؤال

شیخ صالح بن فوزان الفوزان که عضو هیأت کبار العلما است در پاسخ به یک سؤال خواننده روزنامه عکاظ که پرسیده بود:

آیا درست است هارون الرشید کاری جز لهو و لعب و مشروبخواری نداشته است، بویژه این که برخی از کتابهای تاریخی و مخصوصاً کتاب هزار و یک شب به این موضوع اشاره کرده‌اند؟

گفت: این یک دروغ و افترایی بیش نیست و در واقع تحریف تاریخ اسلام است و بر کتاب هزار و یک شب نمی‌توان اعتماد و اطمینان داشت. هارون الرشید به صلاح و استقامت و حسن رفتار با رعیت، مشهور

ص: ۲۰۱

بوده و سالی به حج و سالی به جنگ اختصاص می‌داد!

تعدادی از علمای وهّابی عربستان عزاداری به مناسبت وفات یک شخص را حرام دانستند.

این گروه از علمای وهابی، طی فتوایی در پاسخ به سؤال تعدادی از مردم گفتند: تجمع در یک مکان چه خانه متوفا، یا مسجد و غیره برای برگزاری مراسم عزاداری و تهیه غذا برای حاضرین بدعت محسوب می‌شود!

در همین قسمت از فتوا آمده است:

خواندن فاتحه بدعت است، بدعتی فوق بدعت، چرا که هیچگاه پیامبر با قرائت فاتحه و نه با قرائت قرآن (غیر از فاتحه) احدی را تعزیت نداد.

اما این که نقل شده است پیامبر فرمود: بر مریض سوره فاتحه تلاوت کنید، شاید باعث نجات او شود، واضح است که این مربوط به مریض است، چون امکان شفا پیدا کردن او وجود دارد امّا میّت، میّت است و شفا پیدا نمی‌کند.

فیلم تبلیغاتی حج در ۲۰ زبان زنده دنیا

مدیر کل شؤون اسلامی و اوقاف در مکه مکرمه، طی سخنانی که در روزنامه عکاظ منتشر گردید، اظهار داشت: در مکه مکرمه ۳۰۵۰ امام جماعت و ۳۲۰۰ مؤذن وجود دارد که ماهانه ده میلیون ریال سعودی بابت حقوق آنها پرداخت می‌شود.

وی گفت: پرداخت به موقع حقوق و تجهیز مساجد به وسیله فرش‌های فاخر، وسایل خنک کننده هوا و سیستم برق، ناشی از اهمیتی است که وزارت امور اسلامی عربستان به مساجد در مکه مکرمه قائل است.

وی افزود: در این منطقه بیش از ۱۲۶۵ مسجد وجود دارد که تا کنون ۲۲ میلیون ریال سعودی برای نوسازی و نگهداری آنها هزینه شده است و مسؤولیت ترمیم و نگهداری مساجد به شرکت‌های خصوصی که در این زمینه تخصص دارند واگذار شده است.

بعلاوه این اداره قرآنهای مورد نیاز کلیه این مساجد را تأمین کرده و در نظر دارد در آینده مساجد دیگری بویژه در مشاعر احداث نماید.

در نماز به چه کسی اقتدا کنیم؟

شیخ عبد العزیز بن باز مفتی رسمی

ص: ۲۰۲

عربستان در پاسخ به سؤال خواننده‌ای که از وی درباره «صحت نماز پشت سر کسی که عقایدی مخالف اهل سنت دارد» پرسیده بود، گفت:

درست‌تر این است پشت سر کسی نماز بخوانیم که نسبت به اسلام وی شکی نداریم، البته این قولِ گروهی از اهل علم است که صائب‌تر به نظر می‌رسد. اما درباره کسی که بگوید نماز پشت سر گناهکار قبول نیست، باید گفت: قول وی قابل اعتماد نیست. بدلیل این که پیامبر- ص- اجازه داده است پشت سر زمامداران و فرمانروایان نماز بخوانیم. بسیاری از این زمامداران جزو گناهکاران هستند.

ابن عمر، انس و جماعتی دیگر پشت سر حَجّاج که ستمگرترین مردمان بود، نماز خواندند. نتیجه این که می‌توان پشت سر بدعت آورنده‌ای که بدعت وی، او را از اسلام خارج نکرده باشد، یا پشت سر فاسقی که فسق وی، او را از اسلام خارج نساخته باشد نماز خواند!

شرك اکبر چیست و شرك اصغر کدام است؟

شیخ محمد بن صالح العثیمین از علمای وهابی و جانشین مفتی عربستان در پاسخ به سؤال فوق گفت:

شرك اکبر شرکی است که انسان را از دین خارج می‌سازد؛ مثل این که کسی معتقد شود در کنار خدا- نعوذ باللّه- خدای دیگری هم هست که بخشی از هستی را آفریده است. یا این که خدای دیگری را عبادت کنیم و یا برای صاحب قبری نماز بخوانیم و برای او قربانی کنیم؛ اینها همه شرك اکبر است و انسان را از دین خارج می‌کند.

شرك اصغر به شرکی گفته می‌شود که شارع مقدس به آن شرك اطلاق کرده است؛ مانند قسم خوردن به چیزی غیر از خدا یا قسم خوردن به پیامبر و کعبه و غیره.

البته این شرك، انسان را از دین خارج نمی‌کند.

خداوند متعال شرك را، اکبر باشد یا اصغر، نمی‌بخشد.

تصمیم‌گیری در مورد صلح و جنگ و امور کشور به عهده کیست؟

شیخ صالح بن فوزان الفوزان، یکی از علمای وهابی عضو کمیته فتاوای عربستان در پاسخ به این سؤال روزنامه

ص: ۲۰۳

المدینه اظهار داشت: خداوند متعال مسائل عمومی کشور و جنگ و صلح را فقط به عهده زمامداران، بویژه علما گذاشته است و جایز نیست عموم مردم در آن دخالت نمایند؛ زیرا موجب تشتت امور و تفرقه شده و به افراد مغرض فرصت می‌دهد تا به نیات خود جامه عمل بپوشانند.

وی افزود: مسائل و اموری وجود دارد که صرفاً ویژه زمامداران و علماست و افراد نباید در آن دخالت نمایند؛ زیرا به آنها ربطی ندارد و چنانچه دخالت کنند شیرازه امور از هم گسسته می‌شود.

لمس کعبه و مقام ابراهیم جایز است؟

یکی از علمای وهابی، عضو بالاترین مجمع دینی وهابی، در عربستان در پاسخ به این پرسش می گوید:

این عمل جایز نیست! و از کعبه فقط حجرالاسود و رکن یمانی را می‌توان لمس کرد؛ زیرا در کعبه و غیر آن، چیزی برای لمس کردن وجود ندارد و درباره مقام باید گفت: مقام چارچوب فلزی موجود نیست بلکه مقام در داخل این چارچوب قرار دارد و از این جهت قابل لمس نیست و در واقع مقام سنگی است که گفته می‌شود حضرت ابراهیم روی آن نماز می‌خوانده و در داخل محفظه شیشه‌ای قرار دارد و کسی نمی‌تواند آن را لمس کند. و حتی لمس کردن آن هم جایز نیست!

پاسخ به چند پرسش

شیخ عبدالعزیز بن باز مفتی رسمی عربستان، طی پرسش و پاسخی که در روزنامه عکاظ عربستان درج شده، به سؤالاتی درباره قسم خوردن با نام پیامبر و ... پاسخ گفته است. از آنجا که بن باز، مفتی رسمی عربستان، بسیاری از زوایای تفکر باطل وهابیت را در پاسخها فاش می‌سازد، متن گفتگو را می‌آوریم:

س: برخی مردم عادت دارند که با آوردن نام پیامبر قسم می‌خورند و قصدی هم ندارند. آیا بابت این موضوع از سوی خداوند مجازات می‌شوند؟

ج: جایز نیست کسی با آوردن نام پیامبر یا غیر او از مخلوقات، قسم یاد کند و این کار از محرمات و شرک‌آمیز تلقی می‌شود؛ زیرا پیامبر فرمود: «کسی که می‌خواهد قسم بخورد، با نام خدا سوگند بخورد و گرنه ساکت شود.» و همچنین فرمود: «کسی که بغیر از نام خدا قسم یاد

ص: ۲۰۴

کند، کافر یا مشرک شده است.»

بر مسلمان واجب است که از این موضوع اجتناب کرده و از کارهای گذشته خود نزد خدا توبه کند.

س: در منطقه ما، بر روی قبرها یک لایه سیمانی به طول یک متر و عرض نیم متر می‌پوشانند و روی آن اسم صاحب قبر یا جملاتی نظیر «خداوندا صاحب قبر را بیامرز و ...» منقوش است. نظر شما درباره این عمل چیست؟

ج: جایز نیست روی قبرها سیمان گذاشته شود و همچنین جایز نیست روی آن چیزی نوشته شود؛ زیرا نقل شده است که پیامبر- ص- از بنا ساختن و نوشتن روی قبر نهی کرده است.

جابر- رض- به نقل از رسول خدا روایت کرده که:

«رسول خدا نهی کرده است روی قبر آجری گذاشته شود یا بنایی احداث گردد»؛ زیرا این کار از کارهای اغراق آمیز است و لذا از آن منع فرموده است.

ترمذی با استناد صحیح، جمله «و چیزی روی آن نوشته نشود» را بر حدیث فوق افزوده است؛ زیرا کتابت روی قبر، ممکن است به عواقب وخیمی بلحاظ شرعی منجر گردد و از اینرو است که منع شده است. پس از دفن میت، خاک روی آن ریخته می‌شود و به اندازه یک وجب از زمین، خاک گذاشته می‌شود تا فهمیده شود در اینجا قبر وجود دارد. این سنتی است که در مورد قبرها وجود دارد و رسول خدا و اصحاب او بر مبنای آن عمل کردند و جایز نیست روی قبرها مسجد ساخته شود و یا روی آنها پارچه گسترده شود و یا این که گنبدی احداث گردد؛ زیرا پیامبر اکرم- ص- فرمود: «خداوند لعنت کند یهود و نصاری را که بر قبور پیامبران خود مسجد ساختند.»

س: آیا جایز است قطعه‌ای فلزی یا "پلاکاردی "روی قبر بگذاریم که روی آن آیات قرآن و بعلاوه نام میت و تاریخ وفات او .. منقوش باشد؟

ج: جایز نیست روی قبر میت چیزی نوشته شود، آیات قرآن باشد یا چیز دیگر و نه روی قطعه‌ای فلزی یا پارچه؛ زیرا جابر- رض- به نقل از پیامبر- ص- گفت:

که پیامبر نهی کرده است روی قبر آجری گذاشته شود یا بنایی احداث گردد.

ترمذی و نسائی با اسناد صحیح، جمله «چیزی روی آن نوشته نشود» را اضافه کرده‌اند.

ص: ۲۰۵

پاسخ دو تن از علمای وهابی درباره حجاب

۱- شیخ عبدالعزیز بن باز:

حجاب شرعی عبارت است از این که زن تمامی بدن خود را در مقابل مردان بپوشاند: سر، صورت، سینه، پاها و دست‌ها؛ زیرا همه این اجزاء در مقابل مرد نامحرم در حکم عورت محسوب می‌شوند. چه، خداوند متعال می‌فرماید:

«و اذا سألتموهنّ متاعاً فسألوهنّ من وراء حجاب، ذلکم أطهر لقلوبکم و قلوبهنّ.»

در اینجا مراد زنان پیامبر- ص- می‌باشند و البته زنان دیگر نیز شامل این حکم می‌شوند. حجاب، قلوب زنان و مردان را پاکیزه می‌سازد و آنها را از فتنه دور می‌کند.

صورت زن، بالاترین شکل زینت است. مو و دست نیز بهمین ترتیب است.

زن می‌تواند صورت خود را با نقاب بپوشاند، بطوری که فقط دو چشم یا یک چشم آن پیدا باشد و صورت در پس نقاب پنهان گردد؛ زیرا زن نیاز دارد چشم خود را از نقاب خارج کند تا بتواند راه را بیابد. البته وسایلی مانند «خمار» می‌تواند مورد استفاده زنان قرار گیرد تا بتوانند به جلوی پای خود نگاه کنند.

زن باید به هنگام رفتن به بازار یا مسجد یا محل کار، از استعمال عطر خودداری کند؛ زیرا این خود از دلایل بروز فتنه می‌باشد.

۲- شیخ محمد صالح عثیمین:

حجاب شرعی عبارت است از این که: زن بپوشاند آنچه را که حرام است آشکار کردن آن. و اولین آن پوشش دادن صورت است که محل فتنه و محل رغبت و تمایل مردان می‌باشد.

واجب است زن صورت خود را از کسانی که به او محرم نیستند بپوشاند و کسی که ادعا کند حجاب شرعی عبارت از پوشاندن سر، گردن، بدن، پا، ران و بازو می‌باشد و به زن اجازه می‌دهد تا صورت و دو دست خود را بروز نماید، در واقع عجیب‌ترین ادعاها را کرده است؛ زیرا مشخص است که محل فتنه و رغبت و تمایل مردان، صورت زن است. چگونه می‌توان ادعا کرد که شریعت منع کرده است که کف پای زن پوشیده باشد ولی در همان حال اجازه داده است صورت زن پیدا باشد.

این تناقض در شریعت عظیم اسلامی

ص: ۲۰۶

ناممکن است و هر انسانی می‌داند که فتنه از پیدا شدن و معلوم شدن صورت زن پدیدار می گردد و فتنه حاصل از آن، عظیم‌تر از فتنه‌ای است که از معلوم شدن کف پای زن حاصل می‌شود. هر انسانی می‌داند که صورت زن محل رغبت و تمایل مردان است به زنان؛ مثلًا اگر به کسی بگویند که نامزد تو کف پای قشنگ با صورت زشتی دارد؛ با او ازدواج نخواهد کرد ولی اگر به او بگویند نامزد تو صورت خوش دارد ولی پاها و دست او فاقد زیبایی است، در این حال وی مانعی برای ازدواج با نامزدش نمی‌بیند.

اظهارات شیخ عبداللَّه بن جبرین عضو شورای افتای عربستان

شیخ عبداللَّه بن جبرین که از شیوخ برجسته وهابی عربستان سعودی محسوب می‌شود، طی اظهاراتی در جمع هواداران وهابیت در ریاض، پایتخت عربستان، مسائل مربوط به تبعیت از زمامداران و پیامدهای خروج علیه وی را، از دیدگاه وهابیت تشریح کرد. وی با نقل حدیثی از پیامبر اکرم- ص- به این مضمون که:

«از ولی امر اطاعت و فرمانبری کن، گرچه بر پشت تو تازیانه زنند و اموالت را مصادره کنند.» در مورد شرایط تصدی زمامداری مسلمین چنین گفت:

ابن قدامه می گوید: تصدی این پست از دو طریق صورت می گیرد:

۱- چنانچه عموم مردم به یک شخص بیعت کنند، این خود دلیلی است بر صلاحیت و توانایی او.

۲- چنانچه وی با شمشیر توانست به قدرت برسد و مردم به او بیعت کردند، باید عموم مردم از او اطاعت نمایند، گرچه آن شخص قبلًا پست ولایتعهدی را نداشته باشد و یا از سوی خلیفه قبلی به این پست گمارده نشده باشد.

علمای مسلمین [مرادش اهل سنت است] (۱) در مورد عدم خروج علیه زمامدار مسلمین بسیار مطلب گفته‌اند و افزوده‌اند که: چنانچه از زمامدار مسلمین ظلم و ستم دیده شود، نباید علیه وی قیام کرد؛ زیرا اطاعت از وی بهتر از نافرمانی علیه او است!

ابن جبرین افزود:

در تاریخ اسلام، نمونه‌های زیادی در مورد خروج و قیام علیه خلفا وجود دارد که حاصلی جز فتنه‌انگیزی و کشتار تعداد بسیاری از مردم دربر نداشته است؛ از جمله در دوران بنی‌امیه وزمامداری عبدالملک بن

۱- این ادّعا واقعیت نداشته و تعداد زیادی از علمای اهل سنت مخالف این تفکّر هستند.

ص: ۲۰۷

مروان که وقتی حجاج بن یوسف ثقفی به زمامداری عراق منصوب شد، بشدّت راه ظلم و ستم را پیمود و مردم را صرفاً روی اتهام به قتل می‌رساند. پس مردم به تنگ آمده و در یک شورشی بنام شورش ابن الأشعث نه تنها خلیفه بلکه خود حجاج را نیز برکنار و به ابن الأشعث بیعت کردند، بطوری که نقل شده ۱۲۰ هزار نفر به دور ابن الأشعث، جمع شدند در حالی که حجاج تنها ۲۰ هزار نفر لشکر داشته است. با اینحال حجاج مقاومت کرد و سرانجام بر ابن اشعث چیره گشت. نتیجه این شورش چه بود؟ ۸۰ هزار نفر در این شورش به قتل رسیدند و این بدان جهت بود که آنان بیعت را از گردن خود خارج ساخته و خلیفه را برکنار و عزل کردند. اینها از شورش خود چه بهره‌ای بردند! آخرین نفری که از این عده به قتل رسید، سعید بن جبیر بود که علما در مورد وی گفته بودند: «هیچ کسی در روی زمین از علم و دانش او بی‌نیاز نبود.» وی ۱۲ سال بعد از این شورش و در زمانی که فرزند ۱۲ ساله داشته و خود او در این مدت او را ندیده بود، به دست حجاج به قتل [شهادت] رسید.

اینها همه از نتایج این شورش است که مردم طی آن حجاج را خلع و از ابن اشعث تبعیت کردند. آنان چه استفاده‌ای از خلع خلیفه داشتند و چه چیزی را به دست آوردند؟!

بنابر این، بر مسلمانان واجب است که از والیان امور و زمامداران، گرچه ظالم و ستمگر و سرکوبگر و آدم‌کش باشند، تبعیت کنند! زیرا این بهتر است که از آنها نافرمانی شود. پس مصلحت اقتضا می‌کند که از تمامی زمامداران فرمانبری و اطاعت کنیم حتی اگر در زمامداری آنها نقص و خلل وجود داشته باشد؛ زیرا این مسأله از هرج و مرج و اختلاف بهتر است.

پی نوشتها:

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹